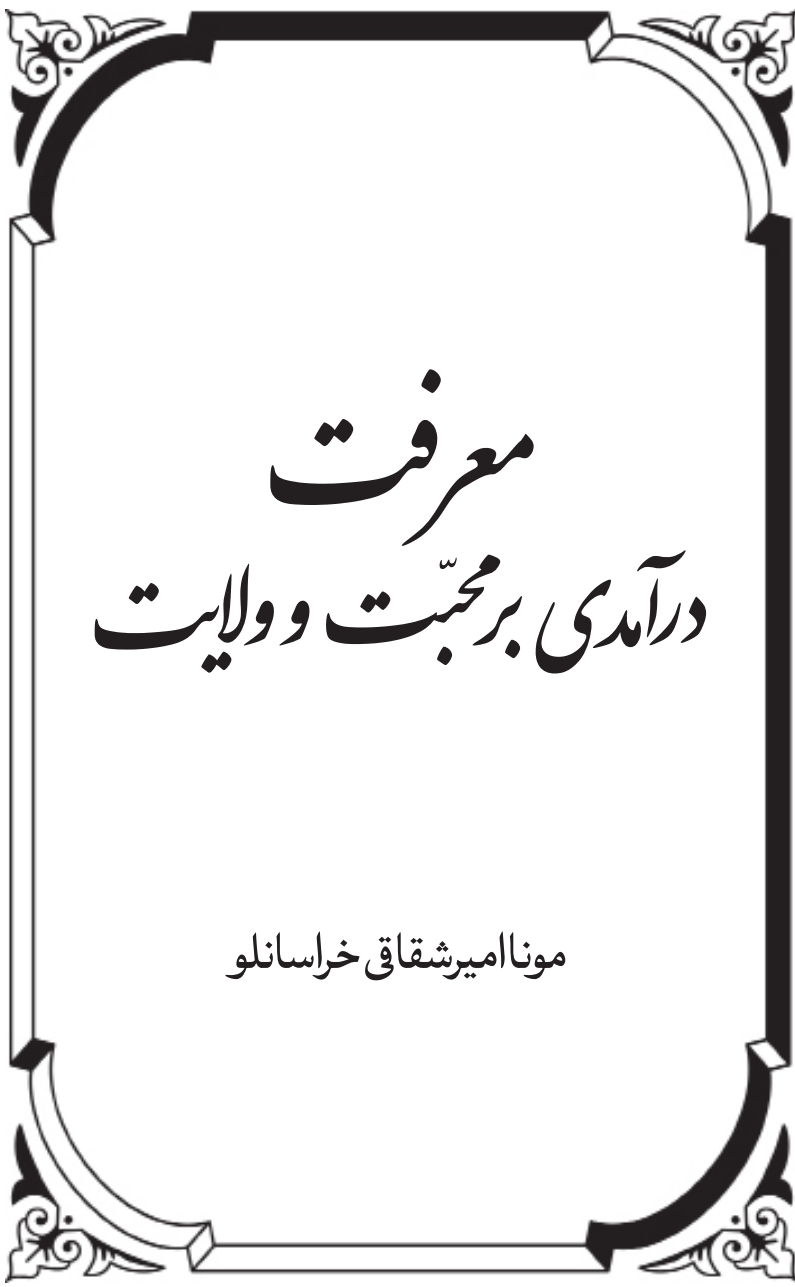


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



معرفت درآمدی بر محبّت و ولایت

مونا امیر شقاقی خراسانلو

سرشناسه	:	امیرشقاق خراسانلو، مونا، ۱۳۶۱-
عنوان و نام پدیدآور	:	معرفت درآمدی بر محبت و ولایت/ امیرشقاق خراسانلو، مونا.
مشخصات نشر	:	تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	:	۲۰۶ ص.
شابک	:	۳-۱۵۳-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸: ۷۰/۰۰۰ تومان
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	کتاب حاضر در اصل پایان نامه مقطع کارشناسی مؤلف بوده است.
موضوع	:	تولی و تبری
موضوع	:	Tawalla and tabarra*
موضوع	:	ولایت
موضوع	:	Sainthood*
موضوع	:	دوستی -- جنبه های مذهبی -- اسلام
موضوع	:	Islam -- Religious aspects -- Friendship
موضوع	:	عشق و عبادت الهی (اسلام)
موضوع	:	God (Islam) -- Worship and love
رده بندی کنگره	:	BP ۱۹۶/۶۵
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۳۷۷۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۹۴۱۴۵۰



انتشارات نبأ

معرفت درآمدی بر محبت و ولایت

مونا امیرشقاقی خراسانلو

ناشر: انتشارات نبأ

نوبت چاپ: تابستان ۱۴۰۳، شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۹/۰۰۰ تومان، چاپ و صحافی: تقویم

صفحه آرائی: نادر برقی

نشانی: خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهار شیراز، کوچه مقدم،

نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶، طبقه سوم

تلفن: ۰۷۷۵۰۴۶۸۳، نشانی وب: www.nabacultural.org



9 786002 641533

کتاب حاضر، حاصل پروژه تحقیقاتی دوره کارشناسی
نگارنده در رشته علوم قرآن با موضوع "تأثیر معرفت
ائمہ اطہار علیہم السلام در پذیرش ولایت و محبت آنان"
می باشد؛ که در سال ۱۳۸۹ زیر نظر عالم ربّانی، استاد
فرزانه جناب آقائے دکتر شهاب الدّین ذوقفاری
به اتمام رسید؛ و در نخستین جشنواره ملّی پایان
نامه های دانشجویی در حوزه "غدیر، امامت و ولایت"
برگزیده گردید.

تقدیم به

– ساحت قدسی و کبریائی الله جلّ جلاله.

– پیشگاه مقدّس مولود کعبه،

برادر حبیب خداصلّی الله علیه و آله،

همسر حبیبۀ خدا سلام الله علیها

و پدر ائمه هدی، آن معصومین علیهم السلام که

آخرینشان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ولی عصرمان است؛

همو که شناخت، پذیرش ولایت و اطاعت از او بر

بندگان خدا واجب گردید.

به او که هنگام ضربت خوردن شمشیر

بر فرق مبارکش در محراب بندگی خدا، فرمود: «به

خداوند کعبه که رستگار شدم!».

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
------------	---

فصل اول: کلیات / ۱۵

بیان موضوع (تبیین).....	۱۸
ضرورت تحقیق در موضوع.....	۲۰
اهداف و فرضیات تحقیق.....	۲۲
واژگان کلیدی به کار رفته در تحقیق.....	۲۳

فصل دوم: سیری در دریای معرفت / ۳۱

معرفت چیست؟.....	۳۱
معرفت خدا جلّ جلاله.....	۳۳
کمترین اندازه معرفه الله.....	۳۸
حصول معرفت به چه طرقی امکان پذیر است؟.....	۴۰
الف- حقیقت معرفت، به فضل و عنایت الهی است.....	۴۰
ب- معرفت عقلی.....	۴۴
ج- معرفت قلبی (فطری).....	۴۴
خدا را جز به وسیله خودش، نتوان شناخت.....	۴۶
معرفت رسول خدا ﷺ.....	۴۹
معرفت رسول ﷺ به رسالت.....	۵۴
اوصاف رسول الله ﷺ در کتابهای آسمانی.....	۶۱
معرفت ائمه اطهار علیهم السلام.....	۶۷
لزوم معرفت ائمه اطهار علیهم السلام و میزان اهمیت آن.....	۷۸

فصل سوم: بر کشتی ولایت/ ۹۱

- معنا و مفهوم ولایت ۹۲
- اقسام ولایت ۹۴
- ولی مطلق، خدا است ۹۶
- ولایت الهیه از آن چه کسانی است؟ ۹۷
- اطاعت بی قید و شرط، مخصوص چه کسانی است؟ ۱۰۶
- ملاک بندگی چیست؟ ۱۱۸

فصل چهارم: در وادی محبت/ ۱۳۳

- تعریف محبت ۱۳۴
- اقسام محبت ۱۳۵
- محبت خدا جلّ جلاله ۱۳۸
- محبت به خدا، بالاترین محبتها ۱۴۰
- مؤمنین، محبت بیشتری نسبت به خدا دارند ۱۴۲
- مَحَبّ دوست داشتن خداوند، پیروی از رسول او ﷺ است ۱۴۶
- حُبِّ فی الله و بُغْضِ فی الله ۱۴۸
- محبت محبوبین خدای تعالی ۱۶۰
- مودّت برخاسته از محبت ۱۶۵

فصل پنجم: سیری در دریای معرفت بر کشتی ولایت... / ۱۸۱

- رابطه متقابل معرفت، محبت و تأثیر آن بر پذیرش ولایت ۱۸۱
- تَوَلّی و تَبَرّی؛ در پرتو معرفت، محبت و پذیرش ولایت ۱۸۳

فصل ششم: نتایج/ ۱۹۵

- نتیجه گیری نهایی ۱۹۵
- فهرست منابع ۲۰۱
- الف - کتب ۲۰۱
- ب - مجلات ۲۰۶

مقدمه

به نام یگانه معبودی که محبوب قلوب عارفان است. عارفانی که قلبهایشان به ایمان، آزموده شده؛ ایمانی که از طریق معرفت، پذیرش ولایت و اطاعت صاحبان امر الهی - ائمه اطهار (علیهم السلام) - محقق می شود و با بیزاری جستن از دشمنانشان کمال می یابد. صاحبان امری که مظهر تمام اسماء حسنی و صفات بی همتای الهی هستند؛ یگانه دوران خویش اند و مانند خدای خود، نظیر ندارند. آیات الله و دلائله، وجه الله، عین الله، لسان الله، معادن حکمة الله، امین الله، داعی الی الله، باب الله، محال (جایگاه) معرفه الله، ولی الله، تائین فی محبة الله، خلیفه الله، مظهرین لأمر الله و نهی الله، حجة الله، حافظ لدین الله و عبد الله هستند.

صاحبان امری که معرفت، محبت و پذیرش ولایتشان؛ معرفه الله، محبة الله و پذیرش ولایت کلیه الهیه می باشد. اطاعتشان، اطاعة الله؛ و خاضعانه تسلیم محض او امرشان بودن، عبادة الله است.

اللّهی که معبود سرمدی و بی همتاست. معبودی که اسلام را به عنوان دین، برای بندگان خود پسندید. و کمال دینداری و یگانه راه عبادت و بندگی خود را منحصر در؛ پذیرش ولایت الهیه حضرت رسول اکرم - محمد

مصطفی ﷺ - و اهل بیت طاهرینش - ائمه اطهار علیهم السلام - و همچنین، اطاعت بی چون و چرا از آن بهانه‌های آفرینش قرار داد.

بهانه‌های آفرینشی که خداوند به خاطر محبت ایشان، جهان را خلق نمود؛ و با معرفی ایشان به عنوان ولی و سرپرست، نعمت را بر جهانیان تمام کرد. جهانیانی که معرفت، محبت، پذیرش ولایت و اطاعت آن بهانه‌های آفرینش، از جانب خداوند برایشان واجب شده است.

موضوع این پروژه تحقیقاتی «تأثیر معرفت ائمه اطهار علیهم السلام در پذیرش ولایت و محبت آنان» می‌باشد. معرفت، همان باور قلبی است که از آن تعبیر به ایمان می‌شود و در ایجاد محبت مؤثر می‌باشد. محبت نیز، یک امر قلبی است که پذیرش ولایت و اطاعت را در پی دارد. هر چه معرفت در مراتب بالاتری از شناخت قرار داشته باشد، محبت شدیدتر می‌شود و بالتبع؛ ولایتمداری و اطاعت بیشتر می‌گردد. در واقع؛ معرفت حقیقی، محبت و تبعیت را به همراه دارد. بندگان مؤمن الهی که به فیض معرفت نائل شده و قلباً پذیرای آن گشته‌اند، در عمل نیز با تبعیت و پیروی بی چون و چرا از فرامین و نواهی ائمه اطهار علیهم السلام - صاحبان امر الهی - و همچنین؛ پذیرش حق ولایت و سرپرستی ایشان و برائت جستن از دشمنانشان، به اثبات می‌رسانند که جزو بندگان محب خداوندند؛ آنهایی که خداوند را با اخلاص کامل در دین، بندگی می‌نمایند و از تسلیم شدگان محض درگاهش هستند.

در این تحقیق، سعی بر آن شده است که مفاهیم؛ معرفت، ولایت و محبت خدا، رسول خدا ﷺ و صاحبان امر الهی - ائمه اطهار علیهم السلام - و همچنین؛ ارتباط تنگاتنگی که این مفاهیم والا با یکدیگر دارند، از طریق بررسی آیات

نورانی کلام الله مجید، روایات وارد شده از ائمه معصومین علیهم السلام و با استفاده از منابع دست اول و معتبر علماء اسلامی (شیعه و سنی) به خوبی تبیین گردد در ضمن اینکه؛ اهمیت و کارکرد اساسی این مفاهیم و موضوع مورد تحقیق، برای تمامی اقشار جامعه با هراعتقاد و باور فکری، روشن شود تا بتوانند؛ آثار و برکات حیاتبخش آن را در زندگی خود مشاهده نمایند، به حقیقت خلقت خویش و اهداف والای آن پی ببرند، در مسیر بندگی خدای رب العالمین با جدیت گام بردارند، موجبات رضایت حضرتش جلّ جلاله را فراهم آورند و در نهایت، به محضرش تقرّب جویند.

این پروژه تحقیقاتی شامل شش فصل می باشد:

فصل اول، کلیات است که؛ به تبیین موضوع، ضرورت تحقیق در آن موضوع، اهداف و فرضیات آن و همچنین؛ واژگان کلیدی به کار رفته در تحقیق می پردازد.

فصل دوم، سیری در دریای معرفت نام دارد که شامل؛ معرفت خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. در این فصل بیان شده است که هر سه معرفت یکی است، و ابتدائاً به فضل و عنایت الهی حاصل می شود. بندگان خدا با پذیرش آن، مؤمن می گردند یعنی؛ قلباً و لساناً به یگانگی و یکتایی خداوند متعال، رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامت ائمه اطهار علیهم السلام اقرار دارند و در عمل نیز مطیع محض ایشان هستند. همچنین؛ لزوم و اهمیت معرفت ائمه اطهار علیهم السلام ذکر گردیده و گفته شده است که معیار پذیرش اعمال عبادی بندگان و حقیقت بندگی و شناخت خدای تعالی، معرفت امام علیه السلام می باشد؛ و بر هر فرد مؤمنی واجب است که برای رهایی از مرگ جاهلیت (شرک و نفاق)، امام زمان خود علیه السلام را بشناسد.

فصل سوّم با توجّه به حديث سفينه، بر کشتي ولايت ناميده شد که در آن؛ ولايت خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه هدى  و ائمه هدى  مى گردد و بيان مى شود که هر سه ولايت؛ ولايت کليّه الهيه است. با اين تفاوت که ولايت خداى تعالى حقيقى و بالذات است، ولى حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه هدى  ولى بالعرض و مظهر ولايت کليّه الهيه مى باشند. همچنين؛ همانگونه که خداوند متعال حق سرپرستى و تدبير امور بندگان خود را به عهده دارد، حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه هدايتگر هدايت شده  نيز حق سرپرستى و تدبير امور بندگان الهى را عهده دارند. علاوه بر اين؛ هر کس که حق سرپرستى و تدبير امور را داشته باشد، حق اطاعت را نيز داراست و اطاعت از وى واجب مى باشد. لذا؛ اطاعت از ائمه اطهار  واجب است همانگونه که اطاعت از خداى تعالى و حضرت رسول اکرم ﷺ واجب مى باشد. در واقع؛ خود خداى تعالى، پذيرش ولايت (حق سرپرستى و تدبير امور بندگان) و اطاعت بى چون و چرا از ائمه اطهار  و حضرت رسول اکرم ﷺ را بر بندگان خود واجب فرموده و آن را شرط صحت و قبولى اعمال عبادى بندگان خود و ملاک بندگى آنها قرار داده است.

در فصل چهارم، وارد وادى محبت مى شويم و تعريفى از محبت و اقسام آن ارائه مى دهيم. همچنين؛ به بررسى محبت خدا و محبت محبوبين خداى تعالى - حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومين  (اهل بيت ايشان) - مى پردازيم. در اين فصل بيان مى داريم؛ محبت به خدا، بالاترين محبتهاست و مؤمنين، بيشترين محبت را نسبت به خداى تعالى دارند و با پيروي از رسول اکرم ﷺ اين محبت را به اثبات مى رسانند. آنها براى خدا و در راه خدا، دوست مى دارند و براى خدا و در راه خدا، دشمن مى دارند؛ يعنى معيار دوستى

و دشمنی های آنها الهی است، و بدین جهت؛ حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام را، که محبوبین الهی هستند و محبت آنها نیز از سمت پروردگار بر بندگان واجب گردیده است، دوست می دارند و دشمنان آن گرامیان را دشمن می دارند. این محبت قلبی، با پذیرش ولایت کلیه الهیه ائمه اطهار علیهم السلام به مرحله عمل می رسد و مودت فی القربی نام می گیرد. همان مودتی که پاداش رسالت رسول الله ﷺ است و امری واجب؛ مودتی که اکمال دین است و اتمام نعمت و همچنین، مهر قبولی اعمال عبادی بندگان خدای تعالی.

فصل پنجم در حقیقت؛ جمع بندی و ماحصل فصلهای دوم، سوم و چهارم می باشد. لذا؛ سیری در دریای معرفت، بر کشتی ولایت و دروادی محبت نام گرفت. در این فصل، به رابطه بین معرفت و محبت ائمه اطهار علیهم السلام و تأثیر آن بر پذیرش ولایت کلیه الهیه ایشان پرداخته می شود. همچنین؛ بیان می گردد که محبت و پذیرش ولایت الهیه ائمه معصومین علیهم السلام، بدون احساس انزجار و بیزاری جستن گفتاری و عملی از دشمنان آن سروران کل عالم امکان تحقق پذیر نیست.

و در نهایت، فصل ششم شامل؛ نتیجه گیری نهایی می باشد. امید است ان شاء الله؛ انجام وظیفه این کمترین، مورد قبول ساحت اقدسش جلّ جلاله و مقبول بارگاه مقدّس امامان هدایتگر هدایت شده علیهم السلام قرار گیرد!

چگونه سرز خجالت برآورم بر دوست

که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم^۱

۱. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۷۸) «دیوان حافظ» قزوینی، محمد و قاسم غنی؛ تهران: نشر محمد، ششم / صفحه ۲۱۰، غزل ۳۱۵.

در پایان بر خود لازم می دانم، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول الله ﷺ و خاندان طاهرینش علیهم السلام؛ از تمامی بزرگوارانی که به هر نحوی حقّی بر گردن این بنده حقیر دارند، سپاسگزار باشم؛ علی الخصوص: خانواده عزیزم؛ استادان، مسئولان و پرسنل گرامی دانشگاه معارف قرآن و عترت علیهم السلام (دانشکده معارف قرآنی اصفهان). و از زحمات بی شائبه استاد ارجمندم، جناب آقای دکتر شهاب الدین ذوفقاری؛ و همچنین مدیر مسئول محترم انتشارات نبأ، جناب آقای دکتر محمد حسین شهری نهایت قدردانی خود را اعلام نمایم. اجر تمامی ایشان بر خداوند منان و ائمه معصومین علیهم السلام، إن شاء الله تعالی!

فصل اول
کلیات

ایمان؛ معرفت قلب، اقرار زبان و عمل به اعضاء می باشد.

ایمان هیچ یک از بندگان خداوند متعال، بدون معرفت امامی که خداوند اطاعتش را بر همگان واجب نموده است کامل نمی گردد؛ و هیچ یک از اعمال عبادی بندگان، بدون پذیرش ولایت و حق سرپرستی آن امام مفترض الطّاعه، مورد قبول درگاه حضرتش جلّ جلاله واقع نمی شود.

ولایت و سرپرستی امام علیه السلام، ولایت کلیّه الهیه می باشد؛ و او نیز به اذن الهی، عهده دار تدبیر امور بندگان است. از اینرو؛ بر بندگان خدای تعالی واجب است در برابر امام منصوب مفترض الطّاعه از جانب حضرتش جلّ جلاله سر تسلیم فرود آورند، ولایت کلیّه الهیه او را با جان و دل پذیرا گردند، از دشمنانش بیزاری جویند و در نهایت؛ تنها مطیع محض اوامر و نواهی آن امام هدی علیه السلام باشند. زیرا؛ اطاعت امام منصوب از جانب خدا، اطاعت خدا می باشد؛ و خلوص دینداری بندگان و حقیقت بندگی آنها، از این طریق به اثبات می رسد.

تنها بندگان که قلب آنها به ایمان آزموده شده است؛ خدا را به خدایی

ویکتایی، رسول خدا ﷺ را به مقام شامخ رسالت، و ائمه اطهار علیهم السلام را به مقام منیع امامت می شناسند. قلوب خود را مالا مال محبت آن گرامیان و زبانهای خود را مُقَرَّب به شایستگی ایشان، به مقامات عالیه ای که ذهن بشر قدرت احاطه به کیفیت و فهم چگونگی آنها را ندارد، می یابند. لب به ذکر فضائل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می گشایند؛ و در عمل نیز، با پذیرش ولایت و حق سرپرستی آن بزرگواران و همچنین؛ با اطاعت مطلق و بی چون و چرا از آن سروران کلّ عالم امکان، در مسیر بندگی محبوب حقیقی - خداوند متعال - مشتاقانه گام برمی دارند و شداوند، و فراز و نشیب های این مسیر را به جان می خرنند. زیرا، در پی عبودیت معبود حقیقی و خواستار رضایت وی می باشند؛ و در نهایت، طالب وصال یار و همنشینی در جوار قُرب الهی هستند.

بیان موضوع (تبیین)

موضوع این پروژه تحقیقاتی «تأثیر معرفت ائمه اطهار علیهم السلام در پذیرش ولایت و محبت آنان» می باشد.

معرفت ائمه اطهار علیهم السلام، شناخت نام و نسب شریفشان به تنهایی نیست؛ بلکه باید ایشان را به صفات، فضائل و ویژگیهایشان شناخت. باید دانست که امام علی (ع)، یگانه دوران خویش است؛ انسان کامل معصومی است که دستور به اطاعت غیر خدا نمی دهد؛ مظهر تمام اسماء حسنی و صفات بی همتای الهی است؛ حجت الله و خلیفه الله است؛ ولی خدا و صاحب امر و نهی اوست؛ تدبیر کننده امور بندگان می باشد و به همان اندازه که اطاعت از خدای متعال و رسول او ﷺ بر بندگان واجب است، اطاعت از امام علی (ع) نیز واجب

می باشد؛ تمام علم به او اختصاص دارد و به حلم شناخته شده است؛ و هم طراز رسول الله ﷺ می باشد بجز در مقام نبوت.

معرفت حقیقی ائمه اطهار علیهم السلام؛ شناخت مقام منیع امامت ایشان و شناخت آن بزرگواران به فضائل و الایشان که مهم ترین آنها، مقام مفترض الطاعة بودن است، می باشد. ایشان از آن جهت مفترض الطاعة هستند که واسطه فیض بین خدا و بندگان او، و همچنین؛ باب شناخت پروردگار و طریق اطاعت و بندگی او می باشند. خدای متعال به خاطر محبت ایشان، جهانیان را خلق نمود؛ و معرفت، محبت، اطاعت و پذیرش ولایت کلیه الهیه ایشان را بر یکایک مخلوقات خود واجب نمود. بندگان خدای تعالی به واسطه معرفت، پذیرش ولایت، اطاعت و محبت ائمه اطهار علیهم السلام و امام زمان خود علیهم السلام نه تنها از مرگ جاهلیت - شرک، نفاق و گمراهی - رهایی می یابند؛ بلکه دین خود را به کمال می رسانند و مهر تأیید قبولی اعمال خود را از حضرت حق تعالی دریافت می دارند، بندگی حقیقی خود را به اثبات می رسانند و در نهایت؛ خیر دنیا و سعادت آخرت را شامل حال خود می نمایند.

در این تحقیق، بیان می گردد که معرفت حقیقی؛ محبت، پذیرش ولایت و اطاعت را به همراه دارد. و هر چه معرفت در مراتب بالاتری از شناخت قرار داشته باشد؛ محبت شدیدتر، پذیرش ولایت بیشتر و در نهایت اطاعت راحت تر صورت می گیرد. مؤمنان ولایتمدار که عارفان حقیقی هستند، آنگونه که خداوند از آنها خواسته است وی را بندگی می نمایند. یعنی؛ مطیع محض اوامرو نواهی امام معصوم مفترض الطاعة از جانب خدای تعالی هستند، نسبت به او خاضع و خاشع می باشند و سر تسلیم در برابرش فرود آورده اند.

محبت حقیقی، محصول معرفت است. مؤمن ولایتمداری که ائمه اطهار (علیهم السلام) و امام زمان خود (علیه السلام) را به عنوان ولی نعمت خود شناخته است، و بالاترین محبت را نسبت به ایشان دارد و محبت ایشان را موجب خشنودی و جلب رضایت محبوب حقیقی - خدای تعالی - می داند؛ قلباً تسلیم اوامرو نواهی ایشان می گردد و از آنها اطاعت محض دارد، و در مقام عمل نیز تدبیر امور خود را به دست آن گرامیان می دهد و از دشمنانشان زبناً، قلباً و عملاً برائت می جوید و خدای متعال را با اخلاص کامل در دین بندگی می کند.

ضرورت تحقیق در موضوع

موضوع مورد تحقیق از اهمیت به سزایی برخوردار است و لازم بود در مورد آن بررسی جامع و مانعی صورت گیرد، به دلیل آنکه به مهم ترین سؤال بشر که می خواهد بداند "هدف از خلقت چیست" پاسخ می دهد و همچنین؛ ملاک بندگی و طریق بندگی را بیان می دارد.

هیچ انسانی نیست که در وجود خدای قادر، حکیم، رحیم، منعم، رازق و خالق شک کند و بگوید: «چنین خدایی وجود ندارد». همه بر این باورند که خدایی وجود دارد؛ خالق قادر و حکیم که به بهترین وجه، جهان و تمام مخلوقات آن را خلق نموده و تدبیر امور آنان را به خوبی بر عهده گرفته است. خالق که بشر خاکی قادر به وصف ذات اقدسش نیست و با عقول نیز به کنه ذات وی نمی توان پی برد، بلکه عقل دروّه و حیرانی می ماند و فقط می تواند بداند که خدایی با چنین اوصافی وجود دارد.

خوب، حال به نظر شما؛ ما چگونه می توانیم خدا را بشناسیم؟ آیا اصلاً لازم است که خدا را بشناسیم؟ آیا ما در قبال خدا وظیفه ای داریم؟، یا نه؛

دوروزی در این دنیا زندگی می‌کنیم و بعد از آن، هیچی به هیچی؟ آیا اینگونه است؟!.

هر عقل آگاه و وجدان بیداری درک می‌کند که اینچنین نیست. خداوند حکیم و متعال، از خلقت جهانیان هدفی بس والا و بزرگ داشته است؛ از شخص حکیم، کار بیهوده‌ای نباید انتظار داشت! خدای تعالی به مخلوقات خود، نعمت وجود که بالاترین نعمت است را عطاء فرموده و به آنها هویت بخشیده است؛ همین یک نعمت برای آنها بس است که او را بندگی و اطاعت کنند. اگر شخص کریمی به شما چیزی را عطاء نماید؛ آیا سپاسگزار و بنده او نمی‌شوید، و از او اطاعت و حرف شنوی ندارید؟! یا اگر کسی را دوست داشته باشید، یا کسی را شایسته دوست داشتن بدانید بدلیل صفات خوب و بارزی که دارد؛ آیا نمی‌خواهید او نیز شما را دوست داشته باشد، یا نمی‌خواهید رضایت وی را جلب نمائید و او را از خود خشنود سازید؟!

خدای کریم بی‌همتا؛ کسی که شایسته پرستش و دوست داشتن، آن هم در بالاترین مراتب است؛ کسی که هر چه سپاسگزار او باشیم، باز حق سپاسگزاری و شکرگزاری از نعمتهای فراوانی که بی‌مَّت به ما عطاء فرموده است را به جای نیاورده ایم؛ از بندگان و مخلوقات خود، فقط یک چیز می‌خواهد و آن "بندگی" است - تواضع، اطاعت و تسلیم بی‌چون و چرا در برابر غیر خدا (ائمه اطهار علیهم‌السلام) به اذن خدا - و او خود، ملاک و طریق بندگیش را تعیین نموده است و هدف خلقت را منحصرأً، همان بیان می‌دارد.

ملاک بندگی خدای تعالی؛ معرفت، پذیرش ولایت (حق سرپرستی و تدبیر امور) و محبت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام - چهارده نور

مقدّس آسمان ولایت و امامت، اطاعت بی چون و چرا از او امر و نواهی آن بزرگواران و همچنین، خضوع و خشوع در برابر ایشان؛ می باشد.

خدای متعال؛ اعمال عبادی هیچ یک از بندگانش را بدون معرفت و محبت امامی که خود به امامت منصوب نموده و اطاعت از وی را بر تمام مخلوقاتش واجب نموده و آنها را به گرفتن دستور از آن امام هدایت شده هدایتگر امر فرموده، مورد قبول قرار نمی دهد. پس؛ بر همگان واجب است که آن مرد مفترض الطّاعة منصوب از جانب خدای تعالی را بشناسند و اخذ دستور از وی بنمایند. زیرا، اینگونه می توانند خدا را اطاعت کرده و به دین الهی متدین گردند.

هر کس امام زمان خود علیه السلام و امامان دیگر علیهم السلام - که جملگی نور واحد ساطع شده از نور ذات حق تعالی می باشند؛ مظهر تامّ اسماء حسنی و صفات بی همتای الهی هستند؛ و ولایت و سرپرستی آنها، ولایت و سرپرستی خدای متعال است - را نشناسد، خدا را نشناخته؛ از دین حق منحرف گشته؛ به راه ضلالت و گمراهی کشیده شده؛ و اصلاً عبادت و اطاعت خدا را نکرده است. زیرا؛ معرفت ائمه اطهار علیهم السلام، همان معرفت خدای تعالی است. آنها باب معرفت الله و جایگاههای شناسایی خدا هستند، و خدا خود؛ ملاک بندگی و دینداری را معرفت و محبت آن گرامیان، پذیرش ولایت (حقّ سرپرستی) و اطاعت بی چون و چرا از آن بهانه های آفرینش قرار داده است. پس بدین دلایل، ضرورت تحقیق در موضوع روشن می گردد.

اهداف و فرضیات تحقیق

محقق با انجام این پروژه تحقیقاتی، در پی رسیدن به دو هدف اصلی

می باشد:

۱. با توجّه به آیات و روایات، تعریفی صحیح از مفاهیم؛ معرفت (خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام)، ولایت (خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام) و محبّت (خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام) ارائه دهد.
۲. بررسی نماید که آیا بین این مفاهیم اساسی، ارتباطی وجود دارد یا خیر؟ و در صورت وجود ارتباط، به بیان چگونگی آن بپردازد.
- همچنین؛ پاسخگوی سؤالات و فرضیات ذیل خواهد بود:
 ۱. حصول معرفت به چه طرقی امکان پذیر است؟
 ۲. اهمیت و لزوم معرفت ائمه اطهار علیهم السلام تا چه میزان است؟
 ۳. ولایت (سرپرستی) کلیّۀ الهیّه از آن چه کسانی است؟، و چه کسانی حقّ تدبیر امور بندگان خدای تعالی را دارند؟
 ۴. بندگان خدای تعالی، از چه کسانی باید اطاعت محض داشته باشند؟
 ۵. ملاک بندگی و همچنین؛ محک دوست داشتن خدای تعالی چیست؟

واژگان کلیدی به کار رفته در تحقیق

الف - محبّت:

"مَحَبَّت" از ریشه "حب" و ضدّ "بغض" می باشد.
در "معجم مقاییس اللّغة" آمده است: «حَبّ: الحاء والباء أصول ثلاثة. فالْحُبّ والمَحَبَّة، اشتقاقه من أَحَبَّه»^۱.

۱. ابن فارس بن زکریّا، أبی الحسین أحمد «مُعْجَم مَقَائِيسِ اللّغَةِ» بیروت: دار احیاء التراث العربی، اوّل، ۱۴۲۲هـ. / صفحه ۲۳۱.

"ابن منظور" (م ۷۱۱ هـ.ق) می‌گوید: «الحُبُّ: نَقِيضُ البُغْضِ، والحُبُّ: الودادُ والمَحَبَّةُ»^۱.

حُبّ به معانی؛ «دوستی، علاقه. دوست داشتن. علاقمند، دوستدار و مورد علاقه»^۲ آمده است.

"راغب اصفهانی" (م ۵۰۲ هـ.ق) در تعریف محبت گفته است: «إِزَادَةُ مَا تَرَاهُ أَوْ تَظُنُّهُ خَيْرًا»^۳ یعنی؛ «خواستن و تمایل به چیزی که می‌بینی و آن را خیر می‌پنداری».

همچنین؛ در "المنجد" آمده است: «حُبّ: ميل طبيعي أو عاطفي يجذب إنساناً إلى آخر، أو شعور رقيق يشده إليه»^۴؛ و «مَحَبَّةٌ: مَيْلٌ رُوحِيٌّ قَائِمٌ عَلَى الْإِخْلَاصِ وَالتَّعَلُّقِ الشَّدِيدِ وَالتَّفَانِي»^۵.

"علامه طباطبائی" رحمه الله علیه می‌فرماید: «حقیقت حُبّ، عُلقه و رابطه‌ای است میان دو چیز؛ بنابراین "محبت"، تعلق و ارتباط وجودی بین "مُحِبّ" و "مُحْبُوب" می‌باشد»^۶.

۱. ابن منظور «لسان العرب» بیروت: دار احیاء التراث العربی، دؤم، ۱۴۱۳ هـ. / جلد سوم، صفحه ۷.

۲. آفرام البستانی، فؤاد «فرهنگ جدید عربی فارسی (ترجمة "منجد الطلاب")» بندر ریگی، محمد؛ تهران: انتشارات اسلامی، بیستم، ۱۳۸۶ / صفحه ۸۴.

۳. الزاغب الإصفهانی، أبي القاسم الحسين بن محمد «المفردات في غريب القرآن» عتانی، محمد خلیل؛ بیروت: دار المعرفة، پنجم، ۱۴۲۸ هـ. / صفحه ۱۱۲.

۴. حموي، صبحي «المنجد في اللغة العربية المعاصرة» بیروت: دار المشرق / صفحه ۲۴۳.

۵. همان، ص ۲۴۴.

۶. طباطبائی، سید محمد حسین «تفسیر المیزان» موسوی همدانی، سید محمد باقر؛

"مُلاً احمد نراقی" رحمه الله علیه نیز فرمودند: «میل و رغبت طبع به چیزی که دریافتن آن، سبب لذت و راحت باشد را محبت می نامند»^۱.

پس محبت؛ میلی است طبیعی و ارتباطی است قلبی، که حاصل معرفت محب از محبوب می باشد.

ب - معرفت:

"معرفت" (مصدر عرف) به معنای اطلاع یافتن از چیزی و علم پیدا کردن به خصوصیات و آثار آن است.

کتب لغت "عَرَفَ" را به معانی «أَدْرَكَ، فَهِمَ، عَلِمَ، خَبِرَ، عَلِمَ حَقِيقَةَ شَيْءٍ»^۲ دانسته اند؛ و گفته اند "معرفت" به معنای «قُوَّةُ الفهم والتمييز، عِلْمٌ، إِطْلَاعٌ، درك، شناختن و شناسایی»^۳ است.

"راغب اصفهانی" می گوید: «المَعْرِفَةُ والعِرْفَانُ، إدراك الشيء بِتَفَكُّرٍ وَتَدَبُّرٍ لآثارِهِ وَهُوَ أَخْصَصُ مِنَ الْعِلْمِ وَيُضَادُّهُ الْإِنْكَارُ. وَيُقَالُ: «فُلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ» وَلَا يُقَالُ: «يَعْلَمُ اللَّهُ» مُتَعَدِّياً إِلَى مَفْعُولٍ وَاحِدٍ لَمَّا كَانَ مَعْرِفَةُ الْبَشَرِ لِلَّهِ هِيَ بِتَدَبُّرِ آثَارِهِ دُونَ إِدْرَاكِ ذَاتِهِ، وَيُقَالُ: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» وَلَا يُقَالُ: «يَعْرِفُ كَذَا»، لَمَّا كَانَتْ الْمَعْرِفَةُ تُسْتَعْمَلُ فِي الْعِلْمِ الْقَاصِرِ الْمُتَوَصِّلِ بِهِ بِتَفَكُّرٍ»^۴؛ «معرفت و عرفان،

قم: انتشارات اسلامی، بیست و چهارم، ۱۳۸۶ / جلد ۳، صفحه ۲۴۸؛ و همچنین: همان، ج ۱، ص ۶۲۰.

۱. نراقی، احمد «معراج السعادة» قم: مؤسسه انتشارات هجرت، یازدهم، ۱۳۸۴ / صفحه ۶۸۸.

۲. لسان العرب، ج ۹، ص ۱۵۳؛ و همچنین: المنجد في اللغة العربية المعاصرة، ص ۹۶۷.

۳. المنجد في اللغة العربية المعاصرة، ص ۹۶۹؛ و همچنین: فرهنگ جدید عربی فارسی (ترجمة "منجد الطلاب")، ص ۳۵۸.

۴. المفردات في غريب القرآن، ص ۳۳۴.

درک و شناختن شیء است با تفکر و تدبّر در اثر آن؛ و آن از علم، اخصّ است. گویند: «فُلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ»، نگویند: «يَعْلَمُ اللَّهَ» که معرفت بشر به خدا با تفکر در آثار اوست نه با ادراک ذاتش. خلاصه آنکه، «عرفان» نسبت به «علم» شناخت ناقصی است و آن از تفکر در آثار شیء ناشی می‌شود.^۱

ایشان در ادامه می‌فرمایند: «وَأَصْلُهُ مِنْ «عَرَفْتُ»؛ أَيَّ «أَصْبَحْتُ عَرَفُهُ»^۲ أَيَّ رَأَيْتُهُ، أَوْ مِنْ «أَصْبَحْتُ عَرَفُهُ»؛ أَيَّ حَدَّثَهُ»^۳؛ (واصل معرفت از «عَرَفْتُ» است، یعنی؛ "به بوی آن رسیدم (نه خود آن)"، و یا "به گونه و رخسارش رسیدم").

"انکار" ضدّ "معرفت و علم" است، در صورتیکه "جهل" ضدّ "علم" می‌باشد.

"عَلَّامَه مصطفوی" رضی الله عنه در تفاوت "علم" و "معرفت" فرموده‌اند: «تفاوت علم و معرفت در این است که؛ اگر شیء معلوم و مورد نظر، به ذهن انسان بیاید و با یکی از حواس پنجگانه ادراک شود، معمولاً واژه "علم" به کار می‌رود؛ و چون ذات اقدس باری تعالی را نمی‌توان در ذهن تصوّر کرد، معلوم نخواهد شد و "علمتُ الله" استعمال نمی‌شود. اما، "معرفت" یعنی؛ تمییز دادن شیء از غیر خودش. به همین سبب خداوند، "معروف" خواهد شد و "عرفتُ الله" اطلاق می‌گردد؛ چون ادراک ذات ربوبی با اوصافش - نه ادراک ذات به تنهایی - به طوریکه قابل تمییز از غیر باشد، مقدور و ممکن است»^۴.

۱. قرشی، سید علی اکبر «قاموس قرآن» تهران: دار الکتب الاسلامیه، یازدهم، ۱۳۸۶ / جلد چهارم، صفحه ۳۲۷.

۲. عَرَفَ: بوی خوش، گونه و رخسار.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۳۴.

۴. مصطفوی، حسن «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، اوّل، ۱۳۸۵ / جلد ۸، صفحه ۱۱۶ و ۱۱۷.

پس؛ معرفت به معنای، درک و شناختن چیزی است با تفکر در اثر آن چیز؛ و برای شناخت خداوند، لفظ معرفت به کار برده می‌شود.

ج - ولایت:

«ولایت» واژه‌ای عربی است، که از کلمه «وَلِيَ» گرفته شده است.

«وَلِيَ» در لغت عرب، به معنای؛ آمدن چیزی است در پی چیز دیگر، بدون آنکه فاصله‌ای در میان آن دو باشد؛ که لازمه چنین توان و ترتبی، قُرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است.^۱

«راغب» گوید: «وَلَاءٌ وَتَوَالِي» آن است که دو چیز چنان باشند که میانشان چیز دیگری نباشد و به طور استعاره به نزدیکی، وَلَاءٌ وَتَوَالِي گویند؛ خواه در مکان باشد، یا صداقت، یا نصرت، و یا اعتقاد. «ولایت»؛ به کسروا و به معنی «نصرت»، و به فتح واو به معنی «تَوَلَّى امر» است؛ و به قولی هردویکی و حقیقتش «تَوَلَّى امر» است.^۲

در «لسان العرب» آمده است: «وَيُقَالُ: بَيْنَهُمَا وَلَاءٌ بِالْفَتْحِ، أَيْ قَرَابَةٌ»^۳؛ «وَفِي رَوَايَةٍ: «وَلِيَّهَا» أَيْ «مُتَوَلَّى أَمْرِهَا»»^۴.

«طبرسی» رحمه الله علیه فرموده: «الولي» من «الولي» و هو «القرب من غیر فصل» و هو الذي يكون أولي بالغير من غيره وأحق بتدبيره^۵؛ «ولي» از

۱. معجم مقاییس اللغة، ص ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵.

۲. المفردات في غريب القرآن، ص ۵۴۷.

۳. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۳.

۴. همان، ص ۴۰۱.

۵. طبرسی، فضل بن حسن «مجمع البيان في تفسير القرآن» تهران: انتشارات ناصر

"ولی" است، به معنی "نزدیکی بدون فاصله"؛ و او کسی است که به تدبیر امور، از دیگری احق و سزاوارتر است».

همچنین؛ در "معجم مقاییس اللغة" آمده است: «وَكُلُّ مَنْ وَلِيَ أَمْرًا آخَرَ، فَهُوَ وَلِيُّهُ»؛ «هر که کار کسی را اداره کند، ولی آن کار است».

"تفسیر نمونه"، ولایت را به معنی؛ «سرپرستی، تصرف، و رهبری مادی و معنوی»^۱ آورده است.

و "علامه طباطبایی" رحمه الله علیه فرموده اند: «ولایت، عبارت است از يك نحوه قُربی که باعث و مجوّز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود»^۲.

در مجموع بدست می آید، ولایت به معنی؛ سرپرستی و اداره کردن امور می باشد.

خسرو، سوم، ۱۳۷۲ / جلد دوم، صفحه ۶۳۲.

۱. معجم مقاییس اللغة، ص ۱۰۶۵.

۲. مکارم شیرازی، ناصر «تفسیر نمونه» تهران: دار الکتب الاسلامیه، سی ام، ۱۳۸۴ /

جلد چهارم، صفحه ۵۳۳.

۳. تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۵.

فصل دوّم:
سیری در دریای معرفت

معرفت خدا جلّ جلاله، رسول الله ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام همچون؛ دریایی کرانه ناپیدا و ژرف است که به کنه آن نمی توان پی برد، ولی می توان تا آن مقدار که امکان دارد در آن سیر نمود. لذا؛ این فصل، "سیری در دریای معرفت" نام نهاده شده است. و در ابتدا، تعریفی از معرفت ارائه می گردد.

معرفت چیست؟

"معرفت" (مصدر عرف) به معنای اطلاع یافتن از چیزی و علم پیدا کردن به خصوصیات و آثار آن است.

"راغب" در "مفردات" خود آورده است: «معرفت و عرفان، درک و شناختن چیزی است با اندیشه و تدبّر در اثر آن چیز. "معرفت" خاصّ تراز "علم" می باشد و واژه "انکار" ضدّ آن است. می گویند: «فُلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ» و نمی گویند: «يَعْلَمُ اللَّهَ»، تا متعدّی به یک مفعول باشد، زیرا؛ معرفت بشر از خدای تعالی به وسیله تدبّر در آثار او، بدون ادراک ذاتش می باشد. و می گویند: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» و نمی گویند: «يَعْرِفُ كَذَا»، زیرا؛ معرفت در علم قاصری که با تفکّر بدست می آید به کار می رود»^۱.

همچنین؛ «علامه مصطفوی در تفاوت "علم" و "معرفت" فرموده اند: «تفاوت

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۳۴.

علم و معرفت در این است که؛ اگر شیء معلوم و مورد نظر، به ذهن انسان بیاید و با یکی از حواش پنجگانه ادراک شود، معمولاً واژه "علم" به کار می‌رود؛ و چون ذات اقدس باری تعالی را نمی‌توان در ذهن تصوّر کرد، معلوم نخواهد شد و "علمتُ الله" استعمال نمی‌شود. اما، "معرفت" یعنی؛ تمییز دادن شیء از غیر خودش. به همین سبب، خداوند "معروف" خواهد شد و "عرفتُ الله" اطلاق می‌گردد؛ چون ادراک ذات ربوبی با اوصافش - نه ادراک ذات به تنهایی - به طوریکه قابل تمییز از غیر باشد، مقدور و ممکن است.^۱

مرحوم "شیخ بهائی" نیز، در توضیح حدیثی از رسول خدا ﷺ به مناسبت بحث از معرفت خدا، فرموده‌اند: «بیشتر اوقات معرفت در جایی به کار می‌رود که یک بار چیزی درک شود و سپس نسبت به آن غفلت و فراموشی حاصل گردد و آنگاه که بار دیگر همان چیز ادراک شود، شخص از غفلت در می‌آید و متذکّر می‌گردد که این، همان چیزی بوده که قبلاً درک کرده بود. در چنین موردی، اطلاق معرفت صحیح است».^۲

پس می‌توان گفت: «معرفت نوع خاصی از علم است و برای شناخت خداوند، لفظ معرفت به کار برده می‌شود نه علم؛ زیرا لازمه عدم معرفت، جهل مطلق نیست در حالیکه لازمه عدم علم، جهل مطلق است». و در روایات داریم که خدا برای ما ناشناخته نیست و موجودات نسبت به ربّ و پروردگار خود جاهل مطلق نیستند.

حال به تعریف "معرفه الرب" یا "معرفه الله" می‌پردازیم.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲. بنی هاشمی، سید محمد «گوهر قدسی معرفت» تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸ / صفحه ۴۳.

معرفت خدا جلّ جلاله

در احادیث گهربار ائمه اطهار علیهم السلام اجماعین داریم که: «بهترین کارها را خداشناسی معرفی کرده‌اند»^۱. و امام صادق علیه السلام، واجب‌ترین معرفت برای انسان را «معرفة الرب» ذکر نموده‌اند: «إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ»^۲؛ «همانا با فضیلت‌ترین و ضروری‌ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست».

بله!، چه واجب‌ی واجب تراز شناخت کسی که خالق توست و یگانه معبود است و کسی که همه چیزت را مدیون اوئی و در اصل؛ لحظه‌ای بدون فیض و عنایت او، هیچ موجودیتی از خود نداری!

لذا، امیرالمؤمنین علی علیه السلام - امام عارفان - می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ»^۳؛ «معرفت خدای سبحان، بالاترین معرفت‌هاست».

و در خطبه اول نهج البلاغه آمده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...»؛ «سرآغاز دین، خداشناسی است؛ و کمال شناخت خدا، باور داشتن او؛ و کمال باور داشتن خدا، شهادت به

۱. پاینده، ابوالقاسم «نهج الفصاحه (سخنان و خطبه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله)» پیمانی، عبد الرسول و محمد امین شریعتی؛ قم: مؤسسه انتشاراتی پرهیزکار، سقم، ۱۳۸۵ / صفحه ۲۱۱، حدیث ۱۳۸۹.

۲. مجلسی، محمد باقر «بحار الأنوار» بیروت: مؤسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ هـ. / جلد ۳۶، صفحه ۴۰۷، حدیث ۱۶.

۳. آمدی، عبد الواحد «غرر الحکم و درر الکلم» انصاری، محمد علی؛ قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر علیه السلام، چهارم، ۱۳۸۵ / صفحه ۸۳۹، حدیث ۱۰۴۸۴.

یگانگی اوست؛ و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا)، اخلاص؛ و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است؛ پس کسی که خدا را با صفت مخلوقات تعریف کند او را به چیزی نزدیک کرده^۱، و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده؛ و با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصوّر نموده؛ و با تصوّر اجزا برای خدا، او را نشناخته است»^۲.

پس از کلام امام علیه السلام متوجه می‌شویم که یک خداشناس واقعی، خالصانه باور به یگانگی خداوند دارد؛ شهادت می‌دهد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و می‌گوید: «لیس کمثله شیء».

و در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَأَصْلَ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ...؛ همانا سرآغاز خداپرستی، خداشناسی است و اساس خداشناسی، یگانه انگاشتن اوست. و شیوه یگانه انگاشتن، زدودن صفتها از اوست؛ چه همه خردها گواه این مطلب‌اند که هر صفت و موصوفی، مخلوق است و هر مخلوقی گواه آن است که خالق دارد که نه صفت است و نه موصوف؛ و هر صفت و موصوف، گواه ترکیب است و ترکیب نیز گواه حدوث است؛ و حدوث، گواه امتناع ازلی بودن است که خود ممتنع از حدوث است. پس هر کس گمان کند که ذات خدا را شناخته، خدا را به درستی نشناخته است؛ و هر کس نهایتی برای او پندارد، خدا را یگانه ندانسته است؛ و هر کس ماندی

۱. یعنی همتایی برای خدا تصوّر کرده است.

۲. شریف رضی، سید محمد «نهج البلاغه» دشتی، محمد؛ مشهد: شرکت به نشر، ششم، ۱۳۸۴ / صفحه ۳۳، خطبه اول.

برای او فرض کرده، خدا را باور ننموده است؛ و هر کس شبیهی برایش آورده، به حقیقت او پی نبرده؛ و هر کس در و همش گنجانیده، او مورد نظرش نبوده؛ و هر کس کُنه خدا را بجوید، او را یکتا ندانسته است؛ و هر کس برای او پایانی قرار داده، به او ایمان نیاورده؛ و هر کس به او اشارت کرد، قصد او ننموده است؛ و هر کس او را محدود نموده، به او توجه ندارد؛ و هر کس برای او عضو و جزوی پنداشته، حق بندگی او را ادا نکرده است»^۱.

سید الشهداء - امام حسین (علیه السلام) - نیز در این باب می‌فرمایند: «وصف کنندگان از وصف کُنه عظمت او ناتوانند، و اندازه عظمت و شکوهش بر هیچ دلی خطور نکند؛ زیرا در میان چیزها، هیچ مانندی برای او نیست؛ و دانشمندان با همه ژرف نگری که دارند، او را دریابند؛ و صاحبان اندیشه با تمام اندیشه خود، به حقیقت او دست نیابند؛ جز آنکه در سایه یقین به غیب، وجود او را تصدیق نمایند. پروردگار نباشد آن که در حیطه وصف و بیان و درک، مطرح باشد؛ و معبود نباشد آن که در محدوده هوا یا غیر هوا یافت شود.

در پرتواندیشه، فقط می‌توان به خدا باوری رسید؛ اعتقاد به همان وجود او، نه به وجود صفت او. صفات به سبب او وصف پذیرند، نه او به سبب صفات؛ شناخت‌ها به سبب او شناخته شوند، نه او به سبب شناخت‌ها شناخته گردد. پس؛ این است آن خدا که همانمی ندارد، پاک و منزّه است، چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست»^۲.

۱. خزانی، ابو محمد «تحف العقول» حسن زاده، صادق؛ قم: انتشارات آل علی (علیه السلام)، ششم،

۱۳۸۵ / صفحه ۱۰۳.

۲. تحف العقول، ص ۴۲۵.

آری! پی بردن به ذات اقدس باری تعالی و معرفت او - آن چنان که هست - مقدور کسی جز ذات پاک او نیست؛ نه ملائکه مَقَرَّب، به کُنه ذات او راه دارند و نه انبیاء و مرسلین. «خدای تعالی از عقول، پوشیده و محجوب است؛ چنان که از چشمان، پوشیده و محجوب است؛ ساکنان مَلاَءِعلی در جست و جوی او هستند، به همان نحو که شما در طلب او هستید»^۱. به بیان دیگر؛ احاطه و سلطه علمی، شرط اصلی رسیدن به کُنه هر چیز و معرفت همه جانبه پیدا کردن به آن است؛ در حالیکه، خدای سبحان محیط بر هر چیز است و در سلطه و احاطه هیچ چیز قرار نمی گیرد. از این رو، حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۲؛ «خدایا!، آن چنان که حق معرفت توست، تو را نشناختیم».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرمایند: «هَمَّتْ بِلْنْد افکارانِ دوراندیش، کُنه ذات او را در نیابد؛ و غَوَاصانِ هوشمند دریای علوم، به عمق وجود او نرسند»^۳. و در "توحید مَفْضَل" آمده است: «عقل؛ خدای را با شناخت اقراری می یابد، نه احاطه ای و بندگان خدای تعالی، تا حدّ توان و طاقت مکلفند. یعنی؛ باید تا حدّی تلاش کنند که به اویقین پیدا کنند، و امر و نهی او را بشنوند و فرمان ببرند. اینان مکلف به شناخت احاطه ای نیستند. تمام صفات خداوند برای اقرار است، نه احاطه. می دانیم که او حکیم است، اما کُنه آن را نمی یابیم. و عقل، راهنمایی برای شناخت اوست»^۴.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲، ح ۲۳.

۲. همان، ج ۶۸، ص ۲۳.

۳. نهج البلاغه، ص ۳۳، خطبه ۱.

۴. مَفْضَل بن عمر «توحید مَفْضَل (شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق علیه السلام)» میرزایی، نجفعلی؛ قم: مؤسسه انتشارات هجرت، شانزدهم، ۱۳۸۶ / صفحه ۱۶۳ و ۱۶۴.

انسان تنها می‌تواند بداند که او هست و وجود دارد، ولی نمی‌داند که چگونه است؛ اگر می‌دانست آن وقت دیگر خدا، خدا نبود.

و امام سجّاد علیه السلام در مناجات دوازدهم خود - مناجات العارفین - می‌فرماید: «خدایا!، زبانها قاصر است از رسیدن به ثنای تو، آن طور که شایسته جلال توست؛ و عقلها عاجز است از ادراک کُنه جمالت؛ و دیده‌ها تاری و بی‌فروغ ماند از نظر کردن به سوی انوار ذاتت؛ و قرار ندادی برای خلق خود راهی به سوی شناساییت جز، به اظهار عجز از شناساییت»^۱.

وقتی که آن عارفان به حقّ خدای تعالی، آنان که مظهر تمام اسماء و صفات الهی‌اند، اینگونه در مقام عجز از شناخت خدای تعالی می‌باشند، تکلیف ما نیز معلوم است. ما موجودات ممکن الوجود، - که لحظه لحظه موجودیت خود را مدیون و مرهون ذات واجب الوجود و ساحت اقدس الهی هستیم؛ و اگر او افاضه فیض وجود ننماید، دیگر هستی نداریم و عدمی هستیم و در حقیقت؛ وجودی از خود نداریم -، تنها باید بگوئیم: «خداوند!، ما هم عاجزترین عاجزان از شناخت اسماء حُسنی و صفات بی‌همتای توهستیم؛ و به هر اندازه هم که شناختی از تو پیدا کرده ایم، باز به سبب لطف و عنایت خودت بوده است؛ و شاگردی در مکتب خداشناس ترین خداشناسان، که همان ائمه اطهار علیهم السلام اجمعین می‌باشند».

و در ادامه همان مناجات، سیّد السّاجدین علیه السلام می‌فرماید: «خدایا!، پس ما را از کسانی قرار ده که درختهای شوق به سوی تو، در بوستانهای سینه

۱. مکارم شیرازی، ناصر «مفاتیح نوین» رسولی محلاتی، هاشم؛ قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب علیه السلام، دوم، ۱۳۸۷ / صفحه ۹۴.

اشان ریشه محکم کرده و سوز محبت سراسر دلشان را فرا گرفته!^۱.

از سخنان گهربار ائمه اطهار علیهم السلام در می یابیم که؛ معرفت خدای تعالی امکان دارد، و هر کس به فراخور حال خود از آن بهره مند است؛ کسانی کمتر و کسانی بیشتر (اما آنانند که در نوکِ قلّه معرفت الله هستند و راهنمایان ما در این سیر)؛ و حاصل معرفت هم، محبت به ذات اقدس الهی می باشد؛ او که، محبوبِ قلوبِ عارفان است.

حال که متوجه این مطلب شدیم؛ خوب است از زبان معلّمین خداشناسی خود، دربارهٔ کمترین اندازه و درجهٔ خداشناسی جويا شویم؛ زیرا، طبق فرمایش مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «دین و دینانی نیست، جز با معرفت»^۲؛ و اگر ما آن چنان معرفتی از خدای تعالی - یگانه معبود خود - نداشته باشیم که بتواند در ما تأثیر بگذارد و به ایمان، اعتقاد و باور قلبی ما منتهی شود؛ چگونه می توانیم او را بپرستیم و مؤمن گردیم، بنابر روایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «الإيمانُ معرفةٌ بالقلبِ وَقَوْلٌ بِاللِّسانِ وَعَمَلٌ بِالْأركانِ»^۳؛ «ایمان؛ معرفت قلب است، و گفتار زبان، و عمل اعضاء». و چگونه هدف خلقت محقق می گردد؟!.

کمترین اندازهٔ معرفت الله

«فتح بن یزید» گوید: «از حضرت ابوالحسن علیه السلام دربارهٔ کمترین درجهٔ

۱. مفاتیح نوین، ص ۹۵.

۲. تحف العقول، ص ۱۰۹.

۳. نهج الفصاحه، ص ۸۰، ح ۵۰۵؛ و همچنین: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) «الخصال» حسن زاده، صادق؛ تهران: ارمان طوبی، اول، ۱۳۸۴ / جلد اول، صفحه ۲۵۳.

خداشناسی پرسیدم»؛ فرمودند: «اقرار به اینکه؛ جز او خدایی نیست، بی مانند و بی نظیر است، دیرینه و پایدار است، موجود غیر قابل مفقود است، و چیزی مثل و مانند او نیست».^۱

همچنین؛ از امام باقر علیه السلام دربارهٔ اندازه‌ای که در خداشناسی به کمترین آن بسنده نشود، پرسیدند؛ و ایشان فرمودند: «اینکه چیزی مانند و شبیه او نیست؛ همیشه دانا، شنوا و بیناست».^۲

در جائی دیگر آمده است که؛ «بیابان نشینی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!، از دانشهای شگفت به من بیاموز». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «با آغاز علم چه کردی، که از شگفتیهای آن می‌پرسی؟». آن مرد گفت: «آغاز دانش چیست، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟!». فرمودند: «مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقٌّ مَعْرِفَتِهِ»؛ «شناخت خدا، شناختی واقعی». بیابانی گفت: «شناخت واقعی خدا چیست؟». فرمودند: «او را بدون نمونه، شبیه و همگون بشناس؛ و اینکه او یگانه، تنها، آشکار، نهان، اول و آخر است. هیچ هم طراز و نظیری برای او نیست. این، شناختِ حقیقی است».^۳

بله!، از مجموع احادیث متوجه می‌شویم که؛ کمترین اندازهٔ معرفت الله این است که اقرار داشته باشیم و اعتراف نمائیم که الله، یگانه بی نظیر است.

۱. کلینی رازی، محمد «اصول کافی» حسن زاده، صادق؛ قم: انتشارات قائم آل محمد علیه السلام، دوم، ۱۳۸۵ / جلد اول، صفحه ۱۹۱، حدیث ۲۲۹؛ و همچنین: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) «التوحید» سلطانی، محمد علی؛ تهران: ارمغان طوبی، سوم، ۱۳۸۶ / صفحه ۴۳۹، حدیث ۳۲۲.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۲۳۰.

۳. التوحید، ص ۴۴۱، ح ۳۲۶.

حال که به این مرحله رسیدیم، باید بینیم؛ معرفت چگونه حاصل می‌شود، و آیا ما در حصول آن دخالتی داریم؟.

حصول معرفت به چه طرقی امکان پذیر است؟ الف- حقیقت معرفت، به فضل و عنایت الهی است

هر انسان عاقلی، وجداناً درمی‌یابد که تحقق "معرفت" به اختیار او بستگی ندارد. به عبارت دیگر؛ پیدایش یا عدم پیدایش هر شناختی، به شخص عارف و انتخاب و میل او وابسته نیست.

روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز، همین را بیان می‌دارند؛ که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌نمائیم:

«فضل» گفت: «به حضرت ابوالحسن، رضا علیه‌السلام عرض کردم: "یونس بن عبد الرحمان" گمان می‌کند که معرفت اکتسابی است». امام علیه‌السلام فرمودند: «نه!، به خطا رفته است. به درستی که خداوند، به هر که خواهد، معرفت را بدهد. از آنان؛ کسانی باشند که خداوند معرفت را در ایشان پابرجا داشته، و کسانی دیگر باشند که خداوند معرفت را در ایشان به امانت سپرده است. اما معرفت پابرجا آن است که؛ خداوند هیچ گاه آن را باز نستانند، و اما معرفت به امانت سپرده شده آن است که؛ به مرد داده شود، سپس از او ستانده شود». ^۱

و در جایی دیگر آمده است که؛ «صفوان بن یحیی» گفت: «از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم که، آیا بندگان در معرفت دخالتی دارند؟». امام علیه‌السلام فرمودند: «نه!». عرض کردم: «آیا در آن پاداشی دارند؟». امام علیه‌السلام فرمودند: «آری!».

خداوند با فضل و بزرگی خویش به آنان معرفت داده، و با فضل و بزرگی اش به آنان درستی دهد.^۱

و همچنین؛ "محمد حکیم" گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِيَ؟». قَالَ: «مَنْ صُنِعَ اللَّهُ. لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ».^۲؛ به امام صادق عليه السلام عرض کردم: «معرفت کار کیست؟». فرمودند: «کار خداست. بندگان در آن نقشی ندارند».

از مجموع روایات ذکر شده، بدست می آید که؛ تحقق معرفت، کار خداست و اوست که معرفت را به بنده ای از بندگان خود اعطاء می کند و فعل اختیاری انسان نیست.

حال، این سؤال پیش می آید که؛ نقش انسان در این بین چیست؟. بهتر است، جواب را از خود امام صادق عليه السلام بشنویم؛ ایشان می فرمایند: «لَيْسَ لِلَّهِ عَلَي خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا. وَلِلْخَلْقِ عَلَي اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ. وَلِلَّهِ عَلَي الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا»^۳؛ «(ابتداءً) برای خدا بر مخلوقات، (این حق) نیست که معرفت پیدا کنند. و این حق مخلوقات بر خداوند است که، به ایشان معرفت را ارزانی دارد. و (آن گاه) حق خدا بر خلق این است که پس از نیل به معرفت، آن را بپذیرند».

از این حدیث گهربار، روشن می شود که؛ آن چیزی که فعل اختیاری انسان است، و از افعال قلبی نیز به شمار می رود، پذیرش و یا عدم پذیرش معرفت است.

۱. تحف العقول، ص ۸۰۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۴۱۳.

۳. همان، ص ۳۴۸، ح ۴۱۹.

اگر کسی بعد از شناخت و حصول معرفت که صنع خدا بود، تسلیم آن حقیقتی که برایش روشن شد، بشود؛ می‌گوئیم: «معرفت را قبول کرده است»، و اگر تسلیم نشود؛ می‌گوئیم: «آن را ردّ و انکار نموده است».

و باز، امام صادق علیه السلام چه زیبا فرموده‌اند: «شما صالح نمی‌شوید، مگر اینکه معرفت بیابید؛ و معرفت نمی‌یابید، مگر اینکه باور داشته باشید؛ و باور نمی‌یابید، مگر اینکه تسلیم شوید»^۱.

امام علیه السلام به خوبی تبیین نموده‌اند که "معرفت"، همان "باور قلبی و تسلیم شدن" است؛ آن چیزی که در فرهنگ دینی ما شیعیان اثنی عشری، تعبیر به "ایمان" شده است.

بله!، ایمان هم؛ همان تسلیم قلبی است که فعل اختیاری انسان مؤمن می‌باشد و یک امر قلبی است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۲؛ «ایمان؛ عبارت است از معرفت قلبی، اعتراف زبانی، و عمل به جوارح». پس هر کس عارف تر باشد، شخص مؤمن تری نیز می‌باشد.

و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می‌فرمایند: «أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا، أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً»^۳؛ «بهترین شما در ایمان، بهترین شما در معرفت است». حال که متوجه شدیم در ابتدا، حصول معرفت به دست خود خداوند

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۴۶۷.

۲. فیض الإسلام الإصفهانی آل محمد الدیاج، سید علینقی «ترجمه و شرح نهج البلاغه» تهران: انتشارات فقیه، دوم، ۱۳۵۱ / صفحه ۱۱۸۶، حکمت ۲۱۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۷.

متعال است؛ پس، از او مسئلت می‌نمائیم که خودش را به ما بشناساند؛ و هر صبح و شام، در ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم‌السلام اجمعین می‌خوانیم:

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»^۱؛ «ای کسی که خودت بر خود، دلالت می‌کنی».

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»^۲؛ «خدایا!، خود را به من بشناسان».

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ»^۳؛ «و سپاس خدای را بر آنچه از خدایی خود به ما شناسانده».

«بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ»^۴؛ «خداوند!، به کمک تو، تورا شناختم؛ و تو خود، راهنمای من به سوی خویش شدی؛ و مرا به سوی خود خواندی؛ و اگر تو نبودی، نمی‌دانستم کیستی».

و «تویی که تاباندی انوار (معرفت) را در دل اولیایت، تا اینکه؛ تورا شناختند و یگانه ات دانستند»^۵.

و همچنین: «بِأَنَّكَ أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتَكَ»^۶؛ «معرفت خود را به من الهام فرمودی».

۱. همان، ج ۸۴، ص ۳۳۹، ح ۱۹؛ و همچنین: قمی، شیخ عباس «کلیات مفاتیح الجنان» دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چهارم، ۱۳۷۰ / صفحه ۱۰۷، "دعاء صباح حضرت امیر علیه‌السلام".

۲. مفاتیح نوین، ص ۶۱۸، "دعای یکی از ثواب امام زمان علیه‌السلام درباره آن حضرت علیه‌السلام".

۳. علی بن حسین السجّاد علیه‌السلام «صحیفة سجّادیة» بلاغی، صدر؛ تهران: برگ نگار، اول، ۱۳۷۹ / صفحه ۳، دعای اوّل.

۴. کلیات مفاتیح الجنان، ص ۳۳۴، "دعاء ابو حمزة ثمالی".

۵. مفاتیح نوین، ص ۱۰۲۲، "دعای عرفه".

۶. همان، ص ۹۹۸.

ب- معرفت عقلی

«معرفت خدا، تنها با عنایتِ خداوند ممکن است. اما خداوند؛ خود را از راه آیات، علامات و مخلوقات، بر عقول معرفتی کرده است.

راه‌های خداشناسی عقلی، به دو گروه کلی - راه‌های آفاقی و آنفوسی- تقسیم می‌شوند. انسان، در راه آفاقی خداشناسی؛ از طریق پدیده‌های جهان و نظم و حدوث آنها، خدا را می‌یابد. اما در راه آنفوسی؛ با تفکّر و تدبّر در نفس و فقر و مصنوعيّت و وابستگی او، به خدا پی می‌برد»^۱.

«نهایت راه عقلی، تصدیق و اقرار به وجود خدا و خارج کردن خداوند متعال از نفی و تشبیه است؛ همان که، در سخنان معصومین علیهم‌السلام با اصطلاح "اخراج از حدّین" (حدّ تعطیل و تشبیه) از آن یاد می‌شود. و از نتایج آن، حیرت در ذات خداوند و در عین حال، احساس نیاز به شناخت بی‌واسطه و قلبی اوست؛ که بدون این شناخت، انسان حتّی قادر به استدلال عقلی نیز نمی‌بود»^۲.

ج- معرفت قلبی (فطری)

«معرفت قلبی خدا، شناختی مستقیم نسبت به خود خداست؛ که در لحظه حصول آن، آدمی خود را در محضر خدا می‌یابد؛ با تمام وجود به حالت خضوع و خشوع در برابر او می‌رسد؛ و از لذّتی معنوی و توصیف ناپذیر بهره مند می‌گردد. این معرفت را خداوند، قبل از عالم کنونی به انسانها داده؛

۱. برنجکار، رضا «حکمت و اندیشه دینی» تهران: انتشارات نبأ، اول، ۱۳۸۳ / صفحه

۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۴۸.

و از آنان به ربوبیت خویش اقرار گرفته است. اصل این معرفت، در روح آدمی باقی مانده و انسان همراه با چنین معرفتی به جهان کنونی پای می‌نهد. وظیفه اصلی پیامبران، تذکر و یادآوری همین معرفت است؛ معرفتی که به آن، معرفت فطری نیز گفته می‌شود.^۱

«بنابراین؛ معرفت حقیقی خدا، همین معرفت مستقیم و قلبی نسبت به خود خداست؛ و نام معرفت را باید بر همین نوع از شناخت، اطلاق کرد. از دیدگاه معصومان (علیهم‌السلام)؛ خدای متعال، چنین معرفتی را بر روح و جان انسان‌ها ارزانی داشته؛ و آنها را از زلال معرفت مستقیم خود، سیراب گردانیده است. این معرفت را، در عالی‌ترین درجه‌اش - به جهت شدت وضوح آن - "رؤیت" و "معاینه" می‌نامند».^۲

«از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌پرسند: «آیا پروردگارت را هنگام پرستش دیده‌ای؟». می‌فرماید: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»؛ «من آن نیستم که، پروردگاری را که ندیده‌ام پرستم». می‌پرسند: «چگونه او را دیده‌ای؟». می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛ «دیدگان، هنگام نظر افکندن او را درک نکنند؛ ولی دل‌ها با حقایق ایمان، او را می‌بینند».^۳

همچنین؛ در بیان آن خداشناسان حقیقی (معصومان علیهم‌السلام)، این معرفت - قلبی و فطری - اساس خداشناسی و همه شناخت‌های این دنیایی از خدا، و در نتیجه؛ اساس دین و دیانت است.

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. حکمت و اندیشه دینی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۲۶۱؛ و همچنین: التوحید، ص ۱۳۵، ح ۱۲۷.

خدا را جز به وسیله خودش، نتوان شناخت

از مباحث گذشته بدست آمد؛ معرفت خداوند متعال، که همان شناخت قلبی و مستقیم نسبت به خود خداوند عزوجل است، ابتدائاً صنع خداست؛ و بندگان خداشناس، پس از حصول معرفت، با اقرار و تسلیم شدن قلبی به آن شناخت - قلبی و مستقیم - مؤمن می‌گردند.

روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «هر کس که خداوند، خود را و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامش علیه السلام را به او بشناساند؛ و او اقرار به اطاعت آنان کند، مؤمن است»^۱.

در واقع؛ خداوند متعال خودش، خود را به بندگان شناسانید. زیرا؛ بندگان، بنده او هستند؛ و او مولا، سرپرست، صاحب اختیار و خالق آنهاست؛ و عبد با آن عجزی که دارد چگونه می‌تواند، خود به تنهایی مولای خود را بشناسد! لذا؛ خداوند متعال، از روی لطف و فیض، خود را به بندگان خود شناسانید؛ تا در راه بندگی او سرگردان و حیران نگردند، و بندگان تکلیفی نداشتند جز؛ اقرار و تسلیم شدن در برابر این شناخت قلبی و مستقیم از خداوند، و اینکه؛ او را به خدایی بشناسند، تا شخص دیگری را به جای خدای خود عبادت نکنند؛ و خدایی کردن را منحصر در ذات اقدس او بدانند، زیرا؛ او از همه چیز منزّه است و در ادراک‌ها نمی‌گنجد. بله!؛ چنین خدایی، شایسته خدایی است.

در این باب، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «کمترین چیزی که شخص

۱. سلیم بن قیس هلالی «اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» انصاری زنجانى خوئینی، اسماعیل؛ قم: انتشارات دلیل ما، یازدهم، ۱۳۸۶ / صفحه ۲۵۵.

با آن مؤمن می‌شود، آن است که؛ خداوند، خود را به او بشناساند، و او به پروردگاری و یگانگی خداوند اقرار نماید؛ و پیامبرش ﷺ را به او بشناساند، و او به نبوت و ابلاغ رسالت ایشان اقرار نماید؛ و حجت خود ﷺ در زمین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند، و او به اطاعتش اقرار کند»^۱.

و همچنین؛ در جائی دیگر فرمودند: «اعرفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲؛ «خدا را به خدا، رسول ﷺ را به رسالت، و صاحبان امر ﷺ را به [آثار و اعمال آنها از قبیل] امر به معروف، دادگری و نیکوکاری بشناسید».

"مرحوم کلینی" می‌فرماید: «معنای سخن حضرت ﷺ که فرمودند: «خدا را به خدا بشناسید»؛ این است که، خداوند؛ اشخاص، انوار، جواهر و اعیان را آفریده است. اعیان: پیکرها (موجودات جسمانی)، و جواهر: روح‌ها است؛ و خداوند عزتمند و شکوهمند، همانندگی به جسم و روح ندارد؛ و هیچ کس را در آفریدن روح حساس و درک کننده، نه دستوری بوده و نه وسیله‌ای؛ و خدا، در آفریدن ارواح و اجسام یکتا بوده است. پس؛ وقتی کسی، خدا را از شباهت به موجودات جسمانی و روحانی تنزیه نماید، خدا را به خدا شناخته؛ و وقتی او را به روح یا جسم (پیکر) یا نور تشبیه نماید، خدا را به خدا نشناخته است»^۳.

و همچنین آمده است؛ «از امیرالمؤمنین ﷺ پرسیدند: «پروردگارت را به چه شناختی؟». فرمودند: «به آنچه خودش، خود را برایم شناساند». عرض شد:

۱. اسرار آل محمد ﷺ، ص ۲۶۱.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۲۶؛ و همچنین: التوحید، ص ۴۴۳، ح ۳۲۹.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

«چگونه خودش، خود را به تو شناسانید؟». فرمودند: «هیچ شکلی (صورتی) شبیه او نیست، و با حواس درک نشود، و با مردم مقایسه نشود؛ در عین دوری، نزدیک و در عین نزدیکی، دور است؛ برتر از همه چیز است، و گفته نشود چیزی برتر از اوست؛ مقابل تمام چیزها است، و گفته نمی‌شود که وی دارای مقابل است؛ داخل در چیزها است، نه مانند داخل بودن چیزی در چیزی؛ از همه چیز بیرون است، نه مانند چیزی که از چیزی بیرون باشد؛ منزّه است آنکه چنین است، و جز او چنین نیست؛ و او سرآغاز همه چیز است».^۱

جمعی ز کتاب و سخت می‌جویند جمعی ز گل و نسترن می‌جویند
آسوده جماعتی که دل از همه چیز برتافته از خویش‌تنت می‌جویند^۲
و آمده است که؛ "منصور حازم" گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «با مردم مناظره کردم و به آنها گفتم: همانا خداوند جلیل، بزرگوارتر، ارجمندتر و گرامی‌تر است از آن که، به وسیله مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه، بندگان به وسیله خداوند شناخته می‌شوند». حضرت علیه السلام فرمودند: «خدا تو را رحمت فرماید».^۳

خدای من!، «چگونه استدلال شود بر وجود تو، به چیزی که خود آن موجود در هستیش نیازمند به توست؛ و آیا اساساً برای ماسوای تو، ظهوری هست که در تو نباشد؛ تا آن، وسیله ظهور تو گردد؟! تو کی پنهان شده‌ای تا محتاج به دلیل باشیم، که به تو راهنمایی کند؛ و چه وقت دور مانده‌ای تا

۱. همان، ح ۲۲۷؛ و همچنین: التوحید، ص ۴۴۳، ح ۳۲۸.

۲. مدرّس بستان آبادی، محمد باقر «شرح دعای عرفه» تهران: دار الکتب الاسلامیه، دوم، ۱۳۸۵ / صفحه ۴۵۷، شعراز «عرفی شیرازی».

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۲۸؛ و همچنین: التوحید، ص ۴۴۳، ح ۳۲۷.

آثار تو، ما را به تو واصل گرداند؟! کور باد، آن چشمی که تو را نبیند!'.^۱

و به قول شاعر:

چو آیات است روشن گشته از ذات نگردد ذات او روشن ز آیات
همه عالم به نور اوست پیدا کجا گردد از عالم او هویدا^۲

معرفت رسول خدا ﷺ

تا کنون دریافتیم؛ احدی به کُنه ذات خداوند متعال نمی‌تواند پی ببرد، ولی این به آن معنا نیست که اصلاً نتوان خدای را شناخت؛ زیرا به قول امام عارفان علیه السلام، خدای ناشناس را نمی‌توان بندگی کرد. انسانها فقط می‌توانند، بدانند خدایی هست که چنین اسماء و صفاتی دارد؛ منتها، در مقام شناخت کیفیت و چگونگی آن اسماء و صفات نیز عاجزند. بشر خاکی محدود، کیفیت آن اسماء و صفات نامحدود را چگونه می‌تواند تصوّر کند؟! اصلاً در ظرف قوّه ادراک محدود او نمی‌گنجد، و کیفیتش متفاوت است!؛ لذا، تنها خداوند می‌تواند خود را به انسانها بشناساند؛ و انسانها پس از حصول شناخت، باید اقرار به یگانگی و یکتایی خدای عزّوجلّ، و اطاعت او نمایند؛ که این امر، جز با پذیرش قلبی صورت نمی‌پذیرد.

خداوند متعال، نه تنها خود را به ما می‌شناساند؛ بلکه، جانشینان خود و خلیفه‌های خود در روی زمین را، خودش به ما می‌شناساند. زیرا؛ آنها مظهر تامّ اسماء و صفات الهی‌اند، و وسیله‌ای هستند بین ما و خداوند متعال؛ و خدای عزّوجلّ، آنها را راهنمایان هدایت بشر به سوی خود در روی زمین قرار

۱. مفاتیح نوین، ص ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱، فرازهایی از "دعای عرفه".

۲. شرح دعای عرفه، ص ۴۴۶.

داده، و توسط آنها به ما لطف و افاضه فیض می نماید. و توسط آن بزرگان، رهبران و نمایندگان تامّ الاختیار خداوند است که احکام و شرایع دین، و آن چیزهایی که برای خیر دنیا و سعادت آخرت مان مفید و لازم است به ما بندگان خدای عزوجل ابلاغ می شود.

آن نمایندگان، رهبران و خلیفه های خداوند؛ کسانی نیستند جز، پیامبران علیهم السلام که آخرین آنها؛ خاتم الأنبياء - حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - می باشد. او که ختم رُسل، رحمت تمام عالم و حبیب خداست؛ و همچنین، امامان علیهم السلام - ائمه اطهار علیهم السلام - که همگی از نسل پاک و شریف اویند، و آخرین آنها؛ صاحب الزّمان علیه السلام، حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه می باشد. آنها؛ همانند ما بشر هستند، در بین ما وجود دارند، و به مانند ما زندگی می نمایند. فقط؛ تفاوتی که با ما دارند، این است که آنها؛ بشر مافوق و انسانهای کاملی هستند، و عارف ترین عارفان به مقام خداوند متعال می باشند.

همان طور که بیان کردیم؛ معرفت، ابتدائاً به فضل و عنایت الهی است؛ و انسانها پس از حصول معرفت، یا آن را می پذیرند و یا آن را نمی پذیرند. آنهایی که می پذیرند و قلباً تسلیم آن می شوند و اقرار می نمایند، مؤمن و گروه دیگر، کافر می باشند. خداوند، این معرفت را به همه مخلوقات خود عرضه کرده است؛ و بندگان، خداوند را بالمعاینه رؤیت قلبی نموده اند؛ در عالمی پیشین، غیر از این دنیا، ولی آن را فراموش کرده اند. در آن هنگام که خداوند، شناخت قلبی و مستقیم خود را عرضه کرد؛ بعضی آن را فوراً پذیرفتند و "قالوا بلی" گفتند، و مشتاقانه با نهایت میل، و خاضعانه تسلیم معبود و یگانه محبوب خود شدند؛ بعضی ها با تأخیر؛ و بعضی های دیگر با اکراه و اجبار؛ که بر حسب سبقت در پذیرش معرفت و تسلیم شدن قلبی، بندگان خدا در مراتب

متفاوتی از معرفت قرار گرفتند. حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام اجمعین - اولیاء الله علیهم السلام - جزو سابقان بودند، آنهایی که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾؛ «پیشگامان که پیشگامند، آنها مقربانند». لذا؛ دارای چنین مقام والایی هستند، زیرا؛ مطیع ترین اشخاص نسبت به ولی مطلق خود و خالق خود می باشند، و شایستگی این را دارند که؛ مظهر تمام اسماء حُسنای الهی و صفات والای وی باشند، زیرا؛ او را به خوبی شناختند و این شناخت، موجب محبوبیت خداوند نزد آنها شده است؛ و هر کسی به خوبی می داند که کار مُحب چيست؛ سعی می کند خود را به صفات محبوب خود بیاراید، و مانند او شود؛ و در همه امور خود از محبوب دلبندهش تبعیت می کند، و مطیع محض اوست.

خوب؛ حال که به حمد الهی به این مسأله پی بردیم، و متوجه شدیم که خداوند متعال؛ خود، خودش را به بندگان معرفی می نماید؛ باید متذکر شویم که رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام اجمعین - حجج الهی علیهم السلام؛ آنهایی که زمین هیچ گاه بدون وجود مقدس آنها خالی نیست، و گرنه اهل خودش را فرو می برد و از هم می پاشد؛ آنها که واسطه فیض الهی اند، و وسیله پیوند میان زمین و آسمان؛ و یکی پس از دیگری، به فرمان الهی، به عنوان والیان و صاحبان امر الهی در زمین منصوب شدند - را باید خود خدا به ما معرفی نماید، و گرنه؛ ما آنها را نمی شناسیم، و از دینمان گمراه می شویم، و دیگر در مسیر هدایت و راهبری به سوی یگانه معبود و محبوب خود نیستیم.

در "دعای عصر غیبت قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف"

۱. الواقعة (۵۶): ۱۰ و ۱۱.

۱. دعائی است که در زمان غیبت باید خواند. روایت شده است که "شیخ ابو عمرو"

به این مطلب اشاره شده است: «بارالها!، خودت را به من بشناسان که البته اگر خود را به من شناسانی، پیغمبرت ﷺ را نخواهم شناخت. بارالها!، پیغمبرت ﷺ را به من بشناسان که اگر پیغمبرت ﷺ را به من شناسانی، حجت تو ﷺ را نخواهم شناخت. بارالها!، حجت خود ﷺ را به من بشناسان که اگر حجت ﷺ را به من شناسانی، از دینم گمراه می‌گردم»^۱.

و همچنین؛ «خدایا!، تو؛ خودت را به من شناسانیدی، و فرستاده ات را به من معرفی فرمودی، و فرشتگانت را به من شناسانیدی، و پیغمبرت ﷺ را به من شناسانیدی، و والیان امرت ﷺ را به من شناسانیدی»^۲.

و در قبل، روایتی از امیرالمؤمنین علی ﷺ نقل کردیم به این مضمون: «هر کس که خداوند، خود را و پیامبر ﷺ و امامش ﷺ را به او بشناساند؛ و اقرار به اطاعت آنان کند، مؤمن است»^۳.

نه تنها ما - بندگان عاجز از شناخت و کم معرفتان - باید خداوند متعال،

نائب اول امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، این دعاء را به "ابوعلی محمد بن همام" املاء فرمودند و امر به خواندن آن نمودند. و "سید بن طاووس" (م ۶۶۴ هـ) در کتاب "جمال الاسبوع" خود، صفحه ۵۲۱ و همچنین؛ "شیخ صدوق" (م ۳۸۱ هـ) در کتاب "کمال الدین و تمام النعمة" خود، آن را آورده‌اند؛ و تشویق و ترغیب بر خواندن آن، در روز جمعه بعد از نماز عصر نموده‌اند.

۱. موسوی اصفهانی، سید محمد تقی «مکیال المکارم (در فوائد دعا برای حضرت قائم ﷺ)» حائری قزوینی، سید مهدی؛ قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، پنجم، ۱۳۸۵ / جلد دوم، صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. اسرار آل محمد ﷺ، ص ۲۵۵.

حضرت رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام را توسط خدا بشناسیم؛ بلکه، پیشوای اولین ما؛ امام عارفان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، او که عارف ترین شخص به مقام رسالت و شخص رسول اکرم ﷺ بود، و در دامن ایشان پرورش یافته بود، و هر دو از نور عظمت ذات احدیت خلق شده اند؛ می فرمایند: «من، حضرت رسول اکرم ﷺ را توسط خداوند شناختم»؛ که در ذیل، روایت آن آورده شده است.

«روایت کرد، "سلمان فارسی" در حدیثی طولانی، آمدن "جاثلیق" به مدینه همراه یکصد تن از مسیحیان و پرسش هایی که از "ابوبکر" کرد، ولی جواب نداد؛ آن گاه، وی را سوی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام راهنمایی کرد؛ و از او پرسش هایی پرسید، و آن حضرت به وی پاسخ داد. و از جمله پرسش های او این بود که: «به من بگو: آیا خدا را به وسیله محمد ﷺ شناختی، یا محمد ﷺ را به وسیله خداوند؟». علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: «خدا را به محمد ﷺ نشناختم، بلکه؛ محمد ﷺ را به وسیله خدا شناختم. آن گاه که او را آفرید، و در او اندازه ای از طول و عرض قرار داد. پس، با دلیل و الهام و اراده خداوند، دریافتیم که او [محمد ﷺ] آفریده و پرورده خداست؛ چنانکه به فرشتگان، فرمانبری از خود را الهام کرد؛ و بدون تشبیه و بیان چگونگی، ذات خویش را به آنان شناساند.»^۱

بله!؛ درابتداء، حصول معرفت به فضل و عنایت الهی است. و انسانها پس از معرفی و شناسایی خود خداوند و با آن شناخت مستقیم و قلبی خود خدا؛ پس از پذیرش، اقرار و تسلیم قلبی؛ معرفت را کسب می نمایند. در قبل،

روایت دیگری داشتیم مبنی بر این مضمون که: «خدا را به خدا، رسول ﷺ را به رسول ﷺ» و اولی الامر (صاحبان امر ﷺ) را به کار معروف، عدالت و نیکویی بشناسید.^۱

در نتیجه، معرفه الرسول ﷺ می شود؛ پذیرش و قبول مقام رسالت رسول اکرم ﷺ، و اقرار به شایستگی ایشان بر مقام رسالت، بعد از شناخت مستقیم و قلبی خداوند؛ تسلیم قلبی اوامر ایشان شدن، و مطیع محض فرامین آن حضرت ﷺ بودن؛ زیرا، رسول الله است و ولی خدا بر روی زمین؛ و اطاعت او، اطاعت خداوند متعال می باشد. و این تسلیم شدن قلبی و اطاعت محض، حاصل نمی شود مگر با ایجاد محبت؛ که آن، در پی کسب معرفت بوجود می آید.

حال بینیم؛ معرفت رسول ﷺ به رسالت یعنی چه، وقتی که می فرمایند: «رسول ﷺ را به رسالت بشناسید»؛ و رسالت رسول ﷺ چیست؟

معرفت رسول ﷺ به رسالت

«انسان ها، حامل معرفتی یقینی نسبت به خدا هستند، که بدان؛ معرفت فطری یا قلبی خدا گفته می شود. انسان، با ورود به عالم مادی و مشغول شدن به مظاهر و پدیده های طبیعی، از این معرفت غافل می شود و آن را به بوته فراموشی می سپارد.

در منابع دینی، وظیفه اصلی پیامبران ﷺ و کتاب های آسمانی، تذکر و یادآوری همین معرفت بیان شده است. خداوند متعال در قرآن، نقش

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۲۶؛ و همچنین: التوحید، ص ۴۴۳، ح ۳۲۹.

پیامبر ﷺ را "تذکرو یادآوری" معرفی می‌نمایند: ﴿فَذَكِّرْنَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾؛ «پس پند ده، که توتنها پند رسانی» و همچنین: ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرِي﴾؛ «پس تذکره، اگر تذکرسود دهد».

و نیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه، وظیفه پیامبران علیه السلام را اینگونه بیان می‌فرماید: «پس خدا، رسولان خویش علیه السلام را میان انسانها برانگیخت، و انبیاء علیه السلام را یکی پس از دیگری به سوی آنان گسیل داشت؛ تا وفای به پیمان فطرتش را، از آنان باز خواهند؛ و آنها را به نعمت فراموش شده او، یادآوری کنند».^۳

در قرآن کریم آیه‌ای داریم که به این "نعمت" اشاره دارد: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ «آنها نعمت خدا را می‌شناسند، سپس آن را انکار می‌کنند؛ و اکثرشان کافند».

"علامه طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر این آیه، چنین فرموده‌اند: «معرفت»، مقابل انکار است؛ و مانند علم می‌باشد که در مقابل جهل قرار دارد؛ و این خود دلیل بر این است که مراد از انکار (یعنی عدم معرفت)، انکار عملی است؛ یعنی به خدا، رسول ﷺ و روز جزا ایمان نیاوردن. و "الف و لام" برسر "کافر" در ﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾، دلیل بر این است که کافران نامبرده، کفران نعمتهای الهی را به حد کمال رسانیده بودند؛ و معنای آن می‌شود "اکثرهم کاملون فی کفرهم"، زیرا؛ علاوه بر کفر و جحودشان، عناد و

۱. الغاشية (۸۸): ۲۱.

۲. الأعلى (۸۷): ۹.

۳. حکمت و اندیشه دینی، ص ۱۶۱.

۴. النحل (۱۶): ۸۳.

لجاجت هم می کردند و از راه خدا جلوگیری می نمودند. و معنایش این است که، آنان نعمت خدا را به عنوان اینکه از خداست می شناختند؛ و مقتضای این شناسایی این بود که به او و رسول او ﷺ و روز جزا ایمان آورند، و در عمل تسلیم شوند؛ ولی، در عمل انکار می کنند و بیشترشان به این قناعت ننموده، کفر و عناد با حق و جحود و اصرار بر آن را اضافه می کنند^۱.

و در "تفسیر نمونه" آمده است: «خداوند از نعمتهایی که بر بندگان خود عطاء کرده، سخن می گوید و در ادامه می فرماید: آنها نعمت خدا را می شناسند، و به ابعاد آن آشنایی دارند، و به عمق آن پی بردند؛ ولی با این حال، باز انکار می کنند. دلیل کفر آنها را، در عدم آگاهی نباید جستجو کرد؛ زیرا که، به قدر کافی آگاه شده اند؛ عامل این کفر را، در صفات زشت دیگر آنها که سدّ راه ایمانشان شده است باید یافت و آن؛ تعصّب کورکورانه، لجاجت، دشمنی با حق، مقدّم شمردن منافع کوتاه مدّت مادی بر همه چیز، آلوده بودن به انواع شهوات، و بالاخره تکبر و خود برتر بینی است»^۲.

و در تفسیر "نور الثقلین" که یک تفسیر روایی است، آمده است؛ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «به خدا سوگند؛ نعمت الله که خداوند به وسیله آن بندگان را مشمول لطف خود قرار داده، مائیم (نعمه الله هم الائمة علیهم السلام)؛ و سعادتمندان به وسیله ما سعادتمند می شوند»^۳.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۴۵۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه «تفسیر نور الثقلین» رسولی محلاتی، سید هاشم؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، چهارم، ۱۴۱۵ هـ. / جلد ۳، صفحه ۷۲.

و در جایی دیگر از قول امام باقر علیه السلام آورده است که ایشان فرمودند: «یعنی؛ ولایت علی علیه السلام. نعمت ولایت علی علیه السلام را به ایشان شناسانید و به ولایتش دستورشان داد. و «اکثرهم الکافرون» یعنی؛ کفر به ولایت»^۱.

همه به خوبی می دانیم که؛ یکی از وظایف رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رهبربری، تعیین جانشین بعد از خود می باشد؛ و این یکی از مهم ترین وظایف اوست، زیرا؛ بعد از او تکلیف مردم باید روشن باشد، تا بدانند چه کس دیگری رهبر و سرپرست آنهاست، تا از دستورات وی تبعیت و اطاعت نمایند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، خاتم الأنبیاء می باشند؛ و بعد از ایشان، باب امامت گشوده می شود؛ و ائمه اطهار علیهم السلام، جملگی از جانب خود خداوند متعال به این مقام منصوب شده اند؛ و اولین آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، همو که ائمه دیگر علیهم السلام از فرزندان او و دختر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - انسیه حوریه - خانم فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشند؛ زیرا، آنها معصومین و شایسته ترین اشخاص هستند؛ و خداوند متعال با علم خود، آنها را از میان اهل زمین برگزید؛ به دلیل اینکه، آنها را مهربان ترین نسبت به بندگان خود و مطیع ترین نسبت به خود یافت؛ و آنها، از هر جهت لیاقت و شایستگی خود را برای کسب چنین مقامی، که همان ولایت و امامت و رهبری امت اسلامی باشد، نشان دادند و از آزمونهای الهی سربلند برآمدند.

همچنین؛ در دعای "عصر غیبت" که فرازهایی از آن آورده شد، به خداوند متعال عرض نمودیم؛ «بارالها!، پیغمبرت صلی الله علیه و آله و سلم را به من شناسان که اگر پیغمبرت صلی الله علیه و آله و سلم را به من شناسانی، حجت تو علیه السلام را نخواهم شناخت.

بارالها!، حجت خود علیه السلام را به من بشناسان که اگر حجت علیه السلام را به من نشناسانی، از دینم گمراه می‌گردم».

می بینید که چقدر تعیین جانشین مهم است!؛ و جانشین را هم خدا به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می‌کند؛ و بارها حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جانشین خود؛ و مولا، سرپرست و رهبر مردم را به شخص^۱ معرفی کرده بودند. و تا جایی این مسأله، از اهمیت برخوردار است که؛ اگر انجام نشود، انگار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصلاً رسالتی انجام نداده‌اند^۲. ولایتعهدی، و تعیین رهبر و جانشین، و مسأله ولایت ائمه اطهار علیهم السلام، همان؛ اكمال دین و اتمام نعمت می‌باشد^۳، و هیچ عملی از اعمال بندگان خدا، بدون ولایت ائمه اطهار علیهم السلام مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و به نماز بی‌وضو می‌ماند.

ملاحظه می‌فرمائید که، رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم؛ بیان ولایت و امامت ائمه اطهار علیهم السلام، و شناساندن آنها به مردم بود؛ مردمی که در تمام اعصار زندگی می‌کنند.

و نتیجه می‌گیریم که، خداوند متعال؛ خود، رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبان امر خود علیهم السلام را به ما شناسانده است؛ و آنهایی که از روی قلب و با تمام وجود، این شناخت را پذیرفتند؛ و به یگانگی، یکتایی و خداوندی خدا؛ به رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، که همان؛ بیان احکام و شرایع دین و تذکر این معرفت و عهد

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

۲. «ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم!، آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای» المائدة (۵): ۶۷.

۳. «امروز دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و دین اسلام را برای شما پسندیدم» المائدة (۵): ۳.

ولایت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد، و همچنین؛ به ولایت صاحبان امر علیهم السلام - آنها که نه تنها کارشان معروف، عدل و نیکویی است؛ بلکه، خود عین معروف، دادگری و نیکویی هستند - اقرار نمودند، مؤمن شده اند؛ ولی آنهایی که پس از این شناخت مستقیم و بی واسطه از روی عناد، کینه، حسد، دشمنی، لجاجت و لکه دار شدن قلب سلیمشان نپذیرفتند، کافر گشته اند. و از این دست مردم، کم نیستند؛ آنهایی که هم در این دوران زندگی می نمایند، و هم در آن دورانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها بود. او را به خوبی می شناختند؛ ولی باز، کافر بودند؛ زیرا، فقط نام و نسب و شخص وی را می شناختند، و مقام شامخ رسالت را؛ ولی، شناخت آنها به مرحله معرفت و پذیرش قلبی و عمل به جوارح نرسیده بود.

در ذیل؛ آیه ای را مبنی بر این مطلب می آوریم، و از زبان مفسران جویای مطلب می شویم.

﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾؛ «یا اینکه پیامبرشان را شناختند (و از سوابق او آگاه نیستند)؛ از این رو، او را انکار می کنند؟!».

تمام مفسرین، متفق القول می فرمایند که؛ این آیه به خوبی نشان می دهد که مردم هم عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را به خوبی می شناختند؛ و ایشان، نه تنها در میان قبیله خودشان "قریش" که اشرف قبائل عرب به شمار می رفت، ناشناس نبود؛ بلکه، مردم حجاز و تمام مردم عرب به خوبی می دانستند که ایشان از طائفه بنی هاشم، اشرف طوائف قریش می باشد؛ و پدران او را به نام و نسب می شناختند، و به بزرگی و شرافت شناخته شده

بودند؛ و می دانستند که "محمد امین" - شخص درستکار و امانتدار آن دوران - در زمان کودکی، پدر و مادر خود را از دست داده و یتیم گشته است؛ پیش کسی درس نخوانده، و کسی در تربیت او دخالت نداشته است. همچنین؛ احدی از او کار زشت و ناپسند ندیده بود، بلکه؛ به داشتن اخلاق حسنه، راستگویی و درستی کردار و گفتار مشهور بود.

"آیت الله طیب" می فرمایند: «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ» استفهام تقریری است، یعنی که کاملاً او را می شناسید؟^۱.

و حاج خانم "مجتهده امین" درباره «بَلْ جَاءَهُمْ» که در آیه بعد «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» آمده است، می فرمایند: «اضراب است، یعنی؛ سبب انکار اینها هیچ یک از چیزهایی که گفته شد نیست، بلکه؛ حقانیت رسالت او را می دانستند و دانسته و فهمیده انکار می نمودند، زیرا؛ بیشتر کفار از سخن حق کراهت داشتند و اعراض می نمودند»^۲.

پس به خوبی متوجه شدیم که "معرفت"؛ شناخت نام و صفات به تنهایی نیست، بلکه؛ وقتی به مرحله پذیرش رسید و آن حقیقت را پذیرفتند، معرفت حاصل می گردد؛ و نشان آن، تصدیق به رسالت در عمل است؛ که همان، تبعیت و اطاعت از رسول ﷺ می باشد. چه بسیار افرادی که در کنار

۱. طیب، سید عبد الحسین «أطیب البیان فی تفسیر القرآن» تهران: انتشارات اسلام، دوم، ۱۳۷۸ / جلد ۹، صفحه ۴۳۰.

۲. «یا می گویند: «او جنون دارد؟». نه [چنین نیست]، بلکه او [دین] حق را برایشان آورده؛ ولی بیشترشان حقیقت را خوش ندانند» المؤمنون (۲۳): ۷۰.

۳. امین، سیده نصرت (بانوی اصفهانی) «مخزن العرفان در تفسیر قرآن» تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ / جلد ۹، صفحه ۳۹.

حضرت رسول اکرم ﷺ، و با او بودند؛ ولی، معرفت ایشان را کسب نکردند؛ و یا پس از شناختِ خصوصیات وی به او کافر شدند، و ردّ شناخت نمودند، و ایمان به او که فرستاده خداست نیاوردند.

اوصاف رسول الله ﷺ در کتابهای آسمانی

بله!، هم قریش تمام خصوصیات و اوصاف حضرت رسول اکرم ﷺ را به خوبی می شناختند؛ هم یهودیان و مسیحیان، قبل از تولّد ایشان، بشارت بعثت وی را از پیامبران خود شنیده بودند؛ منتظروی بودند، و او را به نام و صفات کاملاً می شناختند - مانند فرزندان خود - . قراین و شواهد تاریخی و آیات قرآن کریم گواه این سخن است.

در ذیل به چند نمونه اشاره می نمائیم؛

الف - «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او (پیامبر ﷺ) را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند».

این آیه، به صراحت بیان می دارد که؛ اهل کتاب (یهود و نصاری) حضرت رسول اکرم ﷺ را کاملاً می شناختند، و آن قدر حَقّانیت و رسالت حضرت رسول اکرم ﷺ نزد آنان معلوم بود، و او را به رسالت آن چنان می شناختند که پسرهای خودشان را؛ و همان طور که پسرهای خود را با دیگری اشتباه نمی گرفتند، تردیدی در رسالت حضرت رسول اکرم ﷺ نداشتند؛ ولی، از روی تعصّب، لجاجت و خودخواهی اعتراف به رسالت ایشان نکردند؛ و شناخت

آنها به معرفت قلبی و مرحله عمل نرسید؛ و کافر گشتند، همان طور که به کتابهای خود کافر گشته بودند و کفرشان بالای کفر شد.

اقا؛ گروهی از آنان، با مشاهده این نشانه های روشن که در کتب آسمانی خود خوانده بودند، اسلام را پذیرفتند، ایمان آوردند و کسب معرفت نمودند. از آن گروه می توان "عبد الله بن سلام" را نام برد، که یکی از علمای یهود بود؛ و پس از پذیرفتن اسلام، گفت: «أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِثِّي بِإِنِّي»^۱: «من، پیامبر ﷺ را بهتر از فرزندم می شناسم».

و آیه دیگر؛

ب- «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲: «همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر "امی" پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، ناپاکی ها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند».

آیه به وضوح اشاره دارد که اوصاف پیامبر اکرم ﷺ، در تورات و انجیل

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲. الأعراف (۷): ۱۵۷.

ثبت شده است؛ و علاوه بر مقام رسالت، شش صفت دیگر را نیز بیان می‌دارد.

در "المیزان" آمده است که؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در تورات و انجیل به سه صفت؛ رسول، نبی و اُمّی معرفی شده‌اند.

و همچنین؛ مؤلف "نور الثقلین" روایتی آورده است که نشان می‌دهد، نه تنها نام و صفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل آمده است؛ بلکه، نامهای پنج تن آل عبا علیهم السلام، و همچنین؛ اوصاف یاران و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در تورات، انجیل و زبور حضرت داوود علیه السلام آمده است. آیات قرآن کریم نیز، بیانگر این گفتار می‌باشند.^۲

در پایان، برای تکمیل بحث؛ دو حدیث نیز می‌آوریم.

ج- «خداوند به حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: «... پس؛ ای پسر مریم بتو سلام الله علیها!، من تو را به سالار رسولان علیهم السلام و دوست خودم در میان آنان احمد صلی الله علیه و آله، صاحب شتر سرخ مو و روی ماه درخشان، پاک دل و سخت نبرد و مکرّم که رحمت جهانیان خواهد بود، سفارش می‌کنم. او سالار اولاد آدم علیه السلام است در نزد من، در روز ملاقاتم، گرامیترین شخص سبقت گیرندگان است و نزدیکترین فرستادگانم. عربی است، دانش نیاموخته، ولی دیندار و صبر پیشه در راه من، و جهاد کننده با مشرکان به خاطر دین من!».

۱. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۶۴.

۲. می‌توانید به آیات؛ الصّٰف (۶۱): ۶ [در این آیه؛ حضرت مسیح علیه السلام به رسولی بشارت می‌دهند که نام وی "احمد" صلی الله علیه و آله است]؛ و همچنین؛ الفتح (۴۸): ۲۹ [اوصاف یاران حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل را بیان می‌دارد] مراجعه نمایید.

ای عیسی علیه السلام!، به تو دستور می‌دهم که خبر او را به بنی اسرائیل برسانی؛ و به آنها فرمان دهی که او را تصدیق کنند؛ و برایش ایمان بیاورند، و از او پیروی کنند و یاریش دهند».

عیسی علیه السلام گفت: «ای معبود!، او کیست؟».

خداوند فرمودند: «ای عیسی علیه السلام!، به او راضی باش که رضای توست».

گفت: «خدایا!، کسی که به او راضی هستم، کیست؟».

فرمودند: «محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خدا بر همه مردم، او در مقام از همه به من نزدیکتر است و شفاعتش مقبول تر. خوش به حال او در نبوت، و خوش به حال اُمّتش که او را ملاقات خواهند کرد!، اهل زمین او را ستایش می‌کنند، و اهل آسمان برایش طلب آمرزش می‌کنند».

امین است و مبارک و پاک؛ بهترین پیشینیان و پسینیان است در نزد من؛ در آخر الزمان خواهد بود و زمانی که ظاهر شود، آسمان پرده هایش را برمی‌فکند و زمین گل هایش را می‌رویاند؛ و او بر هر چه که دست بگذارد، برکت پیدا کند».

زنان زیادی بگیرد، و فرزند کم از خود بر جای بگذارد. او ساکن مکه است که جای ابراهیم علیه السلام است».

ای عیسی علیه السلام!، دین او توحید است و قبله اش مکه؛ از گروه من است و من همراه او. خوشا براو!، کوثر را دارد و دارنده بزرگترین مقام در بهشت عدن؛ زندگی را بس گرامی می‌دارد و شهید خواهد مُرد. حوضی دارد که وسیع تر از مکه است، تا به طلوع گاه خورشید؛ دارای نوشیدنیهایی گوارا و سربسته؛ در آن، به تعداد ستاره‌های آسمانی جام خواهد بود؛ آب آن گواراست و دارای

مژه‌ها و طعم تمام میوه‌های بهشتی. هرکس که شربتی از آن بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نمی‌گردد.

پس من، او را در زمان فترت میان تو و او، مبعوث خواهم کرد.

پنهان و آشکارای او یکسان است، و گفتار و کردارش مطابق هم. امری به مردم نمی‌کند؛ مگر آنکه خود، آن را آغاز می‌کند. دینش جهاد است. در دشواری‌ها و آسانی‌ها؛ سرزمین‌ها تسلیم او خواهند شد، و پادشاه روم در برابرش خاضع خواهد شد. دین او، دین پدرش ابراهیم علیه السلام است.

در زمان خوردن چیزی "بسم الله" می‌گوید، و بلند سلام می‌دهد. و وقتی مردم در خواب هستند، او نماز می‌خواند. نماز او، هر روز پنج بار پی در پی است که با تکبیر آغاز می‌شود و با سلام ختم می‌پذیرد.

به سان فرشتگان من، قدم‌هایش را در نماز صاف می‌کند و دلش برای من خاشع است. در سینه‌اش نور وجود دارد، و در اُمت اوست که قیامت برپا می‌شود. هنگام بیعت کردن با او، دست من همراه اوست؛ و هرکس که بیعت او را بشکند، بر خود شکسته؛ و هرکس که برایش وفا کند، او را به بهشت می‌برم»^۱.

و همچنین؛

د- «در "امالی شیخ صدوق" آمده است: "هشام پسر جعفر"، از "حماد"، از "عبد الله پسر سلیمان" که مردی بود کتاب خوان، نقل کرد که گفت: «در

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن «کلیات احادیث قدسی (ترجمه "الجواهر السنیه فی

الأحادیث القدسیة")» فیضی، کریم؛ قم: انتشارات قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، سوّم، ۱۳۸۶

/ صفحه ۲۱۳ و ۲۱۴.

انجیل اینگونه خواندم: یا عیسی عليه السلام!، در امر من کوشا باش! بشنو و فرمان برا، ای فرزند زن پاک و نیکو! تو بدون وساطت یک مرد آمدی؛ و من، تورا نشانه ای برای همه جهانیان آفریدم؛ پس، تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما؛ و کتاب را نیرومندانه بردست بگیر؛ و در اهل سواریا، به زبان سریانی سیر کن!.

بر هر کس که پیش رویت باشد، تبلیغ کن که منم خدای همیشه ای که زوال ندارد.

تصدیق کنید به پیغمبر اُمّی صلی الله علیه و آله و سلم، صاحب شتر و جوشن و تاج - که همان عمامه باشد -، و نعلین و هراوه - که همان چوب دستی باشد -، صاحب دو چشم نجوا و پیشانی بلند و دو گونه روشن و بینی برآمده و دندان های شمرد شده و گردنی سیمین و بلند، گلوگاهی طلایی و یک رشته مواز سینه تاناف و شکم، و سینه ای صاف و بی مو، سیه چرده، باریک انگشت و ستبر کف و گام؛ زمانی که به جائی رو کند، با همه بدن رو کند؛ و زمانی که راه برود، گویا از وقار، قدم از قدم سنگ برآورد و از بلندی به زیر آید؛ و زمانی که با جمعی بیرون آید، بر آنها بیفزاید.

عرق چهره اش، مانند مرواریدی غلطان است و بوی مشک از آن پراکنده است. مانند او، پیش از او دیده نشده است و پس از او دیده نخواهد شد. خوش بو، پراز دواج و کم نسل است. همانا نسلش؛ از دختری مبارکه است که خانه ای در بهشت دارد، یک پارچه و بدون ترک.

او آخر الزمان را کفایت می گوید؛ چنانچه زکریا، مادرت را کفالت کرد. دو فرزند دارد که هر دو شهید خواهند شد. سخنش قرآن است، دینش اسلام و منم سلام.

خوشا به حال کسی که دوران او را دریابد، و روزگارش را ببیند، و سخنش را بشنود!»،^۱

بله!، خوشا به حال کسانی که عارف به مقام رسالت حضرت رسول اکرم ﷺ گشتند؛ و از وی تبعیت نمودند؛ و ایمان به وی آوردند که در حقیقت ایمان به خدا آوردند.

معرفت ائمه اطهار علیهم السلام

تا کنون دریافتیم که، معرفت؛ صُنْعِ خداوند متعال و به فضل و عنایت الهی است، یعنی؛ معرفت خدا، رسول ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام کار خداوند متعال است؛ و اوست که این معرفت را به طور واضح و روشن، از طریق رؤیت قلبی به بندگان عرضه می نماید؛ و نقش مخلوقات، و همچنین بندگان خداوند متعال؛ پذیرش قلبی، و اقرار لسانی به آن معرفت است، و باید در مقام عمل نیز با اطاعت ثابت گردد، و اینگونه است که مؤمن از کافر شناخته می شود. نهایتاً؛ انسان مؤمن است که به معرفت حقیقی دست یافته، و رستگار می گردد.

روایتی آورده شد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که؛ خدا را به خدایی، رسول ﷺ را به رسالت و صاحبان امر علیهم السلام را به ویژگی آنها، که همان؛ عمل به معروف، حفظ و اجرای عدالت و عمل بر اساس احسان است، بشناسید.

و همچنین؛ دریافتیم که یکی از رسالتهای رسول ﷺ، تعیین جانشین و معرفی مقام امامت است. صاحبان امر علیهم السلام؛ همان امامان علیهم السلام، پیشوایان،

و جانشینان خدا و رسول ﷺ در بین مخلوقات هستند، که زمین هیچ گاه از وجود مبارک آن گرامیان خالی نیست. مظهر تآمل اسماء و صفات الهی می باشند، و شایسته مقام خلیفه اللهی هستند. بندگان خدای تعالی؛ باید، آنها را به این ویژگی بشناسند، که همان؛ مقام شامخ امامت و ولایت است. باید، تسلیم محض اوامر امامان علیهم السلام و امام زمان خود - حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشند، که اطاعت او بر همگان از جانب خداوند متعال واجب شده است، زیرا؛ اطاعت او، همان اطاعت رسول خدا ﷺ و اطاعت خداوند متعال می باشد.

در ذیل؛ روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آورده شده است، که تکمیل کننده گفته های پیشین می باشد: «به درستی که بهترین و واجب ترین فریضه ها بر انسان، شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است؛ و مرز شناخت، آن است که خداوند را بشناسد به اینکه؛ هیچ معبود حقّی جز او نیست و هیچ گونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار؛ موجود است بدون فقدان، موصوف است بی آنکه شبیه و نظیر و باطل کننده ای داشته باشد، هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا.

و پس از آن؛ شناخت فرستاده خدا ﷺ است و گواهی دادن به پیغمبری او. و کم ترین مرتبه شناخت رسول ﷺ، اقرار به پیغمبری او است و اینکه آنچه از کتاب یا امر و نهی آورده از خدای عزوجل می باشد.

و بعد از آن؛ شناختن امامی علیهم السلام است که با نعت و صفت و نامش، در حال سختی و راحتی به او اقتدا می نمایی. و کم ترین درجه شناخت امام علیهم السلام آن است که [دانسته شود] او - بجز نبوت - همتای پیغمبر ﷺ

است؛ و امام علیه السلام، وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اطاعت امام علیه السلام، اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و تسلیم بودن به او در همه امور، و مراجعه کامل به او، و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می باشد؛ و بداند که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی بن ابی طالب علیه السلام است، و بعد از او حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین علیه السلام، سپس محمد بن علی علیه السلام، سپس جعفر بن محمد علیه السلام، سپس موسی بن جعفر علیه السلام، سپس علی بن موسی علیه السلام، سپس محمد بن علی علیه السلام، و پس از او علی بن محمد علیه السلام، و بعد از علی علیه السلام پسرش حسن علیه السلام، و حجت عجل الله فرجه از فرزندان حسن علیه السلام می باشد^۱.

از این روایت بدست می آید: بهترین و واجب ترین واجبات؛ شناخت خداوند متعال به یگانگی و خدایی، و پس از آن شناخت رسول او صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت و پیامبری، و بعد از آن شناخت امام علیه السلام به امامت، و مطیع محض آنها بودن، اقرار و اعتراف کردن به مقام آنها و تسلیم شدن قلبی به اوامرو نواهی آنها؛ می باشد.

شایان ذکر است؛ همین اقرار، پذیرش قلبی و اطاعت عملی نشان دهنده کسب معرفت می باشد.

در ضمن، امام علیه السلام به دو صورت شناخته می شود:

۱. شناختن شخص امام علیه السلام به نام و نسب شریفش؛ و همچنین،

۲. شناختن صفات، ویژگیها و فضایل ایشان.

در توضیح این مطلب، یادآور می شود که؛ شناختن نام مبارک امام علیه السلام و

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۷، ح ۱۶.

نام والدین او، تاریخ تولّد، آغاز و مدّت امامت و نکاتی از این قبیل؛ معرفت به حَسَب و نَسَب امام علیه السلام است، و این مرتبه از شناخت؛ پایین ترین مرتبه شناخت مقام منیع امام علیه السلام و امامت می باشد.

این دانستنی ها؛ گرچه تا اندازه ای لازم، و در بعضی موارد ضروری است؛ امّا، چندان کافی نیست و معرفت حقیقی و سازنده اینگونه بدست نمی آید؛ بلکه، باید امام علیه السلام را به اوصاف و ویژگیهای امامت و فضائل والای او شناخت؛ و نسبت به آن شناخت، پذیرش قلبی پیدا کرد؛ و با جان و دل تسلیم اوامرو نواهی او بود، زیرا؛ اوامرو نواهی ایشان، همان اوامر و نواهیِ الهی است.

همانگونه که باید دانست امامان دوازده گانه علیهم السلام از قریش و بنی هاشم، و از فرزندان امام علی علیه السلام و خانم فاطمه زهرا سلام الله علیها و همچنین، از نسل دو فرزند آنان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام اند؛ باید دانست که امام علیه السلام یگانه دوران خویش است، انسان کامل معصوم، مظهر تام اسماء حسنی و صفات بی همتای الهی، حجت و خلیفه الهی، ولی خدا و صاحب امر اوست، و هم طراز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد بجز در مقام نبوت؛ و به همان اندازه که اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بر مردمان واجب است، اطاعت از امام علیه السلام نیز بر بندگان واجب می باشد.

امامان علیهم السلام؛ دارای ویژگیهای ولایی هستند که زبان قاصر از گفتن آنهاست، و عقل نیز عاجز از فهم کُنه امامت امامان علیهم السلام می باشد؛ لذا، از خود آن معصومین علیهم السلام در ذکر فضایلشان کمک می گیریم.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «امام علیه السلام؛ امانتدار خدا در میان خلقش، و حجت

او بر بندگانش، و خلیفه او در سرزمینهایش، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق واجب او بر بندگان است. امام علیه السلام؛ پاک گردیده از گناهان و برکنار گشته از عیبهاست، که همه علم اختصاص به او دارد و به حلم شناخته می شود. امام علیه السلام؛ نظام دهنده به دین و باعث سربلندی مسلمانان، و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است. امام علیه السلام؛ یگانه روزگار خویش است. هیچ کس (در مقام) به (منزلت) او نزدیک نمی شود و هیچ عالمی با او برابری نمی کند، و جایگزین برای او پیدا نمی شود. شبیه و مانند ندارد. همه فضیلتها مخصوص اوست، بدون آنکه آنها را طلب کرده و به اختیار خود کسب کرده باشد؛ بلکه، این امتیازی از طرف فضل کننده بسیار بخشنده (خداوند) برای امام علیه السلام می باشد^۱.

و همچنین، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «امام علیه السلام؛ همان برگزیده پسندیده و هدایتگر محرم اسرار (الهی)، و قیام کننده مورد امیدی است که خداوند او را برای این امور برگزیده؛ و هنگام خلقتش در عالم ذر و در میان خلائق، وقتی نور وجودی اش را آفرید، پیش از آنکه کسی را خلق کند از جانب راست عرش خود، امام علیه السلام را در حالی که به حکمت در علم غیب نزد خداوند ممتاز بود، زیر نظر خودش ساخت. خداوند او را با علم خود برگزید، و به سبب پاکی اش انتخاب کرده، در حالی که؛ باقیمانده (نسل) از حضرت آدم علیه السلام، و برگزیده از فرزندان حضرت نوح علیه السلام، و انتخاب شده از آل ابراهیم علیه السلام، و از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام، و گل سرسبد خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) «عیون اخبار الرضا علیه السلام» غفاری، علی اکبر و حمید رضا مستفید؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، پنجم، ۱۳۸۹ / جلد اول، باب ۲۰، صفحه ۴۵۰ و ۴۵۱؛ و همچنین: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۵۲۰.

(امام علی علیه السلام)؛ همواره زیر نظر عنایت الهی حفظ شده و خدا او را در پس پرده مراقبت خود نگهداری می‌کند، دامها و لشکریان شیطان همیشه از او طرد، و حوادث کور در تاریکیها و افسون زشتکاران از او دفع شده است. بدیها از او باز داشته می‌شود، و از نقایص منزّه است؛ از آفات برکنار، از لغزشها باز داشته، از همه زشتیها مصون است.

پس؛ کسی جز فرد شقی، نسبت به حق چنین عالمی نادان نیست، و تنها فریب خورده او را انکار می‌کند. و کسی جز آن که برخدای بزرگ، جرأت و جسارت دارد؛ از او روی برنمی‌گرداند.^۱

ایشان در جائی دیگر فرمودند: «دارنده مقام امامت؛ به آرامش، وقار، دانش و وصیت امام پیشین شناخته می‌شود».^۲

و همچنین روایت شده است؛ «ابو جارود» گوید که به امام باقر علی علیه السلام عرض کردم: «فدایت کردم؛ آنگاه که دانای شما اهل بیت علی علیه السلام (امام علی علیه السلام) درگذرد، امامی علی علیه السلام که پس از او می‌آید به چه چیزی شناخته می‌شود؟». فرمودند: «روش نیکو، فروتنی، اقرار آل محمد ﷺ به برتری او، و درباره هر چه که پیرامون اوست از او پرسند پاسخ گوید».^۳

از این روست که؛ مهم ترین ویژگیهای امام علی علیه السلام نزد متکلمین شیعی، این چهار خصلت می‌باشند: ۱- عصمت، ۲- علم خدادادی (لَدُنّی)، ۳- برتری

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۵۲۱.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۵۲۳.

۳. همان، ح ۵۲۴.

۴. یعنی اکتسابی نیست و معلّم بشری ندیده‌اند، و عالم ترین فرد زمان خود می‌باشند.

معنوی بر دیگران (افضلیّت) و ۴- منصوص بودن^۱.

در ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام اجمعین نیز، به وفور ذکر ویژگیها، خصلتها و فضائل ایشان مشاهده می‌شود؛ که به عنوان نمونه، فرازهایی از "زیارت جامعه کبیره" - که با آن هریک از ائمه اطهار علیهم السلام را می‌توان زیارت کرد، و امام هادی علیه السلام تعلیم نموده‌اند - آورده شده است؛

«الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ التُّبُّوَّةِ، وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ، وَمَهِيْطِ الْوَحْيِ، وَخُزَّانِ الْعِلْمِ، وَقَادَةَ الْأُمَمِ، وَأَبْوَابِ الْإِيمَانِ، وَحُجَّجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى، وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»^۲؛ «سلام بر شما؛ ای خاندان نبوت، و جایگاه رسالت، و مرکزرفت و آمد فرشتگان، و جای فرود آمدن وحی (الهی)، و گنجینه داران دانش، و پیشوایان ملت‌ها، و درهای ایمان، و حجت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت و این جهان، و رحمت خدا و برکاتش (نیز بر ایشان باد)!».

«الْسَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، وَالتَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ، وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ

۱. «یکی از شرایط امام علیه السلام، وجود نصّ بر امامت اوست. [نصّ؛ در لغت، به معنای اظهار و آشکار کردن است و در اصطلاح، لفظ یا عبارتی است که (در کاربرد معینی) تنها یک معنا از آن فهمیده شود و احتمال معنای دیگری از آن نرود]

در نظر شیعه، تنها راه تعیین امام علیه السلام آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (یا شخصی که امامتش ثابت شده است) با بیانی رسا و خالی از ابهام، امامت او را اعلام کند و وی را به جانشینی خویش بگمارد. لازم به توضیح است که معرفی امام علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خداست و در حقیقت نصّ و معرفت خداست» (سعیدی مهر، محمد «آموزش کلام اسلامی» قم: کتاب طه، چهارم، ۱۳۸۵ / جلد دوم، صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱).

۲. مفاتیح نوین، ص ۶۲۹ و ۶۳۰.

اللّٰهُ وَ نَهِيهِ»؛ «سلام بر جایگاههای شناسایی خدا، و کاملان در دوستی و محبت خدا، و آشکار کنندگان امر و نهی خدا!». «و بندگان گرامی خدا؛ آنان که پیشی نگیرند بر خداوند در گفتار، و آنان که به دستورش عمل کنند. گواهی دهم که؛ شما باید پیشوایان راهبر راه یافته، فرمانبرداران خدا، و قیام کنندگان به فرمانش، و انجام دهندگان خواسته اش، و آنان که به مقام کرامت او رسیدند. خداوند، شما را برای جانشینی در زمینش و پایه های یگانه شناسیش پسندید (اَرْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ).

نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداخت نمودید، و امر به معروف و نهی از منکر کردید.

هر که شما را دوست دارد، خدای را دوست داشته؛ و هر که شما را دشمن دارد، خدای را دشمن داشته؛ و هر کس به شما محبت داشته باشد، به خدا محبت داشته؛ و هر کس با شما کینه توزد، با خدا کینه توزی کرده.

نیک بخت شد هر که شما را دوست دارد، و به هلاکت رسید هر که شما را دشمن داشت.

گواهی دهم که؛ این مقام و منزلت در زمان گذشته برای شما ثابت بوده، و در آینده زمان نیز برای شما جاری است؛ و همانا روانهای شما و نورتان و سرشتتان یکی است، همگی؛ پاک و پاکیزه است و برخی از برخی دیگر گرفته شده. خداوند؛ شما را به صورت نورهایی آفرید و گرداگرد عرش خود قرارتان داد، تا آنگاه که با آوردنتان در این جهان بر ما مِتّ گذارد، و قرارتان داد در خانه هایی که اجازه داد بلند گردند و نام او در آنها برده شود. و مقرر داشت

که درودهای ما بر شما، و همچنین؛ آنچه را از دوستی شما برای ما مخصوص داشته، همه اینها؛ موجب پاکی اخلاق ما، و پاک شدن خود ما، و تزکیه ما، و کفاره گناهان ما باشد. و ما در نزد خدا؛ از زمره تسلیم شدگان برتری شما، و شناخته شدگان به تصدیق مقام شما بودیم.

پدر و مادر و خاندان و مال و فامیلم فدای شما!.

دوست دار شما و (دوستدار) دوستان شما، و بغض دشمنانتان را در دل دارم و دشمن آنهایم.

صلح با هر که با شما صلح کند، و در جنگ با هر کس که با شما در جنگ است.

پیرو شما، عارف به حق شما، و اقرار به برتری شما دارم، و تسلیم شما و دلم نیز تسلیم شماست، و رأی من نیز تابع (رأی) شماست. ایمان دارم به شما، و دوست دارم آخرین فرد شما را به همان دلیل که دوست دارم اولین شخص شما را؛ و بیزاری جویم به پیشگاه خدای عزوجل از دشمنانتان، و از جبت و طاغوت (خلفای ناحق)، و شیاطین و پیروانشان (سایر غاصبین)، آن ستمکاران بر شما و منکران حق شما، و بیرون روندگان از زیر بار ولایت و زمامداری شما، و غصب کنندگان میراث شما، و شک کنندگان درباره شما، و منحرف شدگان از طریقه شما، و از هر همدم و وسیله ای غیر از شما، و هر فرمانروایی جز شما، و از پیشوایانی که مردم را به دوزخ می خوانند.

پس؛ خداوند، پا برجایم بدارد همیشه تا زنده ام؛ بر موالات و دوستی و دین و آیین شما، و موقوفم دارد برای فرمانبرداری شما، و روزیم گرداند

شفاعت شما را، و قرارم دهد از برگزیدگان دوستانتان، آنان که تابع دعوت شما هستند!

هر که آهنگ خدا کند، از شما شروع کند؛ و آن کس که خدا را به یکتایی شناسد، از شما پذیرد؛ و هر که قصد او کند، به شما رو کند.

سروران من!، ثنای شما را نتوانم کرد، و با مدح به گنه و حقیقت شما نرسم؛ و با توصیف، قدر و منزلت شما را بیان نتوانم.

خداوند؛ (عالم وجود را) به شما آغاز کرد، و به شما نیز ختم کند؛ و به خاطر شما فرو ریزد باران را، و به خاطر شماست که نگهدارد آسمان را از اینکه بر زمین افتد، جزیه اذن او؛ و به خاطر شما بگشاید اندوه را، و بر طرف کند سختی را.

به شما داده است خداوند، آنچه را که به هیچ یک از مردم جهانیان نداده. سر (فروتنی) به زیر آورده هر شخص شریفی در برابر شرف شما، و گردن نهاده هر متکبری به فرمانبرداری شما، و فروتن گشته هر گردنکشی در برابر فضل شما، و خوار شده هر چیزی برای شما، و روشن شد زمین به پرتو نور شما، و رستگار شدند مردمان رستگار به وسیله ولایت و دوستی شما. به وسیله شما، به بهشت رضوان توان رسید؛ و بر آن کس که منکر فرمانروایی شماست، خشم خدای رحمان است.

پدر و مادرم و خودم و خاندان و داراییم فدای شما باد!

ذکر شما در (زبان) ذکر کنندگان است، و نامهایتان در میان نامها، و پیکرتان با سایر پیکرها، و روانتان در میان سایر روانها، و جانهایتان در (عداد) با سایر جانها، و آثارتان در میان آثار (دیگران)، و قبرهاتان در (شمار) سایر قبرهاست،

ولی (شما را چه نسبت با دیگران)؛ چه شیرین است نامهایتان، و بزرگوار است جانهایتان، و بزرگ است مقامتان، و برجسته است منزلت و موقعیتتان!.

سخنستان نور، و دستورتان یکپارچه رشد و رستگاری است. کارتان خیر و خوبی، و عادت شما احسان و نیکی است. به وسیله شما بود که خدا؛ ما را از ذلت بیرون آورد، و نجاتمان داد از پرتگاه هلاکت و نابودی و هم از آتش دوزخ^۱.

بله!، ائمه اطهار علیهم السلام اجمعین را باید اینگونه شناخت؛ و هر که به فیض این معرفت نائل گشت، و آنها را متّصف به این اوصاف والا دانست، و اقرار به فضل و بزرگی آنها کرد، حق معرفت آن گرامیان را به جا آورده است.

و همچنین؛ «روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام، شبی که مورد خطاب قرار گرفت؛ هر درخت و سنگی را به ذکر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای او علیهم السلام ناطق یافت. پس گفت: «ای خداوند!، به درستی که من؛ چیزی ندیدم مگر که، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نقیبان او علیهم السلام ناطق بود».

خداوند فرمودند: «ای فرزند عمران علیه السلام!، به درستی که من؛ آنها را قبل از نورها آفریده ام، و آنها را گنجینه های اسرار خود قرار داده ام که نورهای ملکوتی ام را می نگرند، و آنها را خزانه داران حکمت قرار داده ام، و معدن رحمت، و زبان سرّ، و کلمه ام؛ دنیا را به خاطر آنها آفریده ام، و آخرت را».

پس موسی علیه السلام گفت: «ای خدای من!، پس مرا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار ده!».

خداوند متعال فرمودند: «ای زاده عمران علیه السلام!، زمانی که فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱. مفاتیح نوین، ص ۶۳۰ - ۶۳۹، فرازهایی از "زیارت جامعه کبیره".

و آلِ او علیه السلام را شناختی، به تحقیق که حقّشان را شناخته‌ای و برایشان ایمان آورده‌ای؛ پس در این صورت، تواز امتِ او بی.»^۱

آنها که معرفت ائمه اطهار علیهم السلام را کسب نمودند و به ایشان ایمان آوردند، مطیع فرمان آن بزرگواران می‌باشند؛ زیرا می‌دانند که فرمان ایشان، فرمان الهی است؛ ولی قبل از اینکه این معرفت، آنها را به اطاعت بکشاند؛ در اعماق وجودشان ایجاد محبت نموده است، و آنها را به پذیرش ولایت و سرپرستی ائمه اطهار علیهم السلام رسانده است؛ و این پذیرش محقق نمی‌شود مگر، با بیزاری جستن از دشمنان آن سروران کلّ عالم امکان؛ همانگونه که در فقرات "زیارت جامعه کبیره" خواندیم.

حال ممکن است، با ذکر این اوصاف شامخ، بعضی‌ها بگویند: «اهمیت این معرفت تا چه میزان است؟!»؛ و «اصلاً چه لزومی دارد که ما در پی کسب معرفت ائمه اطهار علیهم السلام باشیم؟!».

لزوم معرفت ائمه اطهار علیهم السلام و میزان اهمیت آن

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «إِنَّ قِيَمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَقَدْرُهُ مَعْرِفَتُهُ»؛^۲ «ارزش و منزلت هر کس (به اندازه) معرفت اوست».

و همچنین، امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَا نُبَيِّ نَبِيٍّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ بِفَضْلِنَا عَلَيَّ مَنْ سِوَانَا»^۳؛ «هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر؛ از طریق معرفت

۱. کلیات احادیث قدسی، ص ۵۱۸ و ۵۱۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۴.

۳. همان، ج ۲۶، ص ۲۸۱، ح ۲۸؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۱۱۷۷ (با کمی اختلاف)؛ و همچنین: صفار قمی، محمد بن حسن «بصائر الدرجات فی علوم آل محمد علیهم السلام»

نسبت به حقّ ما، و برتری دادن ما بر غیر ما».

ایشان در حدیثی دیگر می‌فرمایند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ تُبَيِّ وَ لَا مِنْ رَسُولٍ أُرْسِلَ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَ بِفَضْلِنَا عَلَيَّ مَنْ سِوَانَا»؛ «هیچ پیامبری به مقام پیامبری نرسید و هیچ رسولی به سوی مردم فرستاده نشد مگر؛ با (اقرار به) ولایت و برتری ما بر دیگران».

معرفت ائمه اطهار علیهم‌السلام؛ آنقدر دارای ارزش و اهمیت است که نبوّت و رسالت پیامبران الهی نیز بستگی به آن دارد؛ و همان طور که در قبل آورده شد، یکی از رسالت‌های رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - خاتم الأنبياء -؛ اعلام ولایت و امامت ائمه هدی علیهم‌السلام، تعیین جانشین خود و سپردن رهبری حکومت اسلامی بدست‌صاحبان امر الهی که همان ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشند؛ بود. و این مسأله ولایت و امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام تا جایی دارای اهمیت است که؛ اکمال دین و اتمام نعمت به شمار می‌آید، و هیچ یک از اعمال عبادی بندگان خداوند متعال بدون پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام اجمعین پذیرفته نمی‌گردد؛ و لازمه پذیرش ولایت و اطاعت از آن گرامیان، حصول معرفت آن صاحبان امر خداوند متعال می‌باشد.

بله؛ دین خدا فقط و فقط با معرفت ائمه اطهار علیهم‌السلام بدست می‌آید، و ایمان بندگان خدا با معرفت ایشان کامل می‌گردد. اگر امامت را نپذیریم، در حقیقت نبوّت و توحید را نپذیرفتم.

زکی زاده زنانی، علیرضا؛ قم: انتشارات وثوق، سوم، ۱۳۸۹ / جلد اول، جزء دوم، باب نهم، صفحه ۲۹۹، حدیث ۳۰۷.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱، ح ۲۹؛ و همچنین: بصائر الدرجات، ج ۱، جزء دوم، باب نهم، ص ۲۹۹ و ۳۰۰، ح ۳۰۸.

در دعای "عصر غیبت" خواندیم که؛ اگر خداوند متعال خودش را به ما شناساند، پیغمبر او ﷺ را نیز نمی‌شناسیم؛ و اگر پیغمبر ﷺ را شناسیم، حجت الله جل جلاله فرجه و همچنین ائمه دیگر علیهم السلام را نیز نمی‌شناسیم؛ و اگر امام خود ﷺ را نشناسیم، از دین گمراه می‌گردیم؛ و آن وقت به مانند مردم جاهل، گذران زندگی می‌نماییم و در شرک، نفاق و گمراهی به سر می‌بریم؛ و چون زندگی جاهلانه‌ای داشتیم، مرگمان نیز جاهلانه می‌شود.

امام علی علیه السلام؛ خلیفه خدا در روی زمین است، و اوست که جانشین رسول اکرم ﷺ می‌باشد، احکام الهی نزد اوست، و عالم‌ترین و فاضل‌ترین فرد دوران خویش می‌باشد. اگر مردم او را نشناسند، در امور خود به شخص دیگری مراجعه می‌نمایند و نه تنها از دین خدا منحرف می‌گردند و گمراه می‌شوند، بلکه؛ خدای دیگری را می‌پرستند و در ظلمات شرک حیران می‌گردند.

کسی که امام علی علیه السلام را نمی‌شناسد، رسول خدا ﷺ را نمی‌شناسد؛ لذا، دین ندارد و مؤمن نیست و اصلاً خدا را بندگی نمی‌کند، چون او را نمی‌شناسد.

و همان طور که در فرازهای گران سنگ "زیارت جامعه کبیره" مشاهده کردیم؛ ائمه اطهار علیهم السلام را درهای ایمان، جایگاههای شناسایی خدا، آشکار کنندگان امر و نهی خدا، پایه‌های توحید (یگانه شناسی خدا) خواندیم.

حضرت رسول اکرم ﷺ نیز به امام علی علیه السلام فرمودند: «به راستی توو جانشینان پس از تو؛ شناسندگانی هستی که خدا شناخته نشود جز، از راه شناختن شما؛ و شما شناسندگانی هستید که هیچ کس به بهشت در نیاید جز آنکه، شما را بشناسد و شما او را بشناسید؛ و شما شناسندگانی

هستید که هیچ کس به دوزخ در نشود جز آنکه، شما را انکار کند و شما او را انکار کنید»^۱.

و همچنین، امام باقر علیه السلام فرمودند: «بِنَا عُرِفَ اللَّهُ، وَبِنَا وَجَدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^۲؛ «خداوند از طریق ما شناخته می شود، و به واسطه ماست که خداوند به یگانگی پرستش می شود».

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «فردی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان علیه السلام!، ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾»^۳؛ «و بر اعراف مردانی هستند که هر کسی را با سیمایشان می شناسند» چیست؟». حضرت علیه السلام فرمودند: «بر اعراف ماییم که یارانمان را با سیمایشان می شناسیم. ماییم اعرافی که خداوند عزّتمند؛ جز از راه شناختن ما، شناخته نمی شود. و ماییم آن اعراف، که خداوند در روز رستاخیز بر صراط معرفیمان می کند. پس؛ جز کسی که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم، به بهشت داخل نمی شود؛ و کسی اندر دوزخ نمی شود، جز کسی که ما را نشناخته و ما او را نشناخته ایم. خداوند پاک و والا اگر می خواست، خودش را به بندگان می شناساند؛ ولی، ما را در و راه و جهتی نهاد تا از آن وارد شوند»^۴.

از این روایات بدست می آید که؛ ائمه اطهار علیهم السلام باب معرفت الله هستند، و معرفت آنها در حقیقت همان معرفت خداوند متعال است؛ زیرا، آنها مظهر

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۴۲۳.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۳۶۰.

۳. الأعراف (۷): ۴۶.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۴۷۰.

تاَم اسماء و صفات الهی می باشند و شناخت آن گرامیان کمک به شناخت خداوند متعال می نماید، و بندگی و دینداری را منجر می گردد.

ائمه اطهار علیهم السلام نه تنها معلّم توحید و خداشناسی ما بندگان خداوند متعال هستند، بلکه؛ ملائک نیز محتاج آنهایند و علوم را از ایشان گرفته اند.

ائمه هدی علیهم السلام، عارف ترین اشخاص به خداوند متعال می باشند؛ و تنها راه تقرّب به خدا و جلب عنایت او، از طریق معرفت ائمه اطهار علیهم السلام است؛ و ما باید در تمام امور خود به آنها، که خلفاء و نمایندگان الهی هستند، مراجعه نمائیم و تسلیم محض اوامر و نواهی آن سروران کلّ عالم امکان باشیم.

به صورت متواتر از شیعه و غیر شیعه روایت شده است که، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ «هر کس بمیرد در حالیکه امام زمان خود علیه السلام را نشناخته است، به مرگ جاهلی مرده است».

"حارث مغیره" گفت: «به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «هر کس بمیرد و امامش علیه السلام را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است»؟ ایشان فرمودند: «بله». من عرض کردم: «جاهلیت جاهلان، یا جاهلیت کسی که امامش علیه السلام را نمی شناسد؟». فرمودند: «جاهلیت کفرو نفاق و گمراهی».^۲

۱. بابا خواجه الحسینی البلخی القندوزی الحنفی، شیخ سلیمان ابن شیخ ابراهیم «یَنَابِیْعُ الْمَوْدَّة» بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۱۸ هـ / جلد اول، باب ۳۸، صفحه ۱۳۸. [برای مشاهده و آگاهی از اسناد حدیث، راویان و ناقلان از تسنّن (عامه)، و همچنین احادیث مشابه می توانید به این منبع مراجعه نمائید: فقیه ایمانی، مهدی «شناخت امام علیه السلام، راه رهایی از مرگ جاهلی» عطر عترت، چهارم، ۱۳۸۶ / صفحه ۲۵ - ۴۲]

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۹۷۴.

مرگ بدون معرفت و شناخت امام علیه السلام، مرگ جاهلی است؛ یعنی، همچون مردن مردم عهد جاهلیت؛ که نه امامتی می شناختند، نه نبوت و رسالتی، و نه توحیدی.

به منظور تبیین و توضیح بیشتر؛ بهتر است گوش جان به سخنان گهربار ائمه معصومین علیهم السلام بسپاریم، و قلباً تسلیم گفتارشان شویم.

«امام صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱؛ «و برای خداوند نیکوترین نام‌ها است، پس او را با آن‌ها بخوانید»، فرمودند: «به خدا قسم!، ما آن "أَسْمَاءٍ حُسْنَى" (نیکوترین نام‌ها) هستیم؛ که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی پذیرد، مگر با شناخت و معرفت ما».^۲

یکی از صادقین (حضرت باقر علیه السلام یا حضرت صادق علیه السلام) روایت فرموده‌اند: «بندۀ خدا، مؤمن نخواهد بود مگر اینکه؛ خدا، رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همه امامان علیهم السلام و نیز امام زمانش علیه السلام را بشناسد، و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امروى باشد؛ و چگونه می شود که آخرین امام علیه السلام را بشناسد، در صورتی که اولین امام علیه السلام را نشناخته باشد».^۳

روایت شده است که "زراره" گفت: «به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «مرا از شناخت امام علیه السلام از شما خاندان علیهم السلام آگاه ساز، آیا شناخت او بر همه مردم واجب است؟». فرمودند: «خداوند عزوجل، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر همه مردم جهان به عنوان رسول و حجت الهی بر همه خلایق در زمین برانگیخت.

۱. الأعراف (۷): ۱۸۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۳۵۴.

۳. همان، ص ۳۸۵، ح ۴۶۳.

پس؛ هرآنکه به خداوند و حضرت محمد ﷺ - رسول خدا - ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را تصدیق کرد، بر او واجب است که امام علی (ع) از ما را باز شناسد؛ و هرآنکه به خدا و رسول او ﷺ ایمان نیاورده، از وی تبعیت نکرده، او را تصدیق ننموده و حق خدا و رسول او ﷺ را نشناخته؛ چگونه شناخت امام علی (ع) بر او واجب باشد، در حالیکه هنوز ایمان به خدا و رسول او ﷺ نیاورده و حق آنها را نشناخته است؟!»^۱

و نیز امام باقر علی (ع) می فرماید: «البته؛ کسی خدای را می شناسد و عبادت می کند که، خداوند را و امام خود علی (ع) را که از خاندان ما علی (ع) است بشناسد؛ و هرآنکه خدای عزوجل را شناخته و امام علی (ع) از خاندان ما علی (ع) را نشناخته باشد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است؛ به خدا سوگند، گمراهی همین است!»^۲.

همچنین، روایت شده است که "محمد مسلم" گفت: از حضرت باقر علی (ع) شنیدم می فرمایند: «هرکسی با عبادتی از خداوند اطاعت کند [و] خودش را در آن به زحمت اندازد در حالیکه، امامی از سوی خداوند ندارد؛ تلاشش پذیرفته نیست. او گمراه و سرگردان است، و خداوند دشمن اعمال اوست. نظیر او، همچون گوسفندی است که از چوپان و گله اش دور شود و روزش را این سو و آن سو بدود؛ و چون شب همه جا را بپوشاند گله ای از چوپان دیگر ببیند، آنگاه مشتاقانه به سویش برود و فریب بخورد و شب را با آنان در خوابگاهشان بخوابد، و وقتی چوپان گله را حرکت می دهد، چوپان و گله را نشناسد؛ پس، سرگردان به دنبال چوپان و گله اش بدود؛ آنگاه باز

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۵، ح ۴۶۴.

۲. همان، ح ۴۶۵.

گوسفندانی به همراه چوپان ببیند، مشتاقانه به سویش رفته، فریب بخورد؛ ناگاه، آن چوپان براو فریاد بکند که: «برو به چوپان و گله خودت بپیوند، که توگمشده‌ای سرگردان از چوپان و گله ات هستی». پس او، هراسان و سرگردان و آواره‌ای که چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا بازگرداند، به این سو و آن سو می‌دود؛ و در این احوال گرگ این فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد.

وای محمد!، به خدا سوگند؛ چنین است از این امت، کسی که بدون امامی ظاهرو عادل از سوی خداوند عزّتمند صبح کند، که همراه و گمگشته صبح کرده است. و اگر برای این حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است.

وای محمد!، بدان که پیشوایان ستمکار و پیروانشان از دین خدا بدورند. آنان؛ خود همراه شدند و همراه کردند، و اعمالی که انجام دادند مانند خاکستری است که در روزی طوفانی، بادی سخت بر آن وزیده است که از آنچه بدست آورده‌اند به چیزی نمی‌رسند؛ و این است آن گمراهی ژرف^۱.

و همچنین؛ ضمن نامه‌ای که امام صادق علیه السلام به "مفضل بن عمر" مرقوم فرموده‌اند، آمده است: «حقیقت آنکه؛ کسی که نماز بخواند و زکات بدهد و حجّ و عمره به جا بیاورد، و تمام این کارها را بدون معرفت و شناخت آن کسی که خدا اطاعت او را بروی واجب کرده است انجام بدهد، (در واقع) هیچکدام از این کارها را انجام نداده است!.. نماز نخوانده، روزه نگرفته، زکات نداده و حجّ و عمره به جای نیاورده، و غسل جنابت نکرده و پاک نشده، و هیچ حرامی را برای خدا حرام ندانسته، و هیچ حلالی را برای خدا

حلال ندانسته است! نه برای او نمازی حساب می‌شود - در عین حالی که رکوع کرده و سجده انجام داده است -، نه زکاتی و نه حجی (در نامه عملش ثبت می‌گردد).

تمام این اعمال، آنگاه (عمل دینی) حساب می‌شود که؛ براساس معرفت و شناخت مردی باشد که خداوند عزوجل منت بر خلق خود نهاده و طاعت او را بر آنان واجب کرده، و امر به گرفتن دستور از او فرموده است. بنابراین، هر کس؛ آن مرد مفترض الطاعة منصوب از جانب خدا را بشناسد، و اخذ دستور از او بنماید، اطاعت خدا کرده و متدین به دین خدا شده است. (و در غیر این صورت از مسیر دین حق خارج گشته است، اگر چه اعمالش کاملاً منطبق با ظواهر دین و شریعت باشد)^۱.

در نتیجه؛ دینداری بدون معرفت ائمه اطهار (علیهم السلام) و امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف، و اطاعت از فرامین ایشان که همان امر و نهی الهی است محقق نمی‌گردد؛ و هر عقل آگاه و قلب سلیمی که به لزوم و اهمیت این معرفت پی برده، با جان و دل پذیرای آن گشته و اختیاراً بندگی خدا را نموده است که بهترین و قشنگ‌ترین نوع بندگی می‌باشد.

از این روست که "حافظ شیرازی" سروده:

گوهر معرفت اندوز که با خود ببری که نصیب دگرانست نصاب زروسیم
دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم^۲
در پایان، یادآور می‌شود؛ معرفت ائمه اطهار (علیهم السلام) همان معرفت خداوند

۱. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۷۶، ح ۲۱.

۲. دیوان حافظ، ص ۲۴۶، غزل ۳۶۷.

متعال است، و این دو معرفت در ارتباط کامل با یکدیگر می‌باشند و بیگانه از هم نیستند؛ بر طبق فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالتَّوَرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالتَّوَرَانِيَّةِ»؛^۱ «معرفت من اگر با واقعیت و نورانیت همراه باشد، همان معرفت خدای سبحان است؛ چنانکه معرفت خدای سبحان، همان معرفت همراه با واقعیت و نورانیت من است».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ عَلَيِ فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَيِ مَعْرِفَةِ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَحَقِّ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَيِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحٍ عَمَلِهِ وَقَامَتْ نَيْتُهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ بِسَيْفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجْلاً لَا يَعْذُوهُ»؛^۲ «هر که در بستر خود بمیرد در حالیکه، حق پروردگار و حق پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و حق اهل بیت او علیهم السلام را بشناسد، او شهید مرده و اجرش برخداوند سبحان است؛ و هر چه از عمل نیکش که نیت کرده سزاوار پاداش، و نیت نیکش جای گیر جهاد (درا راه خدا) باشد، و از برای هر چیزی وعده‌ای است که از آن نگذرد».

«خدایا!، اگر من شفیعیانی را می‌یافتم که نزدیکتر باشند به درگاهت از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان نیکویش علیهم السلام - آن پیشوایان نیکوکار، به طور مسلم آنها را شفیعیان خود قرار می‌دادم.

پس، از تومی خواهم؛ بدان حقی که برای ایشان بر خود، واجب کردی؛ مراد زمره عارفان به مقام آنها و به حق آنها قرارم ده، و نیز دز زمره کسانی که به وسیله شفاعت آنها مورد مهر قرار گرفته‌اند، که تو مهربان‌ترین مهربانانی.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۸۲، ح ۹۷۲۹.

و درود خدا بر محمد ﷺ و آل پاکش ﷺ اجمعین، و سلام مخصوص و بسیاری بر آنها باد؛ و بس است ما را خدا و نیکو و کیلی است»^۱.

در مجموع نتیجه می‌گیریم؛ معرفت در لغت به معنای، درک و شناخت چیزی است به وسیله تدبّر در آثار آن چیز و در اصطلاح، همان باور قلبی و تسلیم شدن می‌باشد که از آن تعبیر به ایمان می‌شود.

معرفت خدا، رسول خدا ﷺ و صاحبان امر الهی - ائمه اطهار ﷺ - به فیض و عنایت خداوند متعال می‌باشد؛ بندگان خدا پس از حصول معرفت باید آن را بپذیرند، یعنی؛ علاوه بر اقرار زبانی و تسلیم شدن قلبی، با عمل که همان اطاعت و پیروی از فرامین خدا، رسول خدا ﷺ و صاحبان امر الهی - ائمه اطهار ﷺ - است؛ آن را به اثبات برسانند تا ایمان آنها مشخص گردد.

مؤمنین؛ خداوند متعال را به خدایی و یکتایی، رسول خدا ﷺ را به مقام شامخ رسالت، و ائمه اطهار ﷺ را به مقام منیع امامت و به فضائل والای ایشان که مهم‌ترینشان صاحب امر الهی بودن و مقام مفترض الطّاعه بودن است شناخته‌اند و تسلیم محض اوامر و نواهی ایشان شده‌اند. آنها می‌دانند که معرفت خدای تعالی، جدای از معرفت رسول الله ﷺ و معرفت امام ﷺ نمی‌باشد؛ بلکه، هر سه معرفت یکی است و تحقق ایمان و پذیرش اعمال عبادی را دربردارد.

بله!، تنها راه بندگی حقیقی خداوند متعال با پذیرش معرفت ائمه اطهار ﷺ و اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر و نواهی آن صاحبان امر الهی ﷺ محقق می‌گردد.

۱. مفاتیح نوین، ص ۶۴۰ و ۶۴۱، فرازی از "زیارت جامعه کبیره".

فصل سوم :
برکشتی ولایت

ولایت (به فتح واو) به معنای، سرپرستی و اداره کردن امور می باشد. ولایت مطلقه، مخصوص خداوند متعال است؛ ولی خدای تعالی، این حق را به صاحبان امر خود - ائمه اطهار علیهم السلام - نیز عطاء نموده اند. کسی که حق ولایت و سرپرستی امور را دارد، حق اطاعت را نیز دارا می باشد. پس، اطاعت اولیاء امر الهی علیهم السلام بر همه مخلوقات واجب می شود.

همه مخلوقات، به صورت تکوینی مطیع خدای تعالی و اولیاء امر الهی علیهم السلام هستند؛ اما در این بین، تنها بندگان مؤمن که به معرفت حقیقی دست یافته اند، مشتاقانه و با خضوع فراوان مطیع محض فرامین ائمه اطهار علیهم السلام می باشند؛ زیرا امر و نهی آن سروران کل عالم امکان را، عین امر و نهی الهی می دانند و سعادت دنیا و خیر آخرت را نیز در این طریق یافته اند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱؛ «حکایت خاندان من علیهم السلام، چون کشتی نوح علیه السلام است؛ هر که در آن نشست برست، و هر که از آن بازماند غرق شود».

۱. نهج الفصاحه، ص ۱۳۲، ح ۸۷۵.

طبق فرمایش رسول اکرم ﷺ؛ مانیز برای سیر در دریای معرفت، سوار بر کشتی ولایت می شویم تا نجات یافته و به مقصد حقیقی امان که همان قُرب الاهی است نائل گردیم، إِنْ شَاءَ اللَّهُ!.

معنا و مفهوم ولایت

«ولایت» واژه‌ای عربی است، که از کلمه «وَلِيَ» گرفته شده است.

"وَلِيَ" در لغت عرب؛ به معنای آمدن چیزی است در پی چیزی دیگر، بدون آنکه فاصله‌ای در میان آن دو باشد؛ که لازمه چنین توان و ترتبی، قُرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از اینرو؛ این واژه با هیئت‌های مختلف (به فتح و کسر) در معانی "حبّ و دوستی"، "نصرت و یاری"، "متابعت و پیروی" و "سرپرستی" استعمال شده که وجه مشترك همه این معانی همان "قُرب معنوی" است.^۱

«بنابراین؛ ولایت به معنای اتصال و قرب است و این کلمه، گاهی در امور معنوی به کار گرفته می‌شود و گاهی در امور مادی و جسمانی.

به دو امری که پس از یکدیگر واقع می‌شوند، می‌گویند: «بین آنها توالی است»؛ دو حادثه که پشت سرهم اتفاق می‌افتد، بینشان موالات است. حلقات يك سلسله حوادث که هریک پس از دیگری رُخ می‌دهد، متوالی است. پس، موالات و توالی؛ عبارت از ارتباط حوادث با یکدیگر، و قرب هر حادثه با حادثه دیگر است.

وجود ارتباط بین امور متوالی، ضروری است؛ به گونه‌ای که اگر بین دو

۱. معجم مقاییس اللغة، ص ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵؛ و همچنین: فرهنگ جدید عربی-فارسی (ترجمة "منجد الطلاب")، ص ۶۹۴.

شيء هیچ گونه ارتباطی وجود نداشته باشد و همچون سنگی در کنار هم باشند، رابطه ولایی بین آن دو بی معنا است.

ارتباط و تأثیر بر دو قسم است؛ یا متقابل و دو جانبه، یا يك جانبه.

اگر تأثیر متقابل و دو جانبه بود، اولی ولیّ دومی است و دومی نیز ولیّ اولی است؛ مانند: "أخوّت و برادری" که اگر حسن برادر حسین است، حسین نیز برادر حسن است.

اگر تأثیر يك جانبه بود، اولی ولیّ دومی است و دومی مولی علیه اولی است؛ یعنی، دومی تحت ولایت اولی قرار دارد؛ مانند: "أبوت و بنوت" و "علیت و معلولیت" که پدر، "ولیّ" و فرزند، "مولی علیه او" است و علّت، "ولیّ" و معلول، "مولی علیه علّت" است.

ولایت؛ اگر به فتح "واو" باشد، تأثیر آن يك جانبه است و از کسی که ولیّ است، به عنوان "والي" یاد می شود. اما؛ اگر دو جانبه بود، از آن به ولایت (به کسر "واو") تعبیر می شود. و خدا "ولي" و "والي" است، یعنی؛ خدا، سرپرست است و موجودات و مخلوقات، تحت ولایت و سرپرستی او قرار دارند^۱.

"طبرسي" فرموده: «"الوليّ" من "الولي" وهو "القرب من غیر فصل" وهو الذي يكون أولي بالغير من غيره وأحق بتدبيره»^۲؛ «"وليّ" از "ولي" است، به معنی "نزدیکی بدون فاصله"؛ و او کسی است که به تدبیر امور، از دیگری احقّ و سزاوارتر است».

۱. جوادی آملی، عبد الله «ولایت در قرآن» قم: مرکز نشر اسراء، پنجم، ۱۳۸۷ / صفحه ۳۶ و ۳۷.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۳۲.

همچنین؛ در "معجم مقایس اللغة" آمده است: «وَكُلُّ مَنْ وَلِيَ أَمْرًا آخَرَ، فَهُوَ وَلِيُّهُ»؛ «هر که کار کسی را اداره کند، ولی آن کار است».

"تفسیر نمونه"، ولایت را به معنی؛ «سرپرستی، تصرف، و رهبری مادی و معنوی آورده است»^۱.

و "علامه طباطبایی" رحمه الله علیه فرموده‌اند: «ولایت، عبارت است از يك نحوه قُربی که باعث و مجوّز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود»^۲.

در مجموع بدست می آید که، ولایت به معنی؛ سرپرستی و اداره کردن امور می باشد.

اقسام ولایت

ولایت به معنای سرپرستی، دو قسم است؛ "ولایت تکوینی" و "ولایت تشریعی".

ولایت تکوینی (حقیقی)؛ «یعنی؛ سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج، و تصرف عینی داشتن در آنها. این نوع از ولایت، تنها بین علّت و معلول تحقق می یابد و براساس آن؛ هر علّتی، ولیّ و سرپرست معلول خویش است. و هر معلولی، مولی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرف علّت خود می باشد. از اینرو، ولایت تکوینی (رابطه علیّ و معلولی)؛ هیچ گاه تخلّف بردار نیست. و به دلیل آنکه به تکوین و موجودات عینی

۱. معجم مقایس اللغة، ص ۱۰۶۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۳۳.

۳. تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۵.

جهان مربوط می‌شود، و رابطه‌ای حقیقی میان دو طرف ولایت وجود دارد؛ ولایتی حقیقی است»^۱.

ولایت تشریعی (اعتباری): «ولایت تشریع شریعت، هدایت و ارشاد توفیق است»^۲؛ «یعنی، ولایتی که در محدوده تشریع و تابع قانون الهی باشد. ولایتی وضعی و قراردادی است؛ به این معنا که رابطه سرپرست با سرپرستی شده، رابطه علی و معلولی نیست که قابل انفکاک و جدایی نباشد»^۳.

«خدای سبحان، هم دارای ولایت تکوینی است و هم دارای ولایت تشریعی؛ زیرا، بر اساس توحید ربوبی تنها خداوند است که با اعمال ولایت، جهان هستی را اداره نموده و اوست که همواره ربوبیت خود را اعمال می‌نماید. همچنین؛ تنها خداست که حق وضع قانون دارد، و قوانین وضع شده را توسط پیامبر ﷺ به مردم ابلاغ می‌نماید»^۴.

«ولایت تشریعی خداوند از ولایت تکوینی او ناشی می‌شود، اما؛ ولایت تشریعی و تکوینی دیگران سبب افاضه الهی است. برخی گفته‌اند: «ولایت تشریعی انبیاء ﷺ و ائمه معصومین ﷺ، از واسطه فیض بودنشان ناشی می‌شود»؛ لیکن، تردیدی نیست که آن نیز به جعل تکوینی و افاضه الهی است. ولایت تکوینی و تشریعی ائمه معصومین ﷺ نیز در یک جا جمع می‌شود، مانند خدا»^۵.

۱. جوادی آملی، عبدالله «ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت» قم: مرکز نشر اسراء، هشتم، ۱۳۸۷ / صفحه ۱۲۳.

۲. تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۶.

۳. ولایت فقیه، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۴. ولایت در قرآن، ص ۹۱.

۵. جوادی آملی، عبدالله «ادب فنای مقربان (شرح زیارت جامعه کبیره)» صفایی، محمّد؛ قم: مرکز نشر اسراء، دوم، ۱۳۸۵ / ج سوم، ص ۱۹.

«ولایت ائمه اطهار علیهم السلام در حقیقت، مظهر ولایت حق تعالی می باشد؛ و آن شخص، مجلی و محلّ جلوۀ ولایت خداوند است، که ولایت خداوند در آن تجلّی کرده است؛ مانند آینه. بهترین مثالی که ظهور و تجلّی ولایت الهی را در مجلای مظاهر نشان می دهد، مثال آینه است؛ که هر چه در برابر آن قرار گیرد، در آن منعکس می شود. اولیاء علیهم السلام هم، مظاهر ولایت آن ولیّ مطلقند»^۱.

در نتیجه؛ تنها ولیّ حقیقی و بالذات خداوند است، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ولیّ بالعرض و مظهر ولایت خداوند متعال می باشند.

ولیّ مطلق، خدا است

ولیّ و سرپرست واقعی و حقیقی کلّ عالم هستی، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است؛ آن واجب الوجودی که همه موجودات امکانی، هستی و موجودیّت خود را از او دارند.

آیات قرآن کریم نیز، ولایت به معنای سرپرستی و تدبیر امور را در وجود مبارك خداى تعالى منحصر می کند و می فرماید: «أَمِرَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «آیا آنها غیر خدا را ولیّ خود برگزیدند؟!، در حالیکه "ولیّ" فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می کند، و اوست که بر هر چیزی تواناست».

قادر حقیقی و توانای مطلق، فقط خداوند متعال است؛ و تنها اوست که

۱. ولایت در قرآن، ص ۱۰۶.

۲. الشوری (۴۲): ۹.

می تواند مردگان را زنده کند. اگر شخصی قدرتی داشته باشد، از خدا دارد؛ و یا بعضی از پیامبران علیهم السلام که مرده ها را زنده می کردند، آن هم به اذن و قدرت الهی بود. همه به این مسأله معترفند، لذا؛ از این دو دلیل که در خود آیه است، وجوب انحصار ولایت در خداوند متعال مشخص می گردد؛ زیرا، فقط اوست که کمال مطلق است. عقل نیز؛ حکم می کند که اگر کسی بخواهد ولیّ و سرپرستی برای خود برگزیند، باید کسی را برگزیند که تنها او شایستگی اداره کردن امورش را داشته باشد؛ و آن کسی نیست جز، ذات اقدس الهی.

تمام مفسرین، اذعان دارند بر اینکه؛ ولایت منحصر در خدای قادر و تواناست، و مؤثر حقیقی در هر چیز اوست، و اینکه؛ کسی نباید غیر خدا را، ولیّ و سرپرست خود بگیرد.

حال که پی بردیم، یگانه ولیّ خداست و اوست که صاحب اختیار ماست؛ باید بگوییم که، همین ولیّ مطلق؛ به خلیفه ها و جانشینان خود در روی زمین، حقّ ولایت و سرپرستی و اداره کردن امور بندگان خود را داده است؛ تا جائیکه، آنها را "صاحب الأمر" نامیده و "حجّت های خود" در روی زمین و ولایت آنها را با ولایت خود عجین نموده است؛ به این معنا که هر کس ولایت و سرپرستی آنها را قبول نکند، انگار ولایت و سرپرستی خدا را قبول نکرده است؛ و هیچ عملی از اعمال بندگان خدا بدون پذیرش ولایت آنان مورد قبول درگاه احدیّت واقع نمی گردد.

ولایت الهیّه از آن چه کسانی است؟

از آنجائیکه، تنها ولیّ و صاحب اختیار خداست؛ پس او، می تواند به هر که بخواهد مقام ولایت را عطاء کند.

در مصحف شریف؛ ولایت مطلقه الهیه را علاوه بر ذات اقدس الهی، در وجود مبارک رسول خدا ﷺ و همچنین ائمه اطهار علیهم السلام نیز منحصر کرده است؛ لذا می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او ﷺ و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع زکات می دهند».

با مراجعه به کتب تفسیر، می بینیم؛ اکثر مفسرین شیعه و سنی، روایات متعددی آورده اند دال بر اینکه؛ این آیه شریفه در شأن امیرالمومنین علی علیهما السلام نازل شده است، و منظور از "کسانی که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع زکات می دهند"؛ شخص امیرالمومنین علی علیهما السلام است.

"مرحوم طبرسی" (م ۵۴۸ هـ.ق) در تفسیر خود آورده است: «"ولی" به معنای شخص واجب الإطاعة و امام علی علیهما السلام است، و تنها مصداق آن حضرت علی علیهما السلام می باشد. همچنین؛ این آیه، یکی از واضح ترین دلایلی است که امامت و ولایت بلا فصل حضرت علی علیهما السلام را پس از پیامبر ﷺ اثبات می نماید»^۲.

آیت الله "مکارم شیرازی" نیز فرموده اند: «این آیه با کلمه "إِنَّمَا" که در لغت عرب به معنی "انحصار" می آید، شروع شده و می فرماید: «تنها ولی و سرپرست و متصرف در امور شما (سه کس هستند): خدا، پیامبر ﷺ

۱. المائدة (۵): ۵۵.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۸۸.

و کسانی که ایمان آورده‌اند، و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».^۱

در "قاموس قرآن" آمده است: «لَفْظُ "إِنَّمَا" وَلَايَةِ غَيْرِ "خِدا، رَسُولِ ﷺ وَ الَّذِينَ" رَافِعِيٌّ مِي كُنْد، زِيْرَا "إِنَّمَا" نَصٌّ دَر تَخْصِيصِ اسْت».^۲

همچنین، آیت الله "جوادی آملی" فرموده‌اند: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَ...»؛ ولایت به معنای سرپرستی، صاحب اختیاری و اولی به تصرّف بودن را برای ذات اقدس الهی و رسول اکرم ﷺ اثبات می‌نماید؛ زیرا، "ولی" در این آیه به صورت مطلق آمده و هیچ قیدی ندارد تا آن را بر معنایی خاصّ حمل کنیم.

از سوی دیگر «الَّذِينَ آمَنُوا...» را بر «رَسُولُهُ»، و «رَسُولُهُ» را بر «اللّٰهُ» عطف کرده است؛ بدون آنکه "ولیکم" تکرار شود. بنابراین؛ ولایتی که این آیه برای «الَّذِينَ آمَنُوا...» اثبات می‌نماید، از سنخ ولایتی است که برای خدا و رسول ﷺ بیان کرده است، یعنی؛ سرپرستی، صاحب اختیاری و اولی به تصرّف بودن».^۳

در "تفسیر المیزان" نیز آمده است: «ولایت رسول ﷺ و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، همان ولایت الهی است؛ و در هر سه مورد، ولایت واحده‌ای است. البتّه؛ برای پروردگار متعال به طور اصالت، و برای رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به طور تبعیّت و به اذن خداوند متعال».^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۳۲.

۲. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۸.

۳. ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۵۶.

۴. تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۸.

در مجموع نتیجه می‌گیریم که، ولایت مطلقه الهی؛ مخصوص خداوند متعال، حضرت رسول اکرم ﷺ و همچنین امیرالمومنین علی علیه السلام - پیشوا و امام اولمان - و به تبع آن، بقیه ائمه معصومین علیهم السلام - که همگی از فرزندان ایشان هستند - می‌باشد. منتها؛ ولایت خداوند متعال حقیقی و بالذات است و پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام، ولی بالعرض و مظهر ولایت الهی می‌باشند؛ همانگونه که مظهر تام اسماء و صفات او هستند.

در ذیل، روایاتی را مبنی بر اثبات ولایت و وجوب پذیرش ولایت ائمه معصومین علیهم السلام می‌آوریم.

«پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اسلام، بر پنج پایه بنا شده است؛ ولایت، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. ولایت، برای خدا و رسولش ﷺ و برای مؤمنینی است که زکات را در حال رکوع می‌پردازند؛ و هر کس ولایت خدا و رسولش ﷺ و کسانی که ایمان آوردند را بپذیرد، (بداند) که حزب خداوند غالب هستند»^۱. "سلمان" عرض کرد: «یا رسول الله ﷺ!، آیا این آیات شامل همه مؤمنین است یا مخصوص بعضی از ایشان می‌باشد؟». حضرت ﷺ فرمودند: «مخصوص بعضی از آنان است که خداوند آنان را در بیش از یک آیه قرآن، با خود و پیامبرش ﷺ قرین نموده است».

"سلمان" پرسید: «یا رسول الله ﷺ!، آنان کیانند؟». حضرت ﷺ فرمودند: «اول آنان و افضلشان و بهترینشان این برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام است - و در این حال، دست مبارك بر سر امیرالمومنین علی علیه السلام قرار دادند،

۱. اشاره به المائدة (۵): ۵۵.

۲. اشاره به المائدة (۵): ۵۶.

سپس این پسر بعد از او - و دست مبارك را بر سر امام حسن علیه السلام قرار دادند، سپس این پسر بعد از او - و دست مبارك بر سر امام حسین علیه السلام قرار دادند - و اوصیاء علیهم السلام،^۱ نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام یکی پس از دیگری خواهند بود. آنان، ریسمانهای محکم خداوند و دستاویزهای مورد اعتماد اویند. آنان، حجت خدا بر خلقتش و شاهدان او در زمین اند. هر کس از آنان اطاعت کند، خداوند را و مرا اطاعت کرده است؛ و هر کس از آنان سرپیچی کند، از خداوند و از من سرپیچی کرده است. آنان، با قرآن و قرآن با آنان است؛ قرآن از آنان جدا نمی شود و آنان از قرآن جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من وارد شوند.»^۲

در جایی دیگر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: «به در بهشت، نوشته شده است: معبودی جز خدا نیست، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده خداست، و علی علیه السلام برادرش ولی خداست؛ اقرار بر ولایت او را در عالم دَر گرفته ام، پیش از خلقت آسمانها و زمین، به دو هزار سال قبل. هر کس که دوست می دارد خدا را در حالی ملاقات کند که از او راضی است، پس به ولایت علی علیه السلام و عترت او علیهم السلام گردن نهد؛ پس آنها را نجیبان من، و اولیای من، و خلفای من و دوستان من»^۳.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «همانا خداوند، از شیعیان ما در حالیکه ذره ای بودند، پیمان به ولایت (برای ما) گرفت؛ روزی که در عالم دَر به اقرار بر پروردگاری خود و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیمان گرفت»^۴.

۱. اسرار آل محمد علیهم السلام، ص ۶۱۰ و ۶۱۱.

۲. کلیات احادیث قدسی، ص ۵۸۵.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۱۱۷۴؛ و همچنین: همان، ص ۳۷۱، ح ۱۱۸۲.

و همچنین، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «وَلَا يُنَا وَلَايَةَ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ «ولایت ما، ولایتی خدایی است؛ که هرگز پیامبری جز با آن برانگیخته نشده است».

و حضرت ابوالحسن [امام رضا علیه السلام] فرمودند: «وَلَايَةُ عَلِيِّ علیه السلام مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِبُيُوتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّةِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا»^۲؛ «ولایت علی علیه السلام، در همه کتب پیامبران علیهم السلام نوشته شده است؛ و خداوند، هرگز رسولی را جز با نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام مبعوث نمی‌کند».

نه تنها پیامبران الهی علیهم السلام به ولایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام معتقدند، بلکه؛ فرشتگان درگاه الهی نیز، اعتقاد به ولایت ائمه اطهار علیهم السلام دارند.

در این زمینه حدیثی است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «به خدا سوگند؛ در آسمان، هفت صف از فرشتگان است که اگر همه اهل زمین گرد می‌آمدند تا شمار هر صف از آن را بشمارند نمی‌توانستند؛ و آنان به ولایت ما معتقدند»^۳.

و روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «با ولایت و دوستداری من، خداوند دین این امت را کامل ساخت و نعمت را برایشان تمام کرد و راضی شد که اسلام دینشان باشد؛ زیرا، در روز غدیر خم به

۱. همان، ص ۳۶۷، ح ۱۱۷۶. [این روایت از "امام باقر علیه السلام" نیز نقل شده است در: بصائر

الدرجات، ج ۱، جزء ۲، باب ۹، ص ۳۰۱ و ۳۰۲، ح ۳۱۲-۳۱۴]

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۱۱۷۹؛ و همچنین: بصائر الدرجات، ج ۱، جزء ۲، باب ۸، ص ۲۹۳، ح ۲۹۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۱۱۷۸.

پیامبرش ﷺ فرمود: «ای محمد ﷺ!، مردم را آگاه نما؛ که به راستی من امروز، دینشان را به کمال رساندم و راضی شدم که اسلام دینشان باشد و نعمت خویش را برایشان تمام گردانیدم».^۱

بله!، "خطابه غدیر"؛ زنده ترین سند "ولایت مطلقه الهیه دوازده امام معصوم ﷺ" است. در طری آن ۳ روز که به عنوان "ایام الولایه" در ذهنها و در صفحات تاریخ نقش بست^۲، حضرت رسول اکرم ﷺ با بلند نمودن دست امیرالمؤمنین علی ﷺ و نشان دادن شخص وی به دیگران، و گفتن جمله "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ"؛ "هر کس من مولا و سرپرست اویم، از این پس علی ﷺ مولا و سرپرست اوست"، آشکارا اعلام جهانی نمودند که: «ای مردم جهان، در هر مکان و هر زمانی که خواهید آمد!، بدانید رسالت من با شناساندن والیان امرتان ﷺ به پایان رسید؛ و از این پس، باب امامت و ولایت ائمه اطهار ﷺ گشوده می گردد؛ که اولین آنها، همین وصی من امیرالمؤمنین علی ﷺ می باشد؛ و هر کس ولایت او و خاندانش ﷺ را با جان و دل و اقرار زبانی و عمل به جوارح بپذیرد، مؤمن می گردد و اعمال او مورد قبول درگاه حق تعالی است. در واقع؛ کمال دین شما، با ولایت ائمه اطهار ﷺ تحقق می پذیرد».

در روایات آمده است که حضرت باقر ﷺ فرمودند: «همانا خداوند عزّتمند

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۲۱، ح ۹۴۱.

۲. انصاری، محمد باقر «خطابه غدیر» قم: نشر مولود کعبه، سیزدهم، ۱۳۸۲ / صفحه ۱۸؛ همو «خطابه غدیر در آینه اسناد» قم: انتشارات دلیل ما، اول، ۱۳۸۵ / صفحه ۱۲؛ و همچنین: همو «گزارش لحظه به لحظه از واقعه غدیر» قم: انتشارات دلیل ما، چهل و هفتم، ۱۳۸۶ / صفحه ۴۵.

میان خود و آفریدگانش، علی علیه السلام را برای پیشوایی منصوب کرد. پس؛ هرکس او را بشناسد، مؤمن است و هرکس انکارش کند، کافر. هرکس به او جاهل باشد گمراه است؛ و آنکه به همراه او دیگری را منصوب کند، مشرک. و هرکس با ولایت او آید، به بهشت درآید^۱.

و ایشان در جائی دیگر فرموده اند: «علی علیه السلام، دری است که خداوند آن را گشود. هرکس از آن داخل شود، مؤمن است؛ و هرکس از آن بیرون آید، کافر. و کسی که نه داخل شود و نه بیرون آید، در طبقه ای است که خداوند پاک و والا فرموده: «رفتار ایشان با من است»^۲.

و همچنین، "حسین بن نُعَیم صَحَّاف" گفت: «از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند: ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾^۳؛ «گروهی از شما کافرید و گروهی از شما مؤمن» پرسیدم. فرمودند: «خداوند، ایمانشان و کفرشان را با ولایت ما شناخت؛ در روزی که آن پیمان را، در پشت آدم علیه السلام که ذره بودند، از آنان گرفت»^۴.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: «ای علی علیه السلام!، تواز من هستی و من از تو هستم. گوشت تو با گوشت من، و خون تو با خون من مخلوط شده است. تو سبب بین خدا و خلق او بعد از من هستی. هرکس ولایت تو را انکار کند، رابطه ای که بین او و خداوند است قطع می شود و به درجات پائین جهنّم می رود. ای علی علیه السلام!، شناخته نشد خداوند جز با من و سپس به وسیله تو. هرکس ولایت

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱۱۸۰.

۲. همان، ص ۳۷۱، ح ۱۱۸۱.

۳. التّغابن (۶۴): ۲.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۰۸۵.

تورا انکار کند، ربوبیت پروردگار را انکار کرده است»^۱.

پس، نتیجه می‌گیریم که؛ ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و ولایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حقیقت، همان ولایت و سرپرستی خداوند متعال است؛ و بندگان او اگر می‌خواهند مؤمن گردند و اعمالشان مورد قبول درگاه احدیت واقع گردد، باید ولایت صاحبان امر الهی علیهم‌السلام را همچون ولایت خود خداوند متعال بپذیرند. در حقیقت؛ دین اسلام با ولایت آن سروران کلّ عالم امکان، کامل می‌گردد؛ و بر هر مسلمانی واجب است که ولایت مدارانه خداوند را بندگی کند.

و شاعر چه زیبا سروده است:

تولّای شما فرض خدایی است قبول و ردّ آن مرز جدایی است
هر آن کس را که در دین رسول است ولایت، مهر و امضای قبول است
دیانتبی شما کامل نگردد بجز با عشقتان دل، دل نگردد^۲
«خداوند!»، همچنان که مرا به ولایت کسانی که طاعتشان را بر من واجب فرموده‌ای؛ از والیان امرت علیهم‌السلام بعد از فرستاده‌ات صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ هدایت کرده‌ای و من ولایت والیان امرت علیهم‌السلام را در دل گرفتم، [ولایت]: امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، علی علیه‌السلام، محمد علیه‌السلام، جعفر علیه‌السلام، موسی علیه‌السلام، علی علیه‌السلام، محمد علیه‌السلام، علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و حبّث قائم، مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.

خداوند!، پس مرا بر دینم پایدار ساز؛ و به طاعتت به کارگیر؛ و دلم را

۱. اسرار آل محمد علیهم‌السلام، ص ۵۴۷.

۲. مُحدثی، جواد «عشق برتر: راههای ایجاد محبت اهل بیت علیهم‌السلام در کودکان و نوجوانان»
قم: مؤسسه بوستان کتاب، پنجم، ۱۳۸۵ / صفحه ۱۲.

برای ولی امرت علیه السلام نرم ساز؛ و از آنچه خلقت را آموده‌ای، مرا معاف دار؛ و بر طاعت ولی امرت علیه السلام، مرا ثابت قدم بدار.

خدایا!، من نمی‌پذیرم جز آنچه تو فرمایی؛ و نپرهیزم جز از آنچه تو پرهیز داده‌ای.

خدایا!، از منازل دوستان مرا دور مدار؛ و دلم را، پس از آنکه هدایت کرده‌ای منحرف مگردان.

خداوند!، به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای، هدایت فرمای^۱.

حال که پی بردیم، ولایت الهیه از آن چه کسانی است؛ و از آنجائیکه، سرپرست و تدبیرکننده امور اطاعتش واجب است؛ به بررسی وجوب اطاعت خدا، رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازیم.

اطاعت بی قید و شرط، مخصوص چه کسانی است؟

شخصی که سرپرست، اولی به تصرف و تدبیرکننده امور است، حق ولایت و سرپرستی دارد؛ و کمترین درجه آن، اطاعت از فرامینش می‌باشد.

سرپرست واقعی و آنکه امور همه مخلوقات را اداره می‌کند و ولایت مطلقه بالذات دارد، ذات اقدس الهی است؛ هر عقلی به این امر واقف می‌باشد و آن را تأیید می‌نماید.

خداوند متعال است که خالق و رازق هر چیزی است، قادر مطلق و واجب الوجود می‌باشد؛ لذا، همه موجودات امکانی باید مطیع محض اوامر و نواهی وی باشند.

۱. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۴۱، فرازهایی از "دعای عصر غیبت".

علاوه بر پروردگار جهانیان، حضرت رسول اکرم ﷺ نیز حق ولایت و اطاعت دارد؛ و اطاعت او، عین اطاعت پروردگار می باشد.

خداوند متعال نیز صریحاً در آیاتی به این امر مهم اشاره فرموده اند، که به عنوان شاهد مثال آیه زیر آورده شده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً»؛ «کسی که از پیامبر ﷺ اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سر باز زند، تورانگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسئول نیستی)».

در تفسیر این آیه، تمامی مفتخران اطاعت از پیامبر ﷺ را واجب دانسته اند و اطاعت او را در حقیقت اطاعت خداوند می دانند؛ زیرا ایشان، فرستاده خداوند متعال و خلیفه او بر روی زمین می باشند؛ و هیچ سخنی غیر از وحی الهی بر زبان نمی رانند؛ و از هر گناه، خطا و اشتباهی معصوم هستند؛ و امر و نهی ایشان، همان امر و نهی الهی است.

و همچنانکه آیه زیر اشاره دارد؛ یکی از نشانه های مؤمنین ولایتمدار، اطاعت از خدا و رسولش ﷺ می باشد. زیرا آنها؛ علاوه بر اقرار زبانی و معرفت قلبی، اهل عمل نیز هستند؛ و در عمل، پیرو خط آنها می باشند که حق ولایتشان را شناخته اند؛ و این شناخت قلبی منجر به اطاعت از والیان امرشان علیهم السلام گشته است.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به

۱. النساء (۴): ۸۰.

۲. التوبة (۹): ۷۱.

معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش ﷺ را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا، آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است!».

یکی از وظایف رسول ﷺ، تعیین جانشینان بعد از خود و شناساندن صاحبان امر الهی ﷺ می‌باشد. و دریافتیم که آن گرامیان نیز؛ مانند خدا و رسول خدا ﷺ سرپرست، اولی به تصرف و تدبیرکننده امور بندگان پروردگار هستند؛ با این تفاوت که ولایت خداوند متعال اصلی و ذاتی است، ولی ولایت حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ به اذن الهی و تبعی است. در حقیقت، آنها؛ مظهر ولایت مطلقه الهی می‌باشند.

با این اوصاف؛ هر مؤمنی درمی‌یابد که اطاعت از خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ واجب است؛ بدلیل آنکه، همگی آنها حق ولایت و سرپرستی بر مخلوقات خدای تعالی را دارند و ولایت همه، ولایت واحد الهیه می‌باشد. و بدین جهت؛ خداوند متعال، بندگان مؤمن خود را مورد خطاب قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید!، اطاعت کنید خدا را!، و اطاعت کنید پیامبر خدا ﷺ و اولوا الامر ﷺ (اوصیای پیامبر ﷺ) را!؛ و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر ﷺ بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید!؛ این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

تمام مفسران شیعه اذعان دارند که این آیه، وجوب اطاعت از اولی الامر علیه السلام (صاحبان امر الهی) - که همان امامان معصوم علیهم السلام می باشند - را می رساند؛ و همچنین، احتمال داده اند؛ تکرار «أَطِيعُوا» به خاطر این باشد که، خداوند متعال واجب الإطاعة بالذات؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام واجب الإطاعة بالغیر می باشند^۱، و در وجوب اطاعت از آنها هیچ قید و شرطی آورده نشده است^۲. و در نهایت، آیه شریفه؛ دلیل بر وجوب اطاعت مطلقه خدا، رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد.

روایات وارد شده از ائمه معصومین علیهم السلام نیز، مؤید این مطلب است؛ به عنوان مثال:

امام باقر علیه السلام فرموده اند: «خدای سبحان در این آیه، فقط ما را اراده کرده؛ و به همه مؤمنان دستور داده است که تا روز قیامت، تنها از ما اطاعت کنند»^۳. ایشان، در روایت دیگری فرموده اند: «منظور آیه؛ اطاعت از پیشوایانی است که از فرزندان امام علی علیه السلام و خانم فاطمه زهرا سلام الله علیها هستند»^۴. و در برخی دیگر از روایات، به اسم ائمه اطهار علیهم السلام نیز تصریح شده است؛ مثلاً در روایتی که "جابر بن عبدالله انصاری" از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است، هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام با نامشان معرفی شده اند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۵۵۵؛ [و در "المیزان" آمده است: «اطاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معنایی و اطاعت خدای سبحان معنایی دیگر دارد»]، ج ۴، ص ۶۱۸.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۲؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۱۹، ۶۲۰ و ۶۲۳؛ و همچنین: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۵۶۰.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۷.

۴. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۹.

"جابر بن عبدالله انصاری"، صحابی جلیل القدر رسول خدا ﷺ می گوید: «وقتی آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ نازل شد، به رسول خدا ﷺ عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ!، خدا و رسولش ﷺ را شناختیم؛ اما اولی الامر ﷺ که خدا اطاعت آنان را در کنار اطاعت شما قرار داده است، چه کسانی هستند؟».

رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای جابر!، آنها جانشینان من هستند که پس از من امامت ورهبری مسلمانان با آنهاست. اول آنان علی بن ابیطالب ﷺ است، پس از او حسن ﷺ، پس از او حسین ﷺ، پس از او علی بن الحسین ﷺ، پس از او محمد بن علی ﷺ است که در تورات به "باقر ﷺ" معروف است؛ و توای جابر!، وی را خواهی دید، وقتی او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان؛ پس از او جعفر بن محمد ﷺ، پس از او موسی بن جعفر ﷺ، پس از او علی بن موسی ﷺ، پس از او محمد بن علی ﷺ، پس از او علی بن محمد ﷺ، پس از او حسن بن علی ﷺ، پس از او هم نام و هم کنیه من، - حجت خدا در روی زمین و بقیة الله در میان بندگان -، پسر حسن بن علی ﷺ خواهد بود. او همان کسی است که خدای متعال به دست او، شرق و غرب عالم را فتح می کند؛ و او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می شود، غیبتی که باعث می شود تنها کسانی بر امامتش باقی بمانند که قلبشان به ایمان آزموده شده باشد».

جابر گفت: «یا رسول الله ﷺ!، آیا شیعیان در غیبتش از او بهره مند می گردند؟».

حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «بلی!، قسم به کسی که مرا به نبوت برانگیخت، از او بهره مند می‌شوند و از نور ولایتش فیض می‌برند؛ همان طور که مردم، از آفتاب پشت ابر بهره مند می‌گردند. ای جابر!، این از اسرار الهی است، پس کتمانش کن و به غیر اهلش نگو.»^۱

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «گواهی می‌دهم که علی عَلَيْهِ السَّلَام امامی است که خداوند اطاعتش را بایسته کرد، و حسن عَلَيْهِ السَّلَام امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته کرد، و حسین عَلَيْهِ السَّلَام امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب کرد، و علی بن حسین عَلَيْهِ السَّلَام امامی است که خداوند فرمانبرداری از او را بایسته ساخت، و محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَام امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرد»^۲.

و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «خداوند به حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینگونه وحی نمودند: «یا محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!، من، تو را خلق کردم در حالیکه چیزی نبودی؛ و در تو، از روح خودم دمیدم از روی کرامت نمودن به تو؛ و بزرگت داشتم، زمانیکه اطاعتت را بر همه واجب نمودم؛ پس هر کس که اطاعتت کند، مرا اطاعت کرده؛ و هر کس که عصیان کند، مرا عصیان نموده؛ و آن را در خصوص علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز واجب نمودم و نسلش، از کسانی که آنها را از میانشان به خودم اختصاص دادم.»^۳

ما نیز در "زیارت جامعه کبیره" خطاب به ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام عرض می‌نماییم:

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۴۷۷.

۳. کلیات احادیث قدسی، ص ۴۱۳.

«هر که از شما فرمانبرداری کند، خدای را فرمانبرداری کرده؛ و هر که نافرمانی شما کند، خدای را نافرمانی کرده»^۱.

و همچنین، روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند از بین اهل بیت من، دوازده امام علیهم السلام برگزید، که بهترین افراد امت من هستند. و همانند ستارگان آسمان که هریک غروب کند دیگری طلوع نماید، آنها هم هر کدام درگذرد دیگری به پا خیزد. فرمانبری و سرپیچی از آنان، فرمانبری و سرپیچی از فرمان خداست. آنها با قرآن اند و قرآن با آنها، از هم جدا نشوند تا وارد بر حوض (کوثر) شوند. نخستین آنان پسر عم علی بن ابیطالب علیه السلام و بهترین آنها و برترین ایشان است، آنگاه فرزندم حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام و مادر ایشان فاطمه علیها السلام دختر من باشد، و نه نفر امامان علیهم السلام ذریه های او از فرزندم حسین علیه السلام خواهند بود»^۲.

"علامه محدث همدانی" از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «امامان علیهم السلام از فرزندان من هستند؛ پس کسی که اطاعت آنان کند، محققاً اطاعت خدا نموده؛ و کسی که نافرمانی آنان کند، نافرمانی خدا نموده؛ ایشان رشته محکم و وسیله ای به سوی خداوند جلیل هستند»^۳.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علت وجوب اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را چنین بیان داشتند: «اطاعت مخصوص؛ خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله و اولی الامر علیه السلام است که خداوند آنان را با خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله قرین

۱. مفاتیح نوین، ص ۶۴۰.

۲. شناخت امام علیه السلام، ص ۲۴۹ و ۲۵۰؛ و همچنین: اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۵۵۱.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، باب ۷۷، ص ۵۰۴.

کرده و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، یعنی؛ «از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر ﷺ و از صاحب اختیاران از خود اطاعت نمایید».

خداوند به این جهت دستور به اطاعت از پیامبر ﷺ داده است که آن حضرت ﷺ، معصوم و پاک است و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهد؛ و نیز دستور به اطاعت از صاحبان امر ﷺ داده است زیرا، آنان معصوم و پاک‌اند و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهند»^۲.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «بدانید ما اهل بیتی هستیم که حکم ما، از حکم خدا است و سخن راستگورانشیده‌ایم. اگر دنبال راه ما بیایید و طریقه ما و آثار ما را پیروی کنید، با روشنگریهای ما هدایت می‌یابید؛ و اگر با ما مخالفت کنید، هلاک می‌شوید. و اگر به ما اقتدا کنید، ما را همراه کتاب خدا در پیش روی خود می‌بینید؛ و اگر با ما مخالفت کنید، با این کار جز به خودتان ضرر نمی‌زنید»^۳.

وامام صادق علیه السلام فرمودند: «هیئات!، هیئات!؛ مردمی درگذشتند و مردند، پیش از آنکه هدایت شوند؛ و خود پنداشتند که ایمان آورده‌اند، در حالیکه از جایی که نمی‌دانستند شرك ورزیدند؛ که هر کس از راه دَر به خانه بیاید، هدایت شده؛ و آنکه جز آن را در پیش گیرد، به راه نابود قدم گذاشته است. خداوند فرمانبری از ولی امرش علیه السلام را به فرمانبری از فرستاده اش ﷺ،

۱. النساء (۴): ۵۹.

۲. اسرار آل محمد ﷺ، ص ۵۸۳.

۳. همان، ص ۵۸۴ و ۵۸۵.

و فرمانبری از فرستاده صلی الله علیه و آله را به فرمانبری از خودش پیوسته است؛ پس هر که فرمانبری از ولی امیر علیه السلام را فروگذارد، نه خداوند را فرمانبری کرده و نه فرستاده اش صلی الله علیه و آله را.

فرستاده خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش علیه السلام را پیروی کنید، و به آنچه از نزد خداوند فروآمده اقرار کنید؛ و به دنبال نشانه های هدایت بروید، که آنان نشانه های امانت و پرهیزگاری اند. با جستن چراغ های فروزان راه بیمائید، و نشانه های پشت پرده را بجوئید؛ تا کار دینتان را کامل کنید، و به خداوند - پروردگارتان - ایمان آرید^۱.

در فصل پیش خواندیم؛ ائمه اطهار علیهم السلام، مظهر تام اسماء و صفات الهی و جایگاههای شناسایی خداوند می باشند؛ و معرفت آنان، بایی است به سوی معرفت خداوند تعالی. و دانستیم؛ بدون معرفت امام علیه السلام، نه تنها ایمان کامل نمی گردد، بلکه؛ هیچ يك از اعمال عبادی بندگان مورد پذیرش درگاه احدیت واقع نمی شود.

و بدست آمد؛ معرفت امام علیه السلام، همراه با معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و معرفت خداوند متعال است.

همچنین پی بردیم؛ معرفت امام علیه السلام، یعنی؛ شناخت مقام امامت امام علیه السلام و پذیرش ولایت ایشان، که همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت خداوند متعال است. و کسی که سرپرست، اولی به تصرف و تدبیرکننده امور باشد، حق اطاعت دارد و مفترض الطاعة می باشد.

هر مسلمانی؛ اگر با اطاعت و پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم السلام، ایمان خود

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۳۸۹، ح ۴۶۷.

را کامل نمود و بندگی حقیقی خود را به اثبات رسانید؛ آن وقت، نجات یافته است. در غیر این صورت، در ظلمات شرك و گمراهی هلاک می‌گردد.

حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ آیه «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ «از خداوند اطاعت کنید و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت کنید و اگر روی بگردانید، رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد» فرمودند: «هان!، به خدا سوگند؛ پیش از شما کسی هلاک نشد، و تا قیام قائم ماعجل الله تعالی فرجه الشریف کسی هلاک نمی‌شود مگر؛ به سبب ترك ولایت ما و انکار حَقمان. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا نرفت مگر اینکه، حَقِّ ما را برگردن این امت واجب کرد. و خداوند هر که را خواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند»^۲.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «والا ترین و شریف ترین کار، و کلیدش، و در همه چیز، و خشنودی آن مهربان پاک و والا؛ پس از شناخت او، فرمانبرداری از امام علیه السلام است. خداوند پاک و والا می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا»^۳؛ «هر کس از رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبرداری کند، از خداوند فرمان برده؛ و آنکه سرپیچد، ما تو را به نگهداریشان نفرستاده‌ایم»^۴. و امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما گروهی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب کرد؛ و شما از کسی پیروی می‌کنید که مردم برای شناختن او بهانه ندارند»^۵.

۱. التباين (۶۴): ۱۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۱۱۵۵.

۳. النساء (۴): ۸۰.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۴۷۶.

۵. همان، ص ۳۹۷، ح ۴۷۸.

«ابوبصیر» گفت: «از حضرت صادق علیه السلام درباره امامان علیهم السلام پرسیدم، که آیا در امر امامت و اطاعت در یک جایگاهند؟». ایشان فرمودند: «آری».^۱

همچنین؛ «از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد: «آیا اطاعت از اوصیاء علیهم السلام واجب است؟». فرمودند: «بله، آنان کسانی هستند که خداوند شکوهمند فرمودند: «خداوند را اطاعت کنید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبان امر علیهم السلام از میان خودتان را اطاعت کنید»^۲، و آنان کسانی هستند که خداوند عزّتمند فرمودند: «ولّی شما خدا است و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که ایمان آوردند، آنان که نماز را بپا داشته و در حال رکوع زکات دادند»^۳». ^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «شبی که مرا به معراج بردند، پروردگار به من فرمودند: «ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم!». عرض کردم: «لَبَّيْكَ، ای پروردگار من!». فرمودند: «علی علیه السلام پس از تو، حجت من بر خلقم است و امام هر کسی که فرمانم را ببرد. هر کس که فرمان او را ببرد، فرمانبرداری مرا کرده؛ و هر کس که نافرمانیش کند، مرا نافرمانی کرده است. او را پیشوای اُمت خودت کن که پس از تو، به سبب او رهبری گردند».^۵

ایشان در جایی دیگر فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي؟»؛ «هر

۱. همان، ص ۳۹۹، ح ۴۸۴.

۲. النساء (۴): ۵۹.

۳. المائدة (۵): ۵۵.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۴۹۱؛ و همچنین: همان، ص ۳۹۷، ح ۴۸۲.

۵. کلیات احادیث قدسی، ص ۴۴۶.

۶. موسوی، سید فخرالدین «علی علیه السلام پیشوای روسفیدان» قم: انتشارات محدّث، اوّل،

۱۳۸۱ / صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰. (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶)

کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است؛ و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. و کسی که علی علیه السلام را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده؛ و هر که علی علیه السلام را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است».

از این احادیث شریف؛ مفترض الطّاعه بودن ائمه اطهار علیهم السلام معلوم می‌گردد، و اینکه؛ اطاعت از آنها، همان اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعت از خداوند متعال می‌باشد؛ و به همان اندازه که اطاعت از خدا واجب است، اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعت از ائمه اطهار علیهم السلام نیز واجب می‌باشد.

«در دُرّ المنثور» است که «ابن منذر» و «خطیب» از «ابن عمر» روایت کرده‌اند که گفت: (روزی) با چند نفر از اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، فرمودند: «ای آقایان! آیا می‌دانید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟»، همه گفتند: «بله». فرمودند: «آیا می‌دانید که خدای تعالی در کتابش نازل کرده است که هر کس مرا اطاعت کند، خدای را اطاعت کرده؟»، گفتند: «بله!، شهادت می‌دهیم که هر کس تو را اطاعت کند، خدای را اطاعت کرده؛ و اینکه طاعت او، طاعت تو است». فرمودند: «برای اینکه یکی از مصادیق طاعت خدا، طاعت این فرمان و این گفتار من؛ و نشانی اطاعت کردن تن از من، این است که امامان خود علیهم السلام را اطاعت کنید؛ حتی اگر نشسته نماز خواندند، شما نیز همگی نشسته نماز بخوانید».

"علامه طباطبائی" در توضیح این فرمایش؛ "حتی اگر نشسته نماز بخوانند..." می‌فرماید: «کنایه از اطاعت بدون چون و چرا، و کمال پیروی از آنان است».^۱

۱. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۳.

در مجموع، به این نتیجه می‌رسیم که؛ اطاعتی قید و شرط، مخصوص؛ خداوند متعال، حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد.

و در نهایت، به خداوند متعال عرض می‌نمائیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مِنْزِلَتُهُمْ»؛ «خدایا!، درود فرست بر محمد ﷺ و آل محمد علیهم‌السلام که صاحبان امر الهی (و مقام خلافت) هستند؛ و بر ما اطاعتشان را واجب کردی و به واسطه این مُطاع بودن، مقامشان را به ما شناساندی».

ملاک بندگی چیست؟

خداوند متعال فرمودند: «ای بندگان من!، پر فضیلت‌ترین طاعت‌ها را انجام دهید و بزرگترین آن را، تا با شما با مُسامحه برخورد کنم؛ هر چند که در غیر آنها کوتاهی کرده باشید. و بزرگترین و برترین گناه‌ها را ترك کنید؛ تا در خصوص گناهان دیگری که انجام داده‌اید، مناقشه اتان نکنم. و به درستی که بزرگترین طاعت‌های من؛ توحیدم است و تصدیق نبی و تسلیم به هر کسی که برای بعد از خود، او را نصب کند؛ و او علی علیهما السلام، فرزند ابیطالب علیهما السلام است و امامان پاک علیهم‌السلام از نسل او. و به درستی که بزرگترین عصیان‌ها و گناه‌ها در نزد من؛ کفر به من است و به پیامبرم ﷺ، و مخالفت با ولی محمد ﷺ بعد از او - علی فرزند ابوطالب علیهما السلام - و اولیای پس از او علیهم‌السلام».^۱

بعضی از بندگان خدای تعالی؛ راغب و مشتاق به طاعت و بندگی او، و متنفر از عصیان و طغیان یگانه معبود خویش هستند. اما، بعضی دیگر؛ بر

۱. کلیات مفاتیح الجنان، ص ۲۱۳، فرازی از دعاء "عظم البلاء".

۲. کلیات احادیث قدسی، ص ۵۵۵.

عکس این گروه می‌باشند. این، بدین دلیل است که خداوند متعال؛ ایمان و اطاعت را محبوب و زینت بخش قلوب مؤمنان خویش قرار داده و کفر، فسق و معصیت را برای آنان منفور گردانیده است.^۱

«بدین ترتیب؛ طاعت و بندگی خدا، محبوب مزین شده‌ای است که با مؤمن، زندگی مسالمت‌آمیزی دارد و قلب مؤمن در برابر آن، خاشع است. از این رو؛ در سخت‌ترین شرایط، به راحتی به سراغ طاعت می‌رود و بندگی کردن برای او گران و سنگین نیست»^۲.

تنها؛ بندگان مؤمن خداوند هستند که خاضعانه و خاشعانه، با تسلیم بودن به صاحبان امر الهی - ائمه اطهار (علیهم‌السلام) - و پذیرش ولایت آن گرامیان، خداوند متعال را اختیاراً بندگی می‌نمایند؛ و این امر برای آنان سنگین و سخت نیست، زیرا؛ یگانه محبوب خود - خداوند متعال - را شناخته‌اند و به عظمت وی پی برده‌اند. این معرفت حقیقی، در مرحله عمل بروز یافته؛ و سبب گشته که مؤمنین، تسلیم محض او امر یگانه محبوب خویش باشند و خواست وی را بر همه چیز ترجیح دهند. اینها، در حقیقت؛ روح و باطن توحید را به لطف خدای تعالی دریافته‌اند، از این روست که؛ بهترین و عالی‌ترین نوع بندگی - تواضع در برابر غیر خدا یعنی ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، به امر و اذن خدا - را اختیار نموده‌اند.

از سوی دیگر، خداوند متعال؛ هدف خلقت را منحصرراً عبادت، که

۱. «و بدانید رسول خدا ﷺ در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر، فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفات‌اند هدایت یافتگانند!» الحجرات (۴۹): ۷.

۲. ادب فنیای مقربان، ج ۲، ص ۳۴۶.

همان بندگی اختیاری می باشد، بیان می دارند و می فرمایند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ «جنّ و انس را خلق نکردم جز برای اینکه، بنده من باشند و مرا عبادت کنند».

«عبودیت، به معنای وابستگی بی قید و شرط بنده به مولاست؛ به گونه ای که چیزی از خود نداشته باشد و با همه وجود، مطیع و تسلیم او گردد».^۲ اطاعت بی قید و شرط و بی چون و چرا، به معنای تسلیم مطلق بودن می باشد و این، نوعی عبادت به شمار می آید. در روایات نیز، "عبادت" در کنار "اطاعت مطلق" آمده است.

رسول اکرم ﷺ در تفسیر این آیه شریفه فرموده اند: «خداوند، جنّ و انس را خلق کرد تا عبد و مطیع او باشند؛ نه اینکه، او را معصیت کنند».^۳ و امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه ﴿بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِیْنَ﴾؛ «بلکه تنها خداوند را بندگی کرده و از شاکران باش» فرمودند: «یعنی؛ تنها خداوند را به وسیله اطاعت بندگی کرده و...».^۴

امام حسین علیه السلام نیز در "دعای عرفه"، به خداوند متعال عرض می نماید: «أَوْجِبَتْ عَلَيَّ طَاعَتَكَ وَ عِبَادَتَكَ»؛ «اطاعت و عبادتت را بر من واجب کردی».

۱. الذاریات (۵۱): ۵۶.

۲. ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.

۴. الزمر (۳۹): ۶۶.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۱۱۵۷.

۶. مفاتیح نوین، ص ۹۹۸، فرازی از "دعای عرفه".

پس، هدف خلقت؛ بندگی اختیاری- اطاعت و تسلیم- می باشد.
ذکر یک نکته، ضروری است و آن اینکه؛ بندگی خدای تعالی، جز با معرفت و شناخت وی محقق نمی گردد.

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ»؛ «اساس و پایه بندگی خدا، شناخت اوست».

و امام حسین علیه السلام فرمودند: «ای مردم!، قسم به خدا؛ خدا بندگان را نیافرید مگر برای اینکه، معرفت به او پیدا کنند؛ پس وقتی معرفت او را یافتند، به عبادت او بپردازند؛ پس با بندگی او، از بندگی غیر خدا بی نیاز شوند».^۱

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «شناخت خدا و بندگی اش، جز دو همراه مونس نیستند. پس هر که خدا را شناخت، از او ترسید؛ آنگاه ترس، او را بر فرمانبرداری خدا برانگیخت؛ و به راستی، صاحبان دانش و رهروان ایشان، کسانی هستند که خدا را شناختند و هر کاری را برای او کردند و شیفته او شدند؛ و به راستی، خدای فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۲؛ «از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند».

پس؛ فرمان خدا و بندگی اش و فرمانبرداری آنکه خدای واجبش دانسته، بر هر کاری جلواندازید. و کارهایی چون؛ اطاعت گردنکشان و فریفته شدن به طراوت دنیا را که با آن مواجه می شوید، بر فرمان خدا و بندگی اش و اطاعت فرمان

۱. التوحید، ص ۳۸، ح ۳۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۹۳، ح ۴۰.

۳. «و از انسانها و جنبنندگان و چهارپایان نیز همان طور رنگهایشان گوناگون است. از بندگان خدا، تنها عالمان از او می ترسند. آری، خداوند شکست ناپذیر آمرزنده است» فاطر (۳۵): ۲۸.

داران مقدّم ندارید. آگاه باشید که به راستی؛ شما بندگان خدا هستید و ما، با شمایم! از خدا پروا دارید؛ و به اصلاح خویش و بندگی خدای و فرمانبرداری ولایت یافتگان از جانب او در فرمانبرداری، روی آورید^۱.

لازم به ذکر است؛ «ترس از خدا به معنای وحشت نیست؛ بلکه، مقرون با محبت و نتیجه محبت می باشد؛ که آن هم، از معرفت حاصل می شود. و از جمله آثار معرفت بیشتر، خشوع و خشیت بیشتر در برابر حق تعالی می باشد.

چنانکه سید الشهداء - امام حسین (علیه السلام) - به درگاه خداوند متعال عرض می نمایند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ»^۲؛ «خدایا!، چنانم کن در حدّی از توبترسم، که گویی تو را می بینم» [این رؤیت، همان "رؤیت قلبی" است؛ که در فصل پیش، از آن تعبیر به "معرفت" شد].

خشوع یعنی فروتنی؛ یعنی آن هنگام که بزرگی، کسی یا چیزی را درک می کنیم؛ آثار درک عظمت او، در ظاهر و در اندام ما، به صورت فروتنی ظاهر می شود»^۳.

خداوند متعال، ما را برای بندگی آفرید. قبل از ليعبدوا، ليعرفوا است؛ یعنی، باید خدا را بشناسیم تا بتوانیم او را بندگی کنیم؛ و ائمه اطهار (علیهم السلام)، باب شناخت خدای تعالی می باشند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «بِنَا عِبَدَ اللَّهِ، وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ، وَبِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ

۱. تحف العقول، ص ۴۴۳ و ۴۴۵.

۲. مفاتیح نوین، ص ۱۰۰۲، فرازی از "دعای عرفه".

۳. ذوقاری، شهاب الدّین «نردبان معرفت» اصفهان، ۱۳۸۱ / صفحه ۱۱.

وَتَعَالَى^۱؛ «به وسیله ما، خدا بندگی شده؛ و به وسیله ما، خدا شناخته شده؛ و به وسیله ما، توحید خداوند متعال تحقق یافته است».

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «به واسطه ما، خدا شناخته شده و عبادت می شود؛ و ما راهنمایان به سوی او هستیم، و اگر ما نبودیم؛ هیچگاه خدا پرستش نمی شد»^۲.

ائمه اطهار علیهم السلام؛ علاوه بر اینکه باب شناخت خدای تعالی می باشند، باب حظه امت اسلامی نیز هستند.

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَثَلِ اهل بیت من علیهم السلام در اُمت، مَثَلِ کشتی نوح علیه السلام در قوم اوست؛ که هر کس به آن سوار شد، نجات یافت و هر کس خود را به آن نرساند غرق شد؛ و مَثَلِ "باب حظه" در بنی اسرائیل است».

"باب حظه" در بنی اسرائیل، نشانه خضوع آنان در مقابل فرامین الهی بود؛ که می بایست به حالت سجده از آن در عبور می کردند، و بدین وسیله تواضع خود را نشان می دادند. در اینجا هم، اهل بیت علیهم السلام به باب حظه تشبیه شده اند؛ که مردم با خضوع در برابر آنان، در مقابل خدا خضوع می نمایند»^۳.

همه موجودات به صورت تکوینی، در برابر خداوند خاضع اند و مطیع اهل بیت علیهم السلام می باشند.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند: «حمد، از آن خداوند است که... به وسیله ملک و

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۳۶۰.

۲. التوحید، ص ۱۹۹، ح ۲۰۶.

۳. اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۱۹۷.

سلطنت بر همه مخلوقات، به ما برتری بخشید. در نتیجه؛ همه آفریدگانش به قدرت او مطیع ما هستند، و به عزت او به اطاعت ما درمی آیند^۱.

ولی؛ این خضوع و اطاعت تکوینی، ملاک بندگی نمی باشد و بهترین نوع بندگی نیست.

خداوند متعال، نیازی به عبادت هیچ يك از بندگان خود ندارد؛ ولی، با تعیین شیوه و ملاک بندگی می خواهد ما بندگان خود را مورد آزمایش قرار دهد، تا بدانیم؛ آیا واقعاً مطیع محض او امر او هستیم، و آیا شایستگی این را داریم که خداوند متعال را جویری بندگی کنیم که مورد قبول ذات اقدسش قرار گیرد؟.

در یکی از احادیث معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آمده است که خداوند متعال خطاب به ایشان فرمودند: «ای محمد صلی الله علیه و آله!، من شما را وسیله آزمون خلق خود قرار داده؛ همه بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمینم و هر چه را در آنهاست، به وسیله شما امتحان می کنم؛ تا آنکه پاداش را در حق کسانی که مرا در مورد شما اطاعت می کنند، کامل گردانم؛ و عذاب و لعنت خود را بر کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده و معصیت مرا می کنند، حلال گردانم؛ و به وسیله شما بین پاک و ناپاک فرق می گذارم»^۲.

سنگ محک و ملاک بندگی خداوند؛ پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم السلام، اطاعت از او امر و نواهی آنان و خضوع در برابر آن گرامیان می باشد. این ملاکی است که خود خداوند متعال تعیین نموده؛ و اگر کسی به فرمان الهی از

۱. صحیفه سجّادیه، ص ۴، دعای اول.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، ح ۱۰۱.

شخصی اطاعت کند و در برابر او خاضع باشد، در حقیقت؛ اطاعت خداوند را به جا آورده و در برابر خدا خاضع بوده است.

خداوند تعالی از بندگان خود، بندگی می‌خواهد. بندگی هم، جز با پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام محقق نمی‌گردد؛ و تنها، مؤمن ولایت‌مدار است که می‌تواند بهترین و عالی‌ترین نوع بندگی خداوند را انجام دهد.

تمام موجودات به صورت تکوینی، در برابر خدای متعال و ائمه اطهار علیهم‌السلام خاضع و خاشع می‌باشند؛ ولی تنها انسانهای مؤمن، دارای خضوع آگاهانه هستند؛ و از روی اختیار، شوقِ بندگی و امتثال امر ولی نعمت خود، در برابر ائمه اطهار علیهم‌السلام سر تسلیم فرود می‌آورند و اطاعت مطلقه از آن بهانه‌های آفرینش دارند و ولایت و سرپرستی آنها را با معرفت می‌پذیرند. به دلیل اینکه؛ به خواست و اذن الهی لَبَّيْكَ گفته باشند، و رضایت یگانه معبود و محبوب خویش را جلب نمایند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «عَايَةُ الْعِبَادَةِ الطَّاعَةُ»؛ «نتیجهٔ بندگی، فرمانبری (خدا) است». غایت بندگی، اطاعت است. یعنی؛ بندگی واقعی منجر به اطاعت می‌شود. بنده؛ وقتی مولای خود را بندگی می‌کند که مطیع محض اوامروى باشد و با جان و دل، گوش به فرمان مولای خود؛ تا دستور به امری دهد و او با انجام دادنِ بی‌چون و چرای آن، بتواند وسیله‌ای برای نزدیکی خود به سرور و ولی نعمتش فراهم آورد.

«محمّد فُضِّلَ» گفت: «از امام علیه‌السلام دربارهٔ برترین چیزی که بندگان به وسیلهٔ آن به خداوند شکوهمند نزدیک می‌شوند، پرسیدم». فرمودند: «برترین

چیزی که به وسیله آن، بندگان به سوی خداوند عزّتمند نزدیک می‌شوند؛ فرمانبری از او، فرمانبری از فرستاده‌اش ﷺ و فرمانبری از صاحبان امر ﷺ است.»^۱

بندگان مقرب درگاه الهی، اینگونه خداوند را دینداری می‌کنند؛ و جزو بهترین مردم از نظر شأن و منزلت، در پیشگاه مقدّس باری تعالی قرار می‌گیرند. روایت شده است که "اسماعیل جابر" گفت: «به حضرت باقر ﷺ عرض کردم: «آیا دینم را که با آن از خداوند شکوهمند اطاعت می‌کنم به شما عرضه بکنم؟». فرمودند: «بگو».

گفتم: «گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و انبازی ندارد؛ و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، و به آنچه از نزد خداوند آورده اقرار دارم؛ و علی ﷺ امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است. پس از ایشان، حسن ﷺ امامی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده؛ و پس از ایشان، حسین ﷺ امامی است که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته؛ و پس از ایشان، علی بن الحسین ﷺ امامی است که خداوند اطاعت از او را بایسته کرده تا به خودشان رسید».

پس، گفتم: «و شما که خداوند مورد رحمتش قرار دهد». فرمودند: «این است دین خدا و دین فرشتگان او».^۲

و امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمودند: «ای مردم!، بهترین مردم از نظر شأن و منزلت در پیشگاه خدا، و گرانقدرترین آنان نزد خداوند؛ فرمانبردارترین ایشان

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۴۸۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴۸۸.

برای فرامین الهی است، و کارکن ترنیشان به طاعت خداست، و کسی که از سنت پیامبر ﷺ بیشتر پیروی کند و کسی که قرآن را [با عمل کردن به آن] بیشتر احیاء نماید. پس؛ هیچ يك از بندگان خدا، نزد ما فضل و مزیتی ندارد جز؛ به طاعت خدا، و طاعت رسول خدا ﷺ، و پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر خدا ﷺ.^۱

«بارالها! من؛ تو را دینداری می‌کنم با اطاعتت و ولایتت، و ولایت محمد پیامبرت ﷺ، و ولایت امیر مؤمنان علیؑ دوست پیامبرت ﷺ، و ولایت حسن علیؑ و حسین علیؑ دو نواده پیامبرت ﷺ و دو سرور جوانان اهل بهشت؛ و تو را دینداری می‌کنم ای پروردگارا! به ولایت علی بن الحسین علیؑ، و محمد بن علی علیؑ، و جعفر بن محمد علیؑ، و موسی بن جعفر علیؑ، و علی بن موسی علیؑ، و محمد بن علی بن علی بن محمد علیؑ، و حسن بن علی علیؑ و آقا و مولایم صاحب الزمان علیؑ.

دینداریت می‌کنم ای پروردگارا! به طاعت و ولایت ایشان، و تسلیم بودن به آنچه آنان را برتری داده‌ای؛ با خشنودی، بدون اینکه منکر باشم یا تکبر ورزم؛ به همانگونه که در کتابت نازل فرموده‌ای»^۲.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس، خداوند به وسیله معرفت و ولایت اهل بیت من علیؑ براو منت گذارد؛ به تحقیق، همه خوبیها را برای او جمع نموده است»^۳.

۱. تحف العقول، ص ۳۰۷، سخنرانی امیرالمؤمنین علی علیؑ در پاسخ به کسانی که به تقسیم یکسان بیت المال اعتراض داشتند.

۲. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۶۵، فرازهایی از "دعای روز سیزدهم ماه مبارک رمضان".

۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۸۸، ح ۳۶.

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: «ما را بر مردم، حق اطاعت و دوستی است؛ و آنها را هم از خدا، پاداش نیکو گرفتن باشد»^۱.

«خداوند!، مرا با ایمان به خودت، و تصدیق پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام، و اقتدا به امامان علیهم السلام از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث فرما! ای پروردگار!، من به این عقیده راضی هستم»^۲.

«خدایا!، طاعت را بر ما الهام کن، و از نافرمانیت ما را دور کن....»

خدایا!، ما را در کشتیهای نجات جای ده، و از لذت مناجات بهره مند ساز؛ و ما را بر لب دریاچه های محبت وارد کن، و شیرینی دوستی و مقام قربت را به ما بچشان؛ و کوشش ما را در راه خودت، و همتان را در طاعت خودت قرار ده»^۳.

در مجموع بدست می آید؛ ولایت (به فتح واو) از کلمه "ولی" گرفته شده است، که در لغت به معنای؛ نزدیکی بدون فاصله، و در اصطلاح به معنای؛ سرپرستی، صاحب اختیاری و اولی به تصرف بودن می باشد. و به قول "علامه طباطبائی" رحمة الله علیه، ولایت یک نحوه قربی است که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود.

ولی و سرپرست حقیقی کل عالم هستی، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است؛ اما خداوند متعال به خلیفه ها و جانشینان خود در روی زمین

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۷۸، ح ۸۳۰۸.

۲. اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۲۵۷.

۳. مفاتیح نوین، ص ۸۵ و ۸۶، فرازی از "مناجات المطیعین لله" (مطیعان خدا) از مناجات پانزده گانه امام سجّاد علیه السلام.

- حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام - حق ولایت، سرپرستی و اداره کردن امور بندگان خود را داده است تا جائیکه آنها را صاحب الأمر و حجّت‌های خود نامیده، ولایت آنها را با ولایت خود عجین نموده است؛ و هیچ یک از اعمال عبادی بندگان را بدون پذیرش ولایت مطلقه الهیه آنان مورد قبول قرار نمی‌دهد.

بله!، ولایت مطلقه الهی؛ مخصوص خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد منتها؛ ولایت خدای تعالی حقیقی و بالذات است، و رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام ولیّ بالعرض و مظهر ولایت کلیّه الهیه می‌باشند؛ همانگونه که مظهر تامّ اسماء و صفات الهی هستند، و همچنین؛ مفترض الطاعه می‌باشند. خدای تعالی دستور به اطاعت رسول ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام داده است، زیرا آنان معصوم و پاک‌اند و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهند. اطاعت از ائمه اطهار علیهم السلام، همان اطاعت از رسول خدا ﷺ و اطاعت از خداوند متعال می‌باشد؛ و به همان اندازه که اطاعت از خدا واجب است، اطاعت از رسول خدا ﷺ و اطاعت از ائمه اطهار علیهم السلام نیز واجب می‌باشد. در حقیقت؛ ملاک بندگی خدای تعالی، همین اطاعت بی‌چون و چرا از والیان امر الهی ﷺ و پذیرش ولایت و معرفت آن سروران کلّ عالم امکان می‌باشد.

فصل چهارم:
در وادی محبت

عارفِ روشن بینی که خداوند، قلب او را با ایمان آزموده است؛ در حقیقت، بندهٔ ولایتمداری است که ایمان را به حدِّ کمال خویش رسانده، خدا را به اخلاصِ کامل در دین پرستش و بندگی می‌کند، و خاشعانه تسلیم محضِ اوامر و نواهی مولای خود می‌باشد.

چنین شخصی است که در وادی محبّت پای نهاده و قلب خود را مالا مالِ محبّتِ یگانه محبوب می‌یابد. همچنین؛ برای رسیدن به وصالِ آن یگانه، با اشتیاقی وصف ناشدنی و در نهایت خلوص نیت به همراه رضایت قلبی، به هر عملی متوسّل می‌شود؛ و نه تنها حاضر است تمام دارایی خود را فدای محبوب کند، بلکه؛ از جان شیرین نیز، در راه رضایتِ آن حبیبِ شیرین تراز جان، می‌گذرد و محبوبِ حبیب می‌گردد.

هر کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند^۱

۱. معراج السّعادة، ص ۷۰۵، شعراز «خواجه عبد الله انصاری».

در این فصل، به بررسی محبت خدا جلّ جلاله و محبت محبوبهای آن یگانه - حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام - پرداخته می‌شود. از این رو؛ شایسته است در ابتدا، تعریفی از محبت آورده شود.

تعریف محبت

«مَحَبَّتٌ از ریشه "حب" و ضدّ "بغض" است»^۱.
 «راغب اصفهانی در تعریف محبت آورده است: «إِزَادَةُ مَا تَرَاهُ أَوْ تَقُتُّهُ خَيْرًا»^۲؛
 «خواستن و تمایل به چیزی که می‌بینی و آن را خیر می‌پنداری».
 «حقیقت حُب، عُلُقهِ و رابطه‌ای است میان دو چیز؛ بنابراین "محبت"،
 تعلق و ارتباط وجودی بین "مُحِبّ" و "محبوب" می‌باشد»^۳.
 «حُبّ در حقیقت، تنها وسیله‌ای است برای اینکه میان هر طالبی با
 مطلوبش رابطه برقرار کند و هر مُریدی را به مُرادش برساند. و حُبّ اگر مُرید را
 به مُراد، طالب را به مطلوب و مُحِبّ را به محبوب می‌رساند؛ برای این است
 که نقص مُحِبّ را به وسیله محبوب برطرف سازد تا آنچه را ندارد، دارا شود
 و کمبودش تمام و کامل گردد.

پس؛ انسان اگر غذا را دوست دارد و به سوی آن کشیده می‌شود و درصدد
 تهیّه کردنش برمی‌آید، برای این است که به وسیله آن، نقصی را که (همان
 گرسنگی باشد) در خود احساس می‌کند، برطرف نماید. و به همین منوال؛
 اگر عَبد، مولای خود را دوست می‌دارد و یا خادِم به مَخدوم خود علاقه

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۷.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۱۲.

۳. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۴۸؛ و همچنین: همان، ج ۱، ص ۶۲۰.

می‌ورزد؛ برای این است که خود را اسیر و گرفتار حق او می‌داند. عبد، خود را اسیر حقوق مولا و خادم، خود را رهین احسانِ مخدوم می‌داند و می‌خواهد سنگینی این حق را از دوش خود بیفکند»^۱.

«در اصل؛ میل و رغبت طبع به چیزی که دریافتن آن، سبب لذت و راحت باشد را محبت می‌نامند. پس؛ محبت هر چیزی لازم دارد معرفت و ادراک آن چیز را»^۲ و هر چه معرفتِ مُحَبِّ نسبت به محبوب بیشتر باشد، به همان اندازه محبت او شدیدتر است.

در نتیجه؛ محبت امری است قلبی، و ارتباطی است وجودی بین محب و محبوب؛ که حاصل معرفت محب از محبوب می‌باشد. همچنین؛ دارای مراتب مختلفی است و شدت و ضعف دارد.

اقسام محبت

از اقسام^۳ محبت این است که؛ کسی، چیزی را دوست داشته باشد به جهت ذات آن چیز و خود آن، بدون اینکه به سوی ذات او منظوری داشته؛ بلکه منظور و مقصود، همان خود او باشد و بس. و این، محبت حقیقی است که می‌توان به آن اعتماد نمود. مثل: محبت جمال و حُسن؛ زیرا حُسن و جمال به خودی خود محبوب‌اند و ادراک آنها عین لذت است.

و باید دانست که حُسن و جمال، به چیزی که به چشم دیده شود،

۱. همان، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. معراج السعادة، ص ۶۸۸.

۳. معراج السعادة، ص ۶۹۱-۶۹۳ [مرحوم "مُلا احمد نراقی" قدس سره (م ۱۳۴۵ هـ) در کتاب شریف خود، نُه قسم برای محبت ذکر نموده‌اند که در اینجا به فراخور موضوع، دو قسم از آن اقسام با کمی تلخیص آورده شده است].

تخصیص ندارند؛ زیرا می‌بینیم که می‌گویند: «این آواز، حَسَن است» و حال آنکه، آن را به چشم نمی‌توان دید. و همچنین؛ به چیزی که به حواس ظاهره ادراک شود، اختصاص ندارند؛ بلکه می‌گویند: «فُلان خُلُق، حَسَن است و فُلان علم، حَسَن است» در حالیکه، هیچ یک را به حَس ظاهره نمی‌توان درک نمود؛ بدین علّت که، حُسن اینها و امثال اینها به عقل ادراک می‌شود و آدمی بالطبع به آنها و صاحب آنها محبّت دارد.

و از این جهت است که قلوب سلیمه مَجْبُول اند بر محبّت انبیاء، اولیاء و ائمه هدی علیهم السلام؛ اگر چه به شَرَف لِقای ایشان مُشَرَّف نگشته باشند. و چه بسا؛ محبّتِ شخص به صاحب مذهب و دین خود، به جایی رسد که جمیع اموال خود را در یاری مذهب او صرف کند. و حتّی اگر کسی در مقام طعنِ صاحب مذهب او برآید، از تن و جان خود می‌گذرد و در برابر او جان خود را به خطر می‌اندازد، و این در حالی است که هرگز صورت آن صاحب مذهب را مشاهده نکرده و کلام او را نشنیده است؛ بلکه، سبب حبّ او امری است که عقل وی از کمالات نفسانیّه و صفات قدسیّه و همچنین؛ نشر خیرات و افاضه آن صاحب مذهب در عالم فهمیده است.

و بدین علّت است که چون صفت شجاعت حضرت علی علیه السلام در اقطارِ عالم مشهور است، و سخاوت حاتم برزبانها مذکور، و عدالت انوشیروان در کُتُب مَسْطُور؛ دلها بی‌اختیار ایشان را دوست دارند و حال اینکه، نه صورت ایشان را دیده‌اند و نه لذّتی از ایشان فهمیده‌اند.

و قاعده کلیّه آن است که: هر که را دیده باطن از دیده ظاهر روشن تر، و نور عقل او بر آثار حیوانیّتش غالب است، لذّت محبّت او به محاسن عقلیّه بالاتر

است از آنچه به حُسن ظاهر ادراک می‌شود.

بلی، چقدر تفاوت است میان کسی که نقش دیواری را به جهت حُسن ظاهری او دوست داشته باشد و کسی که سید انبیاء و مرسلین - محمد مصطفی صلوات الله علیه - را به جهت جمال باطنی محبت داشته باشد! از دیگر اقسام محبت؛ محبت هر علتی از برای معلول خود، و محبت هر صناعی از برای مصنوع خود، و محبت معلول و مصنوع از برای علت و صانع خود می‌باشد.

و این محبت به آن خاطر است که، هر معلول و مصنوعی رَشحه‌ای است از علت و صانع، و نمونه‌ای است که از او تراوش نموده و مناسبت به او دارد و از جنس و سنخ اوست.

پس؛ معلول و مصنوع، علت و صانع را دوست دارد از آنجا که آن را اصل خود و به منزله کُلّ خود می‌بیند؛ و هر چه علیّت و معلولیت او اقوی و درک ایشان بیشتر شده باشد، دوستی و محبت ایشان اشدّ است.

در نتیجه؛ بالاترین اقسام محبت، محبتی است که خداوند عالم نسبت به بندگان خود دارد؛ و بعد از آن محبتی است که اهل معرفت از بندگان او، نسبت به آن جناب دارند.

و در مراتب پائین تر، محبت پدر و مادر نسبت به فرزند و محبت فرزند نسبت به آنهاست؛ زیرا آنها سبب ظاهری وجود فرزند می‌باشند. و همچنین، محبت میان معلّم و شاگرد؛ زیرا معلّم سبب حیات روحانی متعلّم است. پس او، پدر روحانی متعلّم می‌باشد؛ و به قدری که روح بر جسم شرافت دارد، او هم از پدر اشرف است و حقوق بالاتری دارد.

بنابراین؛ باید محبت معلّم، کمتر از محبت وجود آورنده حقیقی که پروردگار است، و بالاتر از محبت پدر باشد. و از آنجا که معلّم اوّل و استاد اکمل، سیّد رُسل ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند؛ پس باید محبت آن گرامیان از جمیع اقسام محبت، سوای محبت پروردگار، بالاتر و شدیدتر باشد.

و از این جهت است که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مؤمن نیست هیچ یک از شما، تا من در نزد او؛ دوست تراز خود او، و اهل و فرزندان او نباشم». (المَحَبَّةُ الْبَيَّضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْإِحْيَاءِ، ج ۸، ص ۴)

محبت خدا جلّ جلاله

تا حال بدست آمد، محبت؛ ادراک چیزی است که ملایم با طبع مُدرک باشد، و هم به امور مادی متعلّق می شود و هم غیر مادی؛ و دارای شدّت و ضعف می باشد.

و پی بردیم، محبت حقیقی؛ دوست داشتن چیزی است به خاطر ذات آن چیز. و هنگامی که کسی جمالِ باطنی چیزی را درک کرد و بدان معرفت یافت، محبت آن چیز در دلش ایجاد می گردد. و این؛ همان محبت حقیقی است که در اعماق وجود محبّ عارف ریشه دوانده، او را به پیروی و اطاعت محض از محبوب و اوست و راه تقرب به وی را برای آن دلباخته هموار می گرداند.

همچنین، گفته شد؛ بالاترین اقسام محبت، محبتی است که خداوند عالم نسبت به بندگان خود دارد؛ و بعد از آن محبتی است که اهل معرفت از بندگان او، نسبت به آن جناب دارند.

"راغب اصفهانی" می‌گوید: «مَحَبَّةُ اللَّهِ تَعَالَى لِلْعَبْدِ اِنْْعَامُهُ عَلَيْهِ، وَ مَحَبَّةُ الْعَبْدِ لَهُ طَلَبُ الزُّلْفَى لَدَيْهِ»؛ «محبت خدا به بنده اش این است که نعمت خود را بر او نازل کند، و محبت بنده به خدا این است که خواستار نزدیک شدن به او باشد».

خدای سبحان، از هر جهت که حساب کنیم واجد آن است که دوستش بداریم؛ برای اینکه، هستی او به ذات خودش است و دارای کمال مطلق می‌باشد. همچنین، موجودی است غیرمتناهی که منشأ هر خیر و سعادت است؛ و دیگران به سبب او دارای موجودیت و حیات‌اند، و به تبع اوست که کمال می‌یابند.

خدای تعالی، واجب الوجود و علت العلل است؛ و دیگر موجودات، معلول و مخلوق اویند و ممکن الوجود می‌باشند. او به جهت اینکه خالق مطلق است، رازق نیز هست و انعام‌بندگان و مخلوقات خود را به عهده می‌گیرد؛ آن هم به نعمتهایی که در وصف نگنجند، و به شمارش نیابند، و از نظر زمان و مکان نامتناهی باشند.

تمام موجودات عالم، جملگی مدیون و مرهون اویند؛ و تنها اوست که باید محبوب بالذاتِ قلوب باشد. و شایستگی حُب حقیقی بندگان و مخلوقات، آن هم در بالاترین حد ممکن برآورده وی می‌باشد.

دل سراپرده محبت اوست دیده آئینه دار طلعت اوست
من که سردر نیارم به دو کون گردنم زیر بار متّ اوست^۱

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۱۳.

۲. دیوان حافظ، ص ۳۸، غزل ۵۶.

لازم به ذکر است؛ حُب و محبت حقیقی، از جانب خداست و از بندگان بیشتر از تَحَبُّب، یعنی؛ اظهار محبت، بر نمی آید. و این هم، باز تاب حُب خدا به بنده است و نعمت دیگری است روی نعمت که شکر را سزااست و راي شکر اول. و ما همان طور که در مقام شکر عاجز هستیم، در مقام محبت نیز عاجزیم.

خداوند متعال، تنها محبی است که هیچ نقص و کمبودی ندارد تا از طریق حُب و به وسیله محبوب در صدد رفع آن بر آید. او غنی بالذات است و بندگان در غنای خود نیز، باز فقیر او هستند و نیازمند و وابسته به او می باشند. پس؛ لازم است که محبت به خدا، بالاترین محبت‌ها باشد.

محبت به خدا، بالاترین محبت‌ها

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الشَّوْقُ خُلَصَانُ الْعَارِفِينَ»؛ «شوق (محبت به خدا) خلوص خداشناسان است».

کسی که شیرینی محبت خدا را چشیده و او را شناخته باشد، نمی گذارد محبت غیر خدا به حریم خانه دل او نزدیک گردد؛ و قلب خود را فقط، جایگاه محبوب اصلی، قرار می دهد. نهایت محبت‌هایش را مخصوص آن یگانه می داند؛ و از خداوند متعال نیز، طلب محبت خالص ترمی نماید تا به تناسب آن لایق معرفت بیشتر باشد، زیرا؛ به خوبی می داند که بی لطف و عنایت او، این امر ممکن نمی باشد.

سید الشهداء، امام حسین علیه السلام، آن شهید عشق و او که در راه محبت به خدا، زیباترین صحنه های بندگی عاشقانه را به تصویر کشید، در دعای

معروف "عرفه" به خداوند متعال عرض می نمایند: «تویی که اغیار و بیگانگان را از دل دوستانت براندی تا اینکه کسی را جز تو دوست نداشته باشند»^۱.

ایشان با این عبارت، برای رهروان خود، سر مشقِ عشق می نمایند و می گویند: «ای محب!، وای کسی که اظهار محبت می نمایی!، بدان که در راه محبتِ محبوبِ حقیقی، همچون بدست آوردن معرفتش، به همراهی او نیازمندی؛ و برای اینکه قلبت، لایقِ جایگاهی محبت او باشد، باید محبت غیر او را از دل بدر کنی. اوست که گوشه چشمی به تومی اندازد و تو را صد دله شیفته خود می نماید؛ و این اظهار محبت، در حقیقت؛ بازتابِ حب او به تومی باشد».

بله!، عارف حقیقی، سراسر وجودش مالا مال محبت الهی است، و ذاتاً او را شایسته محبت می داند؛ و اگر چیزهای دیگر را نیز دوست می دارد، به جهت انتسابشان به محبوب است؛ زیرا، او را مالک حقیقی کل جهان و خالق هر چیزی می داند، و سزاوار نمی داند که ذراتِ موجودات را که پرتوی از انوار وجود مطلق و مقدس او و اثری از آثار قدرت لایتناهی اویند، دوست نداشته باشد؛ بلکه، جملگی آنها را دوست می دارد، ولی نسبت به خداوند محبت بیشتری دارد و محبت به خدا را در بالاترین مرتبه قرار داده است، و این بیت از "سعدی" علیه رحمة همیشه ورد زبانش می باشد؛

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

مؤمنین، محبت بیشتری نسبت به خدا دارند

در این بین؛ مؤمنین ولایتمدار که به معرفت حقیقی دست یافته‌اند، چون دارای ایمان کامل تری می‌باشند و دین آنها از خلوص بیشتری برخوردار است و با ولایت به اِکمال رسیده، محبت شدیدتری نسبت به خداوند متعال دارند.

روایات وارده از ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز بیانگر این مطلب است. در حقیقت آن گرامیان، دین و ایمان را چیزی جز محبت و دوستی نمی‌دانند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هَلِ الْإِيْمَانُ إِلَّا الْحُبُّ؟»؛ «آیا ایمان چیزی جز دوستی است؟».

ایشان در جایی دیگر فرمودند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟»؛ «آیا دین چیزی جز دوستی و مهرورزی است؟».

و امام باقر علیه‌السلام نیز فرمودند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟، اَلدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ»؛ «آیا دین چیزی جز محبت است؟، دین همان محبت و محبت همان دین است».

این نیروی محبت است که بنده مؤمن را به تبعیت و اطاعت از محبوب وامی‌دارد؛ و به میزانی که معرفت بنده از مولا و معبود خویش بیشتر باشد، این نیروی کشش و میل و رغبت باطنیش نسبت به محبوب شدت می‌یابد؛ و به تبع

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۱۸۷۲.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۴۲، ح ۷۴؛ و همچنین: ری شهری، محمد «میزان الحکمة» قم: دار الحديث والثقافة، اول، ۱۳۷۵ / جلد دوم، صفحه ۹۵۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۸، ح ۹.

آن، ولایتمداری و دینداری او کامل تر و از ایمان قوی تری برخوردار می‌گردد.

خداوند متعال نیز، در کلام نورانی خود، به این مطلب اشاره نمودند که: محبت شدیدتر را، اهل ایمان نسبت به ایشان دارند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»؛ «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است. و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی)».

در بررسی اقوال مفسرین پیرامون این سخن خدای تعالی، "علامه طباطبائی" رحمه الله علیه تفسیر بهتری ارائه نموده‌اند که در ذیل، نکاتی از آن ذکر می‌گردد.

ایشان معتقدند؛ منظور از "انداد"، تنها "بتها" نیست؛ بلکه، تمام آلهه مشرکین است. و عمومیت آیه با توجه به سیاق آن، شامل هر مطلق می‌شود؛ چون اطاعت غیر خدا و غیر کسانی که خدا امر به اطاعت آنان فرموده، خود شرک است. یعنی؛ آنهایی که از امام کفر و کسی که مقتضای الطاعة از جانب خدا نیست پیروی می‌نمایند، مشرک‌اند.

پس منظور از "ند"، می‌تواند؛ شخصی باشد که خداوند متعال، اطاعت و پیروی از او را دستور نداده است.

"علامه" در ادامه، سخن اشخاصی را که می‌گویند: «استعمال کلمه محبت در خدا مجازی است، یعنی؛ به طور حقیقت به خدا تعلق نمی‌گیرد؛ و منظور از محبت به خدا را، اطاعت او، یعنی؛ انجام اوامر و ترک نواهیش دانسته‌اند»؛ رد نمودند و به حکم این آیه شریفه، باطل دانسته‌اند. و می‌فرمایند: «استعمال کلمه محبت در خدا حقیقی است. علاوه بر آن، محبت به خدا شدت و ضعف دارد و این محبت، در مؤمنین شدیدتر است تا در مشرکین».

پس منظور از محبت به خدا؛ اطاعت از خدا نمی‌باشد، بلکه؛ اطاعت و پیروی، از لوازم و آثار محبت است.

نکته دیگر: «آیه شریفه، مشرکین را مذمت کرده به اینکه آلهه خود را دوست می‌دارند، آنچنان که خدا را دوست می‌دارند؛ بعد مؤمنین را مدح کرده به اینکه خدای سبحان را بیشتر دوست می‌دارند. از این مقابله فهمیده می‌شود که، مذمت کفار به خاطر این است که محبت را میان آلهه خود و میان خدا به طور مساوی تقسیم کرده‌اند»^۱.

"علامه طباطبائی" می‌فرماید: «مذمتی که متوجه کفار شده، در این نبوده که چرا خدا و یا انداد را دوست می‌دارند، و خلاصه دوستی بدان جهت که دوستی است مورد مذمت نیست؛ بلکه از جهت لازمه آن، یعنی اتباع، مورد مذمت قرار گرفته. چون مشرکین به خاطر محبتی که به انداد داشتند آنها را پیروی می‌کردند»^۲.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۱۲.

۲. همان، ص ۶۱۳.

لازم به ذکر است که معبود حقیقی، تنها و تنها خداست؛ و هر معبود و الٰه دیگری غیر از الله جلّ جلاله، نِد و شریک است از برای معبود حقیقی. محبت حقیقی آن هم در بالاترین مرتبه، مخصوص خداوند متعال می باشد و در محبت خدا نیز، نباید کس دیگری غیر از او را شریک قرار دهیم؛ زیرا محبت، تبعیت را به همراه دارد و شدّت محبت، انحصار تبعیت را. مؤمنین؛ تنها و تنها الله را معبود خود می دانند، تنها او را پرستش می نمایند و تنها از او یاری می جویند. بنابراین؛ محبت خالص و شدید خود را منحصر آن نسبت به خدا جلّ جلاله دارند و به تبع آن، تنها از او اطاعت و پیروی می نمایند.

اما مشرکین؛ در کنار خداوند متعال و همراه با او، اشخاص و چیزهای دیگری را به مانند خدا دوست دارند؛ و این دوست داشتن آنها، منجر به تبعیت و اطاعت از آن اشخاص و چیزها گردیده است؛ و بدین خاطر، مورد مذمت قرار گرفته اند.

در حالیکه، اطاعت محض؛ مخصوص خداوند متعال می باشد و آنهایی که او، امر به اطاعت آنها داده است. آن اشخاص، کسانی نیستند جز؛ حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام، زیرا؛ آنها مظهر تام اسماء و صفات الهی می باشند. امر آنها، امر خدای تعالی است و اطاعت از آنها، در واقع اطاعت حضرت حق جلّ جلاله می باشد. آنها جانشینان خداوند متعال در روی زمین، صاحبان امر و حجّت های الهی در بین بندگان و مخلوقات هستند.

لذا؛ دوست داشتن ایشان، نه تنها مذمتی ندارد و شرک نیست؛ بلکه، عین ایمان است و نشان دهنده خلوص دیانت فرد می باشد. زیرا؛ دوست

داشتن آنها و دوستی کردن به خاطر آنها، از سمت خداوند متعال، بر یکایک بندگان و مخلوقات حضرتش جلّ جلاله واجب گردیده است؛ و یکی از شروط قبولی اعمال بندگان می باشد. در حقیقت؛ دیانت هیچ بنده‌ای از بندگان خدا، بدون محبت آن سروران کلّ عالم امکان، کامل نمی‌گردد.

حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام، با داشتن فضائل بی‌شماری که توان پی بردن به کُنه آنها نیست؛ باز، بنده‌ای از بندگان خداوند متعال می‌باشند. عارف‌ترین اشخاص، محب‌ترین و مُطیع‌ترین نسبت به حضرت حق جلّ جلاله هستند؛ و بدین خاطر است که محبوب خداوند متعال گشته‌اند و تبعیت از آن گرامیان نیز، سنگِ مَحکِ مُحَبِّینِ خدای تعالی گردیده است.

مَحکِ دوست داشتن خداوند، پیروی از رسول او ﷺ است

خداوند متعال به حضرت داوود علیهِ السلام وحی کردند: «یا داوود علیهِ السلام!، هر کس حبیبی را دوست بدارد، گفتارش را تصدیق می‌کند»^۱.

و به رسول اکرم ﷺ - حضرت محمد مصطفی ﷺ - از جانب خدای تعالی خطاب رسید که به بندگان حضرتش جلّ جلاله بفرمایند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲؛ «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید!؛ تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزندهٔ مهربان است».

«اگر در ادعای محبت خود به یگانه معبود و پروردگار خویش صادق

۱. کلیات احادیث قدسی، ص ۱۸۳.

۲. آل عمران (۳): ۳۱.

هستید، باید از من که رسول او هستم پیروی نمائید؛ زیرا، این خواسته خود خداوند متعال است و پیروی و اطاعت از من و اهل بیت من - ائمه اطهار علیهم السلام -، اطاعت و پیروی خدای تعالی است.

با تصدیق و پیروی این درخواستِ محبوب، نشان می‌دهید که مُحِبّ او می‌باشید؛ و شایستگی این را دارید که محبوب نیز، شما را دوست بدارد و محبوبِ حبیب گردید.»

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَصَاهُ»؛ «خدا را دوست ندارد، آن کسی که نافرمانیش می‌کند».

سپس این دو بیت معروف را قرائت نمودند:

تَعْصِي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

خدا را نافرمانی می‌کنی و با این حال، اظهار محبت او می‌نمایی؟! (حقیقت آنکه) این، کاری شگفت و مطلبی ناشدنی است!

اگر محبت تو، راستین بود؛ اطاعتش می‌کردی. زیرا (طبیعی است) که هر دوستی، مطیع و فرمانبردار کسی است که دوستش می‌دارد.^۱

در مجموع نتیجه می‌گیریم؛ محبت راستین، به عمل و تبعیت می‌انجامد و از عُصیان و تخلف دور می‌سازد. کسی که واقعاً خدای متعال را دوست می‌دارد، خواسته او را با جان و دل می‌پذیرد و امثالِ امر او را می‌نماید؛ تا بدین وسیله، به محبوبش تقرب جوید و مورد لطف و عنایتِ حبیب قرار گیرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۴، ح ۲۶؛ و همچنین: همان، ج ۷۵، ص ۱۷۴، ح ۲۱.

«خدایا!، کیست که شیرینی محبتِ تورا چشیده باشد و جز تو، آهنگ دیگری را بکند!».

خدایا!، قرار ده ما را از زمرهٔ کسانی که برای قُرب و دوستیت برگزیده ای، و برای عشق و محبتت خالصش گردانده، و به معرفت خویش مخصوصش کرده، و برای پرستش و عبادت او را لایق کردی، و دلش را برای محبتت فارغ کردی، و به طاعت خود سرگرمش ساختی و او را از بندگان شایسته ات گرداندی!.

خدایا!، قرار ده ما را از کسانی که دلهاشان به محبتِ آویزان و قلبهاشان از هیبت از جا کنده شده است!.

ای آرمان دل مشتاقان!، و ای منتهای آرزوی دوستان!.

از تو خواهم دوستی خودت، و دوستی دوستدارانت، و دوستی هر عملی که مرا به قُرب تو واصل گرداند و تورا نزد من، محبوبتر از ماسوای تو قرار دهد!'.^۱

حُبِّ فی الله و بُغْضِ فی الله

"حُبِّ فی الله"، به معنی؛ دوستی در راه خدا و "بُغْضِ فی الله"، به معنی؛ دشمنی در راه خدا می باشد.

مُحِبِّی که محبوبی را دوست دارد و قلبش، سرشار از عشق و محبت به اوست؛ هر چیزی که متعلق و منسوب به محبوب باشد را نیز، دوست می دارد و به آن محبت می ورزد.

۱. مفاتیح نوین، ص ۸۹ و ۹۰، فرازهایی از "مناجات المحبّین" (دوستداران خدا).

از این روست که سروده‌اند:

«أُمِّرُ عَلَيَّ الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ»؛
«چون گذار من فتد از کوی یار می زنم بوسه بر آن دشت و دیار
بوسه‌ها از عشق آن دلبر زنم ورنه، با دیوار و در ما را چه کار؟»^۲

مؤمن عارف نیز، که قلبش مملو از عشق الهی است؛ تمام دوستی‌ها و دشمنی‌هایش در راه خدا و به خاطر خدا می‌باشد. آن کس و آن چیز را که خدا دوست می‌دارد، او نیز دوست می‌دارد؛ و آن کس و آن چیز را به علت اینکه مبعوض خداست، او نیز مبعوض می‌دارد. دوستِ دوستِ خدا و دشمنِ دشمنِ خداست. اهل ایمان و دینداران را به جهتِ انتسابشان به خداوند، دوست می‌دارد؛ و از اهل معاصی و مشرکین، روی گردان است و آنها را دشمن می‌داند. چنین شخصی، طعم ایمان را چشیده است؛ و دارای دینی خالص از جانب خدای تعالی می‌باشد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «هر کس که نه بر اساس دین، دوست می‌دارد و نه بر اساس دین، دشمنی می‌کند؛ دین ندارد»^۳.

همچنین، روایت شده است؛ «مالک بن اعین جُهنی» گفت: از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم، می‌فرمایند: «ای مالک!، خداوند، دنیا را به دوست و دشمنش می‌دهد؛ ولی دینش را جز به دوستش نمی‌دهد»^۴.

۱. معراج السعادة، ص ۷۴۲.

۲. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۸۱.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۹۱، ح ۱۸۸۳.

۴. همان، ص ۴۷۷، ح ۲۲۲۵.

و امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: «خداوند عزّتمند، دنیا را به دوست و دشمن می‌دهد؛ ولی ایمان را جز به دوست نمی‌دهد»^۱.

بله!، کسی که براساس دین، دوستی و دشمنی می‌کند؛ حتماً دوست خداست و از ایمانی کامل برخوردار می‌باشد.

در این باب و در مدح کسانی که در راه خدا دوستی و دشمنی می‌کنند، همچنین؛ در فضیلت و ثواب "حبّ فی الله" و "بغض فی الله"، روایات فراوانی نقل گردیده است، که در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ»^۲؛ «بهترین کارها، دوستی و دشمنی در راه خداست».

امیرالمومنین علی عليه السلام می‌فرمایند: «دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا، رعایت حقّ آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شناختن ولایت آنان، از پایه‌های دین اسلام است»^۳.

و امام باقر عليه السلام فرمودند: «آیا دین داری، چیزی جز محبت و دوستی اولیای خدا و بغض و دشمنی دشمنان الهی است»^۴.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ لِلَّهِ وَ تُبْغِضَ لِلَّهِ»^۵؛ «بهترین اقسام ایمان، این است که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری».

۱. همان، ص ۴۷۹، ح ۲۲۲۷.

۲. نهج الفصاحه، ص ۲۱۳، ح ۱۴۰۶.

۳. تحف العقول، ص ۳۲۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۶۳، ح ۱۱۴.

۵. نهج الفصاحه، ص ۷۹، ح ۴۹۷.

و در جایی دیگر از ایشان روایت شده: «دوستی مؤمن از برای مؤمن در راه خدا، بهترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید! هر که دوست داشته باشد در راه خدا، و دشمن داشته باشد در راه خدا، و عطاء و منع او در راه خدا باشد، او از جمله برگزیدگان خداست»^۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «از محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوست داشتن در راه خدا و دشمن داشتن در راه خداست»^۲؛ و همچنین، «پیروی از دوستان خدا و بیزای از دشمنان خدا»^۳.

امام علی علیه السلام فرمودند: «غَايَةُ الْإِيمَانِ الْمُوَالَاةُ وَالْمُعَادَاةُ فِي اللَّهِ وَالتَّبَاذُلُ فِي اللَّهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ»^۴؛ «ثمره ایمان؛ دوستی و دشمنی در راه خدا، و بخشش در راه خدا، و توکل به خداوند سبحان است».

امام باقر علیه السلام در جواب "ابو حمزه ثمالی" که از ایشان پرسید: حقیقت ایمان چگونه تکمیل می‌شود؟، فرمودند: «با دوستی دوستان خدا، دشمنی دشمنان او و همراهی با صادقان»^۵.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر که، برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد و برای خدا عطاء کند؛ از کسانی است که ایمانشان کامل است»^۶.

"فَضِيلُ يَسَارٍ" گفت: «از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا دوستی و دشمنی

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۸۵، ح ۱۸۷۰.

۲. همان، ح ۱۸۶۹.

۳. همان، ص ۲۸۷، ح ۱۸۷۳.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۲۵، ح ۶۳۰۴.

۵. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۷، ح ۱۶.

۶. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۸۳ و ۲۸۵، ح ۱۸۶۸.

از ایمان است؟». فرمودند: «مگر ایمان، جز دوستی و دشمنی است؟». سپس، این آیه را قرائت نمودند: «ایمان را محبوب شما کرده، آن را در دلتان آراست و کفر، فسق و گناه را مورد نفرت شما قرار داده؛ آنان، همان هدایت یافتگان اند»^۱.

و امام صادق علیه السلام می فرمایند: «سه چیز از نشانه های مؤمن است: شناختن خدا، شناختن کسی که او را دوست دارد، و شناختن کسی که با او دشمن است»^۳.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «کسانی که یکدیگر را از برای خدا دوست دارند؛ در روز قیامت، بر زمینی باشند از زبرجد سبز، در سایه عرش پروردگار؛ و رویهای ایشان از خورشید طالع، سفیدتر و روشن تر خواهد بود؛ و آرزو خواهد بُرد به مکان و مرتبه ایشان، هر ملک مقرب و پیغمبر مرسل»^۴.

و امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «چون خدا خلق اوّلین و آخرین را جمع نماید، منادی ندا کند که: «کجایند کسانی که یکدیگر را از برای خدا دوست داشتند؟»، پس طایفه ای برخیزند. خطاب رسد که: «بروید به بهشت بدون حساب». ملائکه، ایشان را ملاقات کنند و گویند: «به کجا می روید؟». گویند: «به بهشت». گویند: «شما چه جماعتید؟». ایشان گویند: «ماییم که از برای خدا، یکدیگر را دوست داشته ایم»^۵.

۱. الحجرات (۴۹): ۷.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۸۵، ح ۱۸۷۲.

۳. همان، ص ۲۸۹، ح ۱۸۷۶.

۴. همان، ص ۲۸۷، ح ۱۸۷۴.

۵. همان، ح ۱۸۷۵.

همچنین؛ امام باقر علیه السلام می فرمایند: «چون خواهی بدانی که در تو خیری هست یا نه، دل خود را نظر کن. اگر اهل عبادت و طاعت را دوست داری و اهل معصیت را دشمن داری، بدان که تواز اهل خیری و خدا تورا دوست دارد؛ و اگر برعکس آنی، خدا تورا دشمن دارد و در تو خیری نیست»^۱.

از مجموع روایات بدست می آید؛ کمال ایمان و دینداری خالصانه، بدون دوستی و دشمنی در راه خدا تحقق نمی یابد.

بدین سبب است که فرموده اند: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲؛ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان شان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهای از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنوند؛ آنها "حزب الله" اند؛ بدانید "حزب الله" پیروزان و رستگارانند».

«ایمان با کفر، ضدّ و نقیض یکدیگرند. اگر ایمان داخل در قلب شد، کفر زائل می شود و اگر کفر وارد شد، ایمان برطرف می گردد؛ ممکن نیست با هم

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۸۹، ح ۱۸۷۸.

۲. المجادلة (۵۸): ۲۲.

مجمع گردند و هر کدام از این دو، آثاری دارند که ظاهر می شود. و از جمله آثار ایمان؛ عداوت و مخالفت با کفار و معاندین است»^۱.

دل، یکدانه گوهری است ربّانی. مؤمن راستینی که به معرفت حقیقی پروردگار دست یافته و ایمان در اعماق قلب وی رسوخ نموده و به ثبات رسیده است، به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی با دشمنان خدا - اهل معصیت - دوستی نمی کند و محبت آنها را به دل خود که جایگاه محبت محبوب حقیقی است وارد نمی کند؛ هر چند نزدیک ترین و قوی ترین نسبت، که همان نسبت خانوادگی است، را با آنها داشته باشد.

در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که فرمودند: «هیچ کس ایمانش به خدا خالص نمی شود، مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوبتر از جانش، پدر، مادر، فرزند، خانواده، مالش و همه مردم باشد»^۲.

زندگی جاودانه در بهشت، کمترین پاداش چنین شخصی است و عظیم تر از آن؛ مقام قُرب الهی است. برای مُحَبِّ دلسوخته، چه جایگاهی و الاتراز این وجود دارد؟! هم محبوب، از محب راضی و خشنود است و هم محب، رضایت کامل از محبوب دارد؛ چه سعادتی بهتر از این!.

حضرت عیسی بن مریم (ع) می فرمایند: «دوستی کنید با خدا، به دشمن داشتن اهل معاصی؛ و تقرب جوئید به خدا، به دوری کردن از ایشان؛ و رضای خدا طلبید، به بغض برایشان»^۳.

۱. اُطیب البیان، ج ۱۲، ص ۴۶۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

۳. معراج السَّعادة، ص ۷۴۲.

مؤمن حقیقی، هرگز با دشمنان خدا دوستی نمی‌کند، زیرا به خوبی می‌داند؛ دشمن خدا، دشمن او نیز هست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالیکه آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله ﷺ و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید). شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالیکه من، به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم. و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است».

یگانه سرمایه اهل عرفان، قلب سلیمشان است که جایگاه حب الهی و ایمان خالصشان نسبت به الله جلّ جلاله می‌باشد؛ محبت و ایمانی که در پذیرش ولایت و امتثال اوامرو نواهی وی تجلی می‌یابد.

اما؛ آنها که به حقیقت ایمان دست نیافتند و معرفت حقیقّ جلاله را پذیرا نگشتند، قلوبشان به محبت غیر خدا دچار گشت، برای معبود یکتا - الله جلّ جلاله - شرکائی قائل شدند و این محبت، منجر به تبعیت و اطاعت از آن شرکاء

گردید؛ در نتیجه، از راه حق منحرف شدند و دشمن خدا به حساب آمدند. مسلم است، کسی که رویگردان از مسیر حق باشد؛ نه تنها دشمن خداست، بلکه؛ دشمن ایمان و اهل ایمان که رهروان آن راه حق می باشند، نیز هست. چنین شخصی، جایگاهی از آتش برای خود فراهم نموده است. امام رضا علیه السلام می فرمایند: «هرکس با دشمنان خدا ارتباط برقرار کند و به آنان ارادت و محبت بورزد؛ بدون شک با این کار خود، نسبت به دوستان خدا دشمنی کرده است. هرکس نسبت به دوستان خدا دشمنی کند؛ بدون شک، با ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی دشمنی کرده است و خداوند عزوجل حق دارد او را در آتش جهنم وارد نماید»^۱.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «هرکس شخص کافری را دوست بدارد؛ بدون تردید، نسبت به خداوند بغض و کینه ورزیده است و در حقیقت؛ خداوند را جزو دشمنان خود برگزیده است. و هرکس کفار را در شمار دشمنان خود بداند؛ بدون شک، خداوند را دوست خود قرار داده است. بدانید!، دوست دشمن خدا، دشمن خدا محسوب می شود»^۲.

پس، مؤمن خداشناس ولایتمدار؛ هیچ گاه محبت غیر خدا، محبت دشمنان خدا، و محبت دوست دشمنان خدا را به دل راه نمی دهد. دوستی ها و دشمنی هایش در راه خداست؛ دشمن دشمن خدا و دوست دوست خدا می باشد.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) «شیعه کیست؟ (ترجمه "صفات الشیعه") سجاد، سید محمد حسین؛ اصفهان: مهر ثامن الائمه علیهم السلام، اول، ۱۳۸۷ / صفحه

۱۴، حدیث ۱۱.

۲. همان، ص ۱۷، ح ۱۵.

بهترین مصداق دوستی و دشمنی در راه خدا، محبت نسبت به محبوبهای خداوند متعال - حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام - می باشد؛ زیرا، آن گرامیان محبوبین بالذات خداوند یکتا می باشند و مظهر تمام اسماء و صفات الهی هستند. اطاعت آنها، اطاعت خدا و پذیرش ولایت و سرپرستی آنها، پذیرش ولایت و سرپرستی خداوند متعال می باشد. لذا؛ دوست داشتن آنها، در واقع دوست داشتن خدا و دشمنی کردن با آنها، دشمنی کردن با خداست. دوست آنها، دوست خدا و دشمن آنها، دشمن خدا به حساب می آید.

شخصی از رسول اکرم ﷺ پرسید: «ای حبیب خدا!، از کجا بدانم که دوستی و دشمنی ام در راه خدا بوده؟، دوست خدا کیست تا با او دوستی کنم؟ و دشمن او کیست تا با او دشمنی کنم؟». حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره کردند و فرمودند: «دوست امیرالمؤمنین علیه السلام دوست خداست، پس با او دوستی کن؛ و دشمن ایشان دشمن خداست، پس با او دشمن باش. با دوست امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی کن، هر چند که کشنده پدر و فرزندان باشد؛ و با دشمن ایشان دشمنی کن، هر چند که پدرت یا فرزندان باشد»^۱.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به منزله جان رسول الله ﷺ می باشد؛ ائمه هدی علیهم السلام نیز از فرزندان ایشان هستند. و جملگی؛ نور واحدی، خلق شده از نور ذات اقدس الهی می باشند. پس؛ دوستی حضرت رسول ﷺ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان ایشان علیه السلام دوستی خداوند متعال؛ و دشمنی آن گرامیان دشمنی خدا می باشد. و در این بین، تنها آنهایی که اهل معصیت و نافرمانی

حضرتش جلّ جلاله نیستند - اهل ایمان -، به این حقیقت دست یافته‌اند. در نتیجه؛ حبّ و بغض آنها در راه خدا می‌باشد و نهایتاً، جزو دوستان مقرب او محسوب می‌شوند.

روایات فروانی گویای این مطلب است؛ که در ذیل، به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود:

حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌فرمایند: «من و علی علیه السلام از یک نور خلق شدیم، پس؛ دوستدار من، دوستدار علی علیه السلام و دشمن من، دشمن علی علیه السلام است»^۱.

ایشان در جائی دیگر فرمودند: «جبرئیل علیه السلام روز جنگ احزاب بر من نازل شد، زمانی که علی فرزند ابوطالب علیه السلام سواره آنها "عمرو" را کشت؛ پس، جبرئیل علیه السلام گفت: «یا محمد ﷺ!، خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: به درستی که من، نماز را بر بندگانم واجب کرده‌ام، پس آن را از ناتوانی که نتواند، برداشتم؛ و زکات را نیز بر بندگانم واجب کرده‌ام، ولی آن را از نادر برداشتم؛ روزه را نیز واجب کرده‌ام، و آن را از مسافر برداشتم؛ حج را واجب کرده‌ام، پس از نادرندۀ استطاعت برداشتم و کسی که راهی برای آن نیابد؛ و دوستداری علی علیه السلام و مودّتش را بر اهل آسمانها و اهل زمین واجب کردم، و کسی را در آن معذور نمی‌دارم، پس امتّت را به محبت او فرمان ده!».

پس؛ هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، به دوستی من است و دوستی تو، و من او را دوست دارم؛ و هر کس او را دشمن دارد، پس به جهت بغض با من

۱. همان، ج ۳۹، ص ۲۶۶، ح ۴۰.

است و بغض تو، و من نیز او را دشمن می‌دارم.»^۱

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «هر کس گمان کند مرا دوست دارد و بغض علی علیه السلام را دارد، چنین کسی دروغ می‌گوید و مرا دوست ندارد؛ زیرا، او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست دارد. هر کس بغض علی علیه السلام را دارد، مرا مبغوض داشته و هر کس مرا مبغوض بدارد، خدا را مبغوض داشته است»^۲.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «هر کس خدا را دوست بدارد، پیامبر ﷺ را هم دوست می‌دارد. کسی که دوستدار پیامبر ﷺ باشد، ما (اهل بیت علیهم السلام) را هم دوست دارد؛ و هر که ما را دوست بدارد، پیروان ما را هم دوست خواهد داشت»^۳.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر که با دوست ما دوستی کند، ما را هم دوست داشته است»^۴.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز می‌فرمایند: «به راستی که دوست پیامبر ﷺ آن است که فرمان خدای ببرد، گرچه در خویشی از حضرت ﷺ دور باشد»^۵؛ و «به راستی که دشمن پیامبر ﷺ کسی است که خدای را نافرمانی کند، گرچه در خویشی به آن حضرت ﷺ نزدیک باشد»^۶.

۱. کلیات احادیث قدسی، ص ۵۸۰.

۲. اسرار آل محمد ﷺ، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۹۹، ح ۲۱.

۴. عشق برتر، ص ۸۵. (المقنعة، ج ۱، ص ۴۸۵ / بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۲۴)

۵. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۶، ح ۳۴۴۸.

۶. همان، ح ۳۴۴۹.

در مجموع نتیجه می‌گیریم؛ دوستی کردن و دشمنی کردن بر محور حب و بغض حضرت رسول ﷺ و اهل بیت ایشان ، "حب و بغض فی الله" به شمار می‌آید. به عبارت دیگر؛ دوستی و دشمنی نسبت به محبوبین خدای تعالی، به دوستی و دشمنی نسبت به خدا برمی‌گردد و دوستی و دشمنی حضرتش جلّ جلاله را در پی دارد.

محبت محبوبین خدای تعالی

رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند را دوست بدارید به جهت آنچه از نعمتهای خویش به شما می‌دهد، و مرا به جهت دوستی خدای عزوجل دوست بدارید، و اهل بیتم  را به خاطر دوستی من دوست بدارید»^۱.

یکی از بزرگترین نعمتهایی که حضرت حق تعالی به مخلوقات و بندگان خود ارزانی داشته است، "نعمت وجود" می‌باشد؛ نعمتی که از صدقه سری حضرت رسول اکرم ﷺ و اهل بیت طاهرین ایشان  روزی ما گردیده است.

«خداوند می‌فرماید: «ای فرشتگان من!، و ای ساکنان آسمانهایم!؛ به راستیکه من نیافریدم آسمان بنا شده، و نه زمین گسترده، و نه ماه تابان، و نه مه‌درخشان، و نه فلک چرخان، و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را؛ مگر به خاطر محبت این پنج تن، اینان که در زیر کساء می‌باشند». پس، جبرئیل امین  عرض کرد: «پروردگارا!، چه کسانی در زیر کساء می‌باشند؟». خدای عزوجل فرمودند: «آنان اهل بیت پیغمبر ﷺ و معدن

۱. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۴، ح ۲۸؛ و همچنین: کمالی دزفولی، سید علی «عترت ثقل کبیر» تهران: انتشارات أسوه، دوم، ۱۳۷۶ / صفحه ۲۰۶.

رسالتند؛ آنان فاطمه علیها السلام، پدرش علیه السلام، شوهرش علیه السلام و دو فرزندش علیهما السلام می باشند».^۱

آنان کسانی هستند که؛ «دوست داشتنشان، دوست داشتن خدا و دشمن داشتنشان، دشمن داشتن خداست؛ محبت به آنها، محبت به خدا و کینه توزی با آنها، کینه توزی با خداست»^۲. زیرا؛ آن گرامیان علیهم السلام، «التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۳ به معنای؛ تاملان^۴ در محبت خدا (دوست داشتن یا دوستداری خدا) هستند.

محبت آن گرامیان علیهم السلام، اساس اسلام است و برترین عبادات به شمار می آید. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ؛ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۵؛ «هر چیزی پایه و اساسی دارد؛ و اساس اسلام، محبت ما اهل بیت علیهم السلام است».

و در جائی دیگر می فرمایند: «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ»^۶؛ «بالا تر از هر عبادتی، عبادتی است؛ و محبت ما اهل بیت علیهم السلام برترین عبادات است».

۱. کلیات مفاتیح الجنان، ص ۱۱۳۱، فرازهایی از "حدیث شریف کساء".

۲. اشاره به فرازهایی از "زیارت جامعه کبیره"، مفاتیح نوین، ص ۶۳۳.

۳. مفاتیح نوین، ص ۶۳۰، فرازی از "زیارت جامعه کبیره".

۴. "راغب اصفهانی" می گوید: «تمام الشئ انتهائهُ إلی حدٍّ لا یحتاجُ إلی شئ خارج عنه»؛ «تمام شدن یک چیز، بدین معناست که؛ به جایی برسد که همه اجزای آن، بدان ملحق شود و احتیاج به چیزی دیگر نداشته باشد» (المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۳).

۵. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۰، ح ۱۵۲۹.

۶. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۱، ح ۴۸.

علاوه بر این؛ محبت آنان ایمان، و بغض آنان کفر و نفاق است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «هیچ بنده ای ایمان نمی آورد تا اینکه؛ من نزد او از خودش محبوبتر باشم، و به عترت من از عترت و بستگان خودش بیشتر محبت داشته باشد، و خاندان مرا از خاندان خودش بیشتر دوست بدارد، و ذات من نزد او از ذات خودش محبوبتر باشد»^۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «هیچ کس تو را دوست نمی دارد مگر آنکه، دارای ایمان باشد؛ و هیچ کس تو را دشمن نمی دارد مگر آنکه، دارای نفاق است»^۲.

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: «دوست داشتن ما ایمان است و دشمنی با ما کفر»^۳.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: «خوشا به حال کسی که محبت ما اهل بیت علیهم السلام در قلب او رسوخ داشته باشد، ایمان در قلب چنین کسی ثابت تر از کوه اُحد در مکانش خواهد بود؛ و هر کس که دوستی ما در قلب او جای نگیرد، ایمان در قلب او مانند ذوب شدن نمک در آب، ذوب می شود»^۴.

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «آنکه خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از همه دوست تر دارد، شیرینی ایمان را چشیده است»^۵.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۳ و ۱۴، ح ۲۷.

۲. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۳.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴۸۷.

۴. اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۵۱۵.

۵. نهج الفصاحه، ص ۸۱، ح ۵۱۲.

و امام صادق علیه السلام می فرمایند: «دوستان ما سه گروهند؛ گروهی که ما را در ظاهر دوست دارند ولی در باطن دوستان ندارند، و گروهی که ما را در باطن دوست دارند ولی در ظاهر اظهار دوستی نمی کنند، و گروهی که هم در ظاهر دوست دارند و هم در باطن. و اینان دوستان درجه یک ما هستند، اینان آب زلال و گوارا نوشیدند و به تأویل قرآن پی بردند. آنان از نظر تعداد کم هستند ولی به منزلت و اهمیت نزد خدا، بزرگ باشند.

دوستان ما که هم در نهان ما را دوست دارند و هم در عیان، ویژگیهایی دارند که به وسیله آنها شناسایی می شوند؛ آنها یکتاپرستی را به خوبی فهمیده اند (عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ) و به دانش یکتاپرستی به طور کامل دست یافته اند و پس از آن به ذات و صفات او ایمان دارند، سپس حدود ایمان، حقایق، شروط و تأویل آن را بدست آورده اند.^۱

پس؛ بدین خاطر است که، خداوند متعال به اهل معرفت، که همان؛ بندگان با ایمان و اهل عمل صالح اند، بشارت می دهند: «اجر رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چیزی جز مودّت نسبت به نزدیکان آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم نیست». زیرا؛ «معنای اجر وقتی تمام می شود که درخواست کننده آن، کاری کرده باشد و سودی به مردم رسانده باشد تا درازاء آن، مزد طلب کند. لذا؛ درخواست اجر از مردم با ایمان است»^۲. «مودّت ذوی القربی، دخیل در ایمان است و معنی این است که توقّع از شما، ایمان شماست؛ و مودّت ذوی القربی محقق ایمان است»^۳.

۱. تحف العقول، ص ۵۸۷ و ۵۸۹.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۶۱.

۳. اطبیب البیان، ج ۱۱، ص ۴۸۱.

رسالت رسول اکرم ﷺ؛ معرفتی جانشینان بعد از خود و ابلاغ امامت، ولایت و سرپرستی ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. ولایتی که پذیرش آن، یکی از واجبات دین مبین اسلام به شمار می رود و بدون آن، هیچ عملی از اعمال عبادی بندگان، مورد قبول درگاه حق تعالی واقع نمی گردد.

حال؛ آجر رسالت رسول الله ﷺ، مودّت نسبت به اهل بیت ایشان - ائمه اطهار علیهم السلام - می باشد و این امر خطیر، فقط برای مؤمن ولایتمدار که به معرفت حقیقی دست یافته و قلبش به ایمان آزموده شده است، سهل و آسان می باشد. زیرا؛ او قلباً تسلیم اوامر و نواهی مولای خود می باشد، و با میل و رغبت درونی، سر تسلیم در برابر خواسته های معبود خود، فرود می آورد. و بهترین نوع بندگی وی را با امتثال امرش، که همان؛ سر تسلیم فرود آوردن، خضوع و خشوع در برابر ائمه اطهار علیهم السلام و اطاعت محض از اوامر و نواهی ایشان باشد، محقق می سازد.

و بدین علت است که؛ خداوند متعال، به بندگان ولایتمدار خود بشارت می دهد و می فرماید: «هر کس نسبت به اهل بیت علیهم السلام مودّت داشته باشد، ما نیز بر آن مودّت می افزائیم. زیرا؛ این مودّت فی القربى، پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم السلام را در پی دارد و دارای پاداش بسیار است، که یکی از آنها؛ آمرزش گناهان می باشد. و خداوند نیز آمرزنده و سپاسگزار است».

امام باقر علیهم السلام به "ابو خالد کابلی" فرمودند: «قسم به خدا!، ای ابو خالد!؛ تا وقتی خداوند، دل بنده ای را پاک نکند، ما را دوست نخواهد داشت و ولایت ما را نمی پذیرد. و تا تسلیم ما نشود و نسبت به ما حالت "سِلْم" نداشته باشد، خداوند دلش را پاک نمی کند. پس اگر نسبت به ما سِلْم بود، خدا او

را از حساب سخت حفظ خواهد کرد و از ترس و وحشت بسیار بزرگ در روز قیامت، در آمانش می‌دارد^۱.

مودّت برخاسته از محبت

لفظ "مودّت" در فرهنگ عربی به معنای "محبت" می‌باشد.

"این فارس"، لغت شناس بزرگ عرب، می‌گوید: «این لفظ، حاکی از محبت است»^۲؛ ولی، تفاوتی میان معانی آن دو وجود دارد.

محبت؛ دوستی و علاقه‌ای است که با ارتباط قلبی تنها تحقق می‌یابد، و یک امر نهفته قلبی می‌باشد. «ما نسبت به چیزهای بسیاری احساس دوست داشتن و میل می‌کنیم، در حالیکه اطرافیان و نزدیکان ما نمی‌توانند بفهمند؛ زیرا، در قلب مخفی است»^۳.

اما، مودّت؛ آشکار کردن محبت قلبی می‌باشد. «آن ارتباط و دوستی است که به طوری شدّت می‌یابد که، از مقام قلب می‌گذرد و در تمام رفتارها، اعمال و اقوال ظهور می‌یابد؛ و به دوست داشتنی که آثار عملی و خارجی دارد، اطلاق می‌شود.

کوتاه سخن اینکه؛ مودّت بدون ابراز و اظهار، تحقق نمی‌یابد و هر عملی که بر اساس محبت از شخص ظاهر و صادر گردد، مودّت را محقق می‌نماید. به طور کلی، زمانیکه محبت؛ عمیق، ژرف و شدید باشد، خود به خود

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۵۱۱.

۲. معجم مقاییس اللغة، ص ۱۰۴۰.

۳. لاجیه، تقی «سلسله مباحث تا چشمه زلال غدیر» اصفهان: دار القرآن الکریم اصفهان، ۱۳۸۵ / صفحه ۵.

ظهوراتی را به همراه دارد. برای نمونه؛ می‌توان تصوّر کرد، درخت ریشه‌داری که از برگ و بار پُرمی‌شود و برشاخه‌هایش گُل‌های رنگارنگ می‌نشینند. دوستی شدید نیز به مودّت تبدیل می‌شود، و بعضی از آثار آن در زبان، و برخی در اعضا و جوارح دیگرانسان آشکار می‌گردد؛ و همان‌طور که نمی‌توان درخت را از بروز دادن گُل‌هایش منع کرد، نمی‌توان مانع از اظهار صاحب محبت شد؛ و همان‌طور که درخت هر چه بیشتر رشد کند و پرورش یابد، گُل‌ها و شکوفه‌هایش فزون‌تر می‌گردد؛ هر چه محبت و دوستی بیشتر گردد، آثار و نشانه‌های آن بیشتر می‌شود.^۱

از این روست که؛ خداوند متعال، "مودّت فی القربى" را پاداش رسالت رسول ﷺ قرار دادند، نه محبت را؛ و فرمودند: «ذَلِكَ الَّذِي يُبَسِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛^۲ «این همان چیزی است که خداوند، بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد. بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز، دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

«شاید مقصود از "غفور" و "شکور" در اینجا؛ راجع به "مودّت ذوی القربى"

۱. اجالیان، مهدی «تمتای ابرار» قم: مؤسسه فرهنگی صاحب‌الامر عجل‌الله فرجه، دوم، ۱۳۸۸ / صفحه ۶۵ و ۶۶.

۲. الشوری (۴۲): ۲۳.

باشد، که دوستی آنها سبب آمرزش گناهان می‌گردد و خداوند با دوستان آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، معاملهٔ سپاسگزاری می‌نماید»^۱.

«در بعضی از تفاسیر، از "ابن عباس" نقل شده؛ که منظور از "اقتراف حسنه"، "مودت آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ" می‌باشد»^۲.

از امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام نیز روایت شده است که فرمودند: «اِقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۳؛ «منظور از بدست آوردن حسنه، مودت ما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است».

و اما در معنای "قربی"؛ «بزرگان ادب بر این مطلب تصریح کرده‌اند که لفظ «قُربی»، مصدری است بروزن «بُشری» و «زُلُفی» به معنی؛ "قربت" یعنی "خویشاوندی"»^۴.

روایات وارد شده از عامّه و خاصّه، بیانگر این مطلب است که منظور از "ذَوِی الْقُرْبَى"؛ "اهل بیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ" یعنی "اَئِمَّةُ اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام" می‌باشند.

"جلال الدّین سیوطی" از بزرگان، محدّثان و مفسران عامّه (سَنّی مذهب) در تفسیر "الدّر المنثور" از قول "ابن عباس" می‌نویسد: «هنگامیکه این آیه بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد، [اصحاب] عرض کردند: «ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ!، نزدیکان شما که مودت آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟».

۱. مخزن العرفان، ج ۱۱، ص ۳۶۹.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴؛ و همچنین: ینابیع المودّة، ج ۱، باب ۳۹، ص ۱۴۰.

۳. همان.

۴. زمخشری، محمود بن عمر «الکشف» بیروت: دار الکتاب العربی، اول، ۱۴۲۷ هـ.

/ جلد ۴، صفحه ۱۶۷؛ و همچنین: سُبْحانی تبریزی، جعفر «کاشفیه پیرامون ولایت» قم: مؤسسه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، اول، ۱۳۸۴ / صفحه ۷۱.

حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام و دو فرزند ایشان (امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام)»^۱.

و حضرت رسول اکرم ﷺ، در "حدیث شریف کساء" می فرمایند: «بدروستی که اینها^۲، اهل بیت من و خواص من می باشند؛ گوشت ایشان، گوشت من و خونشان، خون من است. اذیت می نماید مرا، آنچه اذیت می کند آنها را؛ و غمگین می کند مرا، آنچه غمگین می کند آنها را. من ظرفم [در جنگم] با هر که ظرفست [در جنگ است] با آنها؛ و صلحم با هر که صلح است با آنها؛ و دشمنم با هر که دشمنست با آنها؛ و دوستم با هر که دوستی کند با آنها. آنها از من و من از آنهایم»^۳.

"عبد الله عجلان" از امام باقر علیه السلام، درباره آیه مورد بحث، روایت کرده که فرمودند: «ایشان، ائمه اطهار علیهم السلام هستند»^۴.

"امام شافعی" - امام محمد بن ادریس شافعی - (م ۲۰۴ هـ. ق)، یکی از پیشوایان چهار مذهب معروف تسنن، سروده است:

«يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمَحْصَبِ مِنْ مَنِيَّ وَاهْتَفَّ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَالنَّاهِضِ
سَحَرًا إِذَا فَاصَّ الْحَجِيجُ إِلَيَّ مِنْي فَيْضًا كَمَا تُظَمُّ الْفَرَاتُ الْفَائِضُ
إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ! فَلَيْشَهِدِ الثَّقَلَانِ أَنْتِي رَافِضِي!!
ای سواری که عازم حج هستی!، در آنجا که در نزدیکی "منی"، ریگ

۱. السيوطي، جلال الدين «الدر المنثور في التفسير بالمأثور» نجيب، نجلدت، بيروت: دار احياء التراث العربي، أول، ۱۴۲۱ هـ. / جلد ۷، صفحه ۳۰۰.

۲. خانم فاطمه زهرا علیه السلام، آقا امير المؤمنين علیه السلام، آقا امام حسن علیه السلام و آقا امام حسين علیه السلام.

۳. مفاتيح الجنان، ص ۱۱۳۱، فرازهایی از "حدیث شریف کساء".

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۱۰۸۸.

برای "زَمی جَمَرات" جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست؛ و فریاد بزن، به تمام کسانی که در "مسجد خیف" مشغول عبادتند، و یا در حال حرکت می‌باشند.

فریاد بزن!، به هنگام سحرگاه، که حاجیان از "مَشْعَر" به سوی "مِنی" کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین "مِنی" می‌شوند.

آری، فریاد بزن و بگو: اگر محبت آلِ مُحَمَّد ﷺ رَفَض و تَرک است؛ همه جَنِّ و انس شهادت دهند، که من رافِضیم!!^۱.

"فخر رازی" می‌گوید: «أَلْ مُحَمَّد ﷺ هُمُ الَّذِينَ يُوَوِّلُ أَمْرَهُمْ إِلَيْهِ فَكُلُّ مَنْ كَانَ أَمْرُهُمْ إِلَيْهِ أَشَدَّ وَأَكْمَلَ كَانُوا هُمُ الْأَلَّ، وَلَا شَكَّ أَنَّ فَاطِمَةَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَانَ التَّعَلُّقُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَشَدَّ التَّعَلُّقَاتِ وَهَذَا كَالْمَعْلُومِ بِالتَّقْلِ الْمَتَوَاتِرِ فَوَجِبَ أَنْ يَكُونُوا هُمُ الْأَلَّ»^۲؛ «آلِ مُحَمَّد ﷺ، کسانی هستند که بازگشتِ امرشان به اوست. کسانی که ارتباطشان محکم تر و کامل تر باشد، "آل" محسوب می‌شوند. و شک نیست که؛ فاطمه علیها السلام، علی علیها السلام، حسن علیها السلام و حسین علیها السلام محکم‌ترین پیوند را با رسول خدا ﷺ داشتند و لازم است که آنها را "آلِ پیامبر ﷺ" بدانیم».

مودّتِ اهل بیت پیامبر ﷺ؛ از مسلّمات و ضروریات دین مبین اسلام می‌باشد، که از طرف خداوند متعال بر هر مرد و زن مسلمانی واجب گردیده، و ثواب و عقاب الهی را در پی دارد. نه تنها روایات وارد شده از مفسّران شیعه

۱. ینابیع المودّة، ج ۳، باب ۶۲، ص ۴۱۴.

۲. فخر الدّین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر «مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)» بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوّم، ۱۴۲۰ هـ / جلد ۲۷، صفحه ۵۹۵؛ و همچنین: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

(خاصّه)، بیانگر این مطلب مهم است؛ بلکه، مفسران عامّه نیز، بر این باورند و آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۱ را دلیل بر "وجوب مودّت اهل بیت (علیهم السلام)" می‌دانند.

"فخر رازی" که در نزد عامّه دارای اعتبار خاصی است، در تفسیر "مفاتیح الغیب" خود؛ با سه دلیل به وجوب مودّت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استدلال می‌کند و می‌نویسد: «این آیه بر وجوب و دوستی آل رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت دارد»^۲.

"ثعلبی" یکی دیگر از مفسران سنی مذهب می‌گوید: «محبت و مودّت اهل بیت (علیهم السلام)، از اصول دین و ارکان اسلام است و خلاف آن، کفر و منشأ خروج از اسلام می‌باشد»^۳.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: «جبرئیل (علیه السلام) از نزد خداوند با ورقه‌ای سبز، بر من نازل شد؛ که در آن، با سفید نوشته شده بود: «بدرستیکه من، محبت علی فرزند ابیطالب (علیه السلام) را بر خلقم واجب کردم؛ پس تو، آن را از طرف من به آنها ابلاغ کن!»^۴.

وامیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «بر شما باد، محبت دودمان پیامبرتان (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ که این، حق خدا بر گردن شماست»^۵.

۱. الشوری (۴۲): ۲۳.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۵۹۴-۵۹۶.

۳. تمّنای ابرار، ص ۶۳ و ۶۴.

۴. کلیات احادیث قدسی، ص ۵۷۶.

۵. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۰۷، ح ۶۰۹۸.

رسول الله ﷺ نیز می فرمایند: «مودّت اهل بیت من ﷺ بر هر مرد و زن با ایمان، فرض و واجب است»^۱.

و "شیخ شمس الدّین ابن العربی" سروده است:

«رَأَيْتُ وَلَائِي آلَ طَه فَرِيضَةً عَلَي رَغَمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَى
فَمَا ظَلَبَ الْمَبْثُوثُ أَجْرًا عَلَي الْهُدَى بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

من دوستی اولاد طه را واجب می دانم، برخلاف گمان گروهی که از آنان دورند؛ دوستی آنان مایه نزدیکی به خداست.

پیامبر برانگیخته خدا ﷺ، برای کار خود اجر و پاداشی نخواست، جز «مودّت در قربی»^۲.

"شافعی" نیز، چنین سروده:

«يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدَرِ أَنْكُمْ هَلَنْكُمْ لَأَمِّ صَلَاةٍ يُطَلِّ!

ای خاندان پیامبر خدا ﷺ!، حُب شما فریضه ای است خدایی، که خداوند در قرآن آورده است.

برای افتخار بزرگ شما، همین بس که؛ هر کس (در نماز) بر شما صلوات و درود نفرستد، نمازش درست نیست و نماز ندارد»^۳.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۱۵، ح ۱.

۲. کاوشهایی پیرامون ولایت، ص ۶۹.

۳. عترة ثقل کبیر، ص ۳۵۹؛ شناخت امام علیّ، ص ۴۶۷؛ و همچنین: هاشمی شافعی، محمّد طاهر «مناقب اهل بیت ﷺ از دیدگاه اهل سنت» مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۷۸ / صفحه ۸۲.

"حاکم حسانی" که از مفسران و محدثان معروف تستن می باشد، در کتاب "شواهد التنزیل" از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل می نماید، که ایشان فرمودند: «خداوند، انبیاء ﷺ را از درختان مختلفی آفرید؛ ولی من و علی ﷺ را از درخت واحدی. من اصل آنم، و علی ﷺ شاخه آن، فاطمه ﷺ موجب باروری آن است، و حسن ﷺ و حسین ﷺ میوه های آن، و شیعیان ما برگهای آنند. اگر کسی، خدا را در میان صفا و مروه، هزار سال و سیس هزار سال و از آن پس هزار سال عبادت کند تا همچون مشک کهنه شود؛ اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را به صورت، در آتش می افکند»^۱.

حال، روایاتی از شیعیان و سنی مذهبان را از مدّ نظر می گذرانیم که؛ به ثواب محبت و مودّت فی القربی و همچنین، عقاب بغض و دشمنی کردن با اهل بیت ﷺ اشاره دارند.

امام باقر ﷺ فرمودند: «وَاللّٰهُ لَوْ اَخْبَتْنَا حَجْرًا، حَسَرَهُ اللّٰهُ مَعَنَا. وَهَلِ الدِّينُ اِلَّا الْحُبُّ؟!»^۲؛ «به خدا سوگند، اگر سنگی هم ما را دوست بدارد، خدا او را با ما محشور می کند. و آیا (حقیقت) دین، جز محبت چیز دیگری هم هست؟!».

رسول الله ﷺ فرمودند: «ای علی ﷺ!، تو وصی من هستی؛ جنگ با تو، جنگ با من است؛ و سلّم و سازش با تو، سلّم و سازش با من باشد. تو امام، و پدر ائمه یازده گانه ای ﷺ که آنها همه، پاک و پاکیزه و معصومند؛ و از ایشان است مهدی ﷺ، که زمین را از عدل و داد پُر خواهد کرد. پس، وای بر دشمنان کینه توز آنها!».

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۵، ح ۵۷.

ای علی علیه السلام!، اگر مردی تو را و فرزندان را به خاطر خدا دوست دارد؛ خداوند، او را با تو و فرزندان محشور فرماید و شما (تو، فرزندان و دوستان) با من در درجاتِ عالیّه بهشت خواهید بود؛ و تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی (دوستان را به بهشت داخل کنی و دشمنان را به آتش)»^۱.

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: «هیچ بنده‌ای از مرد و زن نیست که بمیرد، در حالیکه به قدر سنگینی دانه خردل از محبت علی بن ابیطالب علیه السلام در دلش باشد، مگر اینکه؛ خداوند عزوجل، او را به بهشت داخل می‌کند»^۲.

"زمخشری" در "تفسیر کشاف" از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: «مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ شَهِيداً؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ تَائِباً؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ مُؤِماً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم زُرِفَ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزِفُ الْعُرْسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فَتُحِلَّ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَرَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ عَلَيَّ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: أَيْسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مَاتَ كَافِراً؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم لَمْ

۱. ينابيع المودة، ج ۱، باب ۱۶، ص ۹۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶ و ۲۴۷، ح ۲.

يُشَمُّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ؛^۱ «آگاه باشید!، هر کس با محبت آل محمد ﷺ بمیرد؛ شهید از دنیا رفته است، بخشوده است، با توبه از دنیا رفته است، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است، فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد و سپس مُنْکِر و نُکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند، او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنان که عروس به خانه داماد، در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد و بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته است.

آگاه باشید!، هر کس با عداوت و بُغض آل محمد ﷺ از دنیا رود؛ روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده: مایوس از رحمت خدا، کافرا از دنیا رفته است و بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد».

حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمودند: «خداوند به هر که مهرورزی و دوستی پیشوایان در خاندان مرا نصیبش کرد، بی گمان خیر دنیا و آخرت به او رسیده است. پس، هیچ کس تردید نکند که او در بهشت است؛ زیرا، در دوستی با خاندان من بیست خصلت هست، که ده خصلت از آنها در دنیا و ده خصلتش در سرای واپسین است.

اما خصلتهایی که در دنیا است: پارسایی، تشنه کردار نیک بودن، پرهیزکاری در دین، مُشتاق عبادت خدا بودن، توبه پیش از مرگ، شادمانی در شب زنده داری، نوامیدی از آنچه در دست مردم است، نگاهداری و پایبندی به امر و نهی خدای شکوهمند، کینه دنیا و گشاده دستی.

اما خصلتهایی که در سرای واپسین است: دفتر حساب کرداری برای

او گشوده نشود، ترازوی کرداری برای او برپا نشود، نامه کردارش را به دست راستش دهند، فرمان بیزاری و برکناری از آتش دوزخ را برای او نویسند، رُخسارش سپید گردد، از جامه‌های بهشتی بر او پوشانند، درباره صد نفر از خاندانش شفاعتش پذیرفته آید، خدای گرامی و بزرگ رحمتگرانه بر او نگردد، از تاج‌های بهشتی بر سرش نهند و بدون حساب به بهشت درآید. پس خوشا، بر مهرورزان بر خاندان من!^۱.

بله!، خوشا بر مهرورزان بر خاندان رسول ﷺ!

در ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام می خوانیم:

«نیک بخت شد، هر که شما را دوست دارد؛ و به هلاکت رسید، هر که شما را دشمن داشت»^۲.

«به وسیله دوستی شما (ائمه اطهار علیهم السلام)؛ خداوند به ما یاد داد دستورات دینمان را، و اصلاح کرد آنچه را که از دنیای ما تباه گشته بود. و به وسیله شما؛ کلمه (توحید و معارف دین) کامل شد، و نعمت بزرگ گشت.

به وسیله موالات شما، پذیرفته گردد فرمانبرداری واجب؛ و (تنها) دوستی شماست که بر خلق لازم و فرض است»^۳.

«و همچنین؛ آنچه را خداوند، از دوستی شما برای ما مخصوص داشته، همه اینها؛ موجب پاکی اخلاق ما، و پاک شدن خود ما، و ترکیه ما و کفاره گناهان ما باشد»^۴.

۱. الخصال، ج ۲، ص ۷۷۵، ح ۱۱۲۴.

۲. مفاتیح نوین، ص ۶۳۳، فرازی از "زیارت جامعه کبیره".

۳. همان، ص ۶۳۹.

۴. همان، ص ۶۳۴.

«هر که شما را دوست دارد، خدای را دوست داشته؛ و هر که شما را دشمن دارد، خدای را دشمن داشته»^۱.

و در "دعای ندبه" به خداوند متعال عرض می‌نمائیم: «تا اینکه رساندی کار را بدستِ حبیبِ خود و برگزیده ات، حضرت محمد ﷺ؛ و او چنان بود که او را برگزیدی بزرگ آفریدگانت، و برگزیده برگزیدگانت، و برترین انتخاب شدگانت، و گرمی ترین معتمدین تو بود؛ و او را بر پیمبرانت ﷺ مقدم داشتی، و به سوی جن و انس از بندگانت مبعوث فرمودی، و مشرقها و مغربهای عالم را زیر پایش گذاردی، و بُراق را مُسَخَّرِ او گرداندی و به آسمانِ خود او را بالا بردی و علم گذشته و آینده را تا هنگام پایانِ آفرینش به او سپردی. آنگاه؛ او را به وسیله ترس و رعب (دردل دشمنش) یاری کردی، و گرداگردش جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و فرشتگانِ نشاندارت را واداشتی، و به او وعده دادی که دینش را بر همه دینها پیروز گردانی اگر چه مشرکان نپسندند.

و قرار دادی برای او ﷺ و خاندانش علیه السلام، نخستین خانه‌ای را که برای مردم بنا شد که مگه است و مایه برکت و موجب راهنمایی جهانیان است و در آن نشانه‌های آشکاری است؛ چون مقام ابراهیم، و هر که در آن درآید ایمن است. و فرمودی: «جز این نیست که خدا اراده فرموده تا دور کند از شما خاندانِ علی علیه السلام پلیدی را و به خوبی شما را پاک گرداند»^۲؛ آنگاه، مزد محمد ﷺ را در کتابِ خود دوستی و مودتِ ایشان [اهل بیت علیهم السلام] قرار دادی و فرمودی: «بگو من از شما برای رسالت مزدی نخواهم جز، دوستی

۱. همان، ص ۶۴۰.

۲. الأحزاب (۳۳): ۳۳.

خویشانم»^۱، و فرمودی: «آنچه مزد از شما خواستم آن هم به سود شماست»^۲ و فرمودی: «من از شما برای رسالت مزدی نخواهم، مگر کسی که بخواهد به سوی پروردگار خویش راهی پیش گیرد»^۳؛ و اینها [اهل بیت علیهم السلام] بودند آن راه به سوی تو و طریقه سلوک به سوی خشنودیت»^۴.

پس؛ مودّت ائمه اطهار علیهم السلام امری است واجب، که موجب رستگاری و سعادت هر فرد با ایمانی می‌گردد. زیرا؛ تنها یک شخص مؤمن می‌تواند، با پذیرش ولایت الهیه ائمه اطهار علیهم السلام که ثمره مودّت ایشان می‌باشد، بندگی خود را به اثبات برساند و موجبات خشنودی معبود خویش را فراهم آورد؛ و بدین وسیله، مُقَرَّبِ درگاه یگانه محبوب گردد.

در مجموع نتیجه می‌گیریم؛ مَحَبَّت، ارتباطی است قلبی بین مُحِب و مَحْبُوب، که از معرفت مُحِب نسبت به محبوب حاصل می‌گردد؛ و به میزان شدّت معرفت، مَحَبَّت نیز افزایش می‌یابد و به تَبَعِ آن، پیروی و اطاعتِ مَحِب از محبوب بیشتر می‌گردد.

افراد با ایمانی که به معرفت حقیقی پروردگار دست یافته‌اند، قلب خود را مالا مالِ مَحَبَّت الهی می‌یابند؛ و بیشترین و بالاترین مَحَبَّتِ خویش را به یگانه معبود، اختصاص می‌دهند. تنها او را شایسته پرستش می‌دانند، و تنها از او پیروی می‌نمایند. و از آنجائیکه مَحِب حقیقی، همه متعلقات محبوب را دوست دارد و به آنها مَحَبَّت می‌ورزد؛ مؤمنین ولایتمدار نیز، حضرت

۱. الشوری (۴۲): ۲۳.

۲. سبأ (۳۴): ۴۷.

۳. الفرقان (۲۵): ۵۷.

۴. مفتاح نوین، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، فراهایی از "دعای ندبه".

رسول اکرم ﷺ و خاندان طاهرینش علیهم السلام را به خاطر محبوب حقیقی دوست دارند. علاوه بر این؛ آن گرامیان علیهم السلام را شایسته محبت یافته اند و به آنها و دوستداران آنها، محبت می ورزند. زیرا؛ آن سرورانِ کُلِّ عالم امکان، عارف ترین اشخاص به مقام منیع الهی، مظهر تأم اسماء و صفات حضرتش جلّ جلاله، محبوبین بالذات او و بهانه های آفرینش می باشند؛ و بیشترین محبت و اطاعت را نسبت به خداوند جهانیان دارند، به طوریکه؛ در راه خشنودی و وصالِ آن یگانه، متحمل رنجهای فراوان گشته، همه چیز خود را عاشقانه در طَبَقِ اخلاص گذاشته و فدای محبوب حقیقی نمودند. لذا؛ خداوند، محبت و مودّت آن گرامیان علیهم السلام را بر بندگان خود واجب نمود؛ و آن را مایه خشنودی و جلب رضایت حضرتش جلّ جلاله، مُهر قبولی اعمال و معیار ایمان تک تک بندگان خود قرار داد.

خدای تعالی؛ محبت به حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام و محبت نسبت به دوستداران آنها را، محبت به خود می داند؛ و اطاعت از آنها را، اطاعت از خود. به همین دلیل؛ مودّت اهل بیت پیامبر ﷺ - که همان، نشان دادن محبت قلبی به اعضاء و جوارح است - را به عنوان پاداشِ رسالتِ رسول ﷺ از بندگانِ مؤمن خود، طلب کرد؛ زیرا، تنها با مودّت فی القربی می توانند ولایت مدار بودن و نهایت بندگی خود را به اثبات برسانند و از منافع بسیار دُنوی و ثوابهای سرشار اُخروی بهره مند گردند.

فصل پنجم:

سیری در دریای معرفت،
بر کشتی ولایت و در وادی محبت

حضرت رسول اکرم محمد مصطفی ﷺ فرمودند: «مَعْرِفَةُ آلِ مُحَمَّدٍ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ، وَحُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ، وَالْوِلَايَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ»؛ «معرفت آل محمد ﷺ رهایی بخش از آتش (دوزخ) است، و حُب آل محمد ﷺ پروانه عبور از صراط است، و ولایت آل محمد ﷺ سبب ایمنی از عذاب است».

در این فصل، به رابطه بین معرفت و محبت آل محمد ﷺ و تأثیر آن بر پذیرش ولایت الهیه آن سروران کل عالم امکان پرداخته می شود. همچنین؛ گفته می شود که محبت و پذیرش ولایت آل محمد ﷺ، بدون داشتن بغض و بیزاری جستن از دشمنان آن گرامیان ﷺ تحقق نمی پذیرد.

رابطه متقابل معرفت، محبت و تأثیر آن بر پذیرش ولایت

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «الْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ»؛ «محبت، فرع و شاخه شناخت است».

۱. ینابیع المودة، ج ۱، باب ۳، ص ۲۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۲، ح ۲۲.

ایشان در جائی دیگر فرمودند: «اگر نور معرفت بر دل بتابد، نسیم محبت می‌وزد»^۱.

دل، یکدانه گوهری است ربّانی که جایگاه محبتِ محبوبترین محبوبها - معبود سرمدی، الله جلّ جلاله - و پس از ایشان؛ جایگاه محبتِ محبوبین خدای تعالی - حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام - و دوستان آن حضرات علیهم السلام می‌باشد.

دل‌های مؤمنین دل‌باخته که به معرفت حقیقی دست یافته‌اند، در همه حال به عشق سرپرستان حقیقی خود - خدای متّان، حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام - می‌تپند، و با نسیم محبت آن گرامیان علیهم السلام حیات می‌یابند؛ و هر چه معرفت آنها در مراتب بیشتری از شناخت قرار داشته باشد، از حیات بیشتری برخوردارند و زنده تر و شاداب تر می‌باشند. همین تپش زندگی تازه قلوب مؤمنین که حاصل معرفت آنهاست، شیفتگی و دل‌باختگی آنها را نسبت به محبوبین حقیقی در پی دارد؛ و باعث پیروی و تبعیت بی‌چون و چرای آنها از سرپرستان حقیقی‌شان می‌گردد. همچنین؛ موجب می‌شود که مؤمنین، پیوسته و در همه حال بندگی ولایت‌مدارانه را اختیار نمایند تا اعمال عبادی آنها با مهر ولایت و محبت ائمه اطهار علیهم السلام به تأیید الهی برسد و سعادت‌مند گردند.

بله!، محبت حاصل معرفت می‌باشد؛ و هر چه معرفتِ مُحَبِّ نسبت به محبوب بیشتر باشد، به همان اندازه محبت او شدیدتر است.

پس؛ معلوم می‌شود که بین محبت و معرفت، ارتباطی تنگاتنگ وجود

۱. جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» مصطفوی، حسن؛ تهران: انتشارات قلم، اول، ۱۳۶۳ / باب اول، صفحه ۴.

دارد. شدّت محبّت نیز، بستگی به شدّت معرفت دارد. و هر چه محبّت، دل‌باختگی و ارتباط قلبی بیشتر باشد، بالتّبع تبعیت و پیروی عملی از محبوب بیشتر می‌گردد.

در نتیجه؛ معرفت، محبّت می‌آورد و محبّت نیز اطاعت و تبعیت را به همراه دارد.

تَوَلّی و تَبَرّی؛ در پرتو معرفت، محبّت و پذیرش ولایت

«تَوَلّی» یعنی؛ اعتقاد داشتن به امامت و ولایت اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، که رکن اصیل دیانت است. تحقّق آن، بر حسب استفاده از روایات فراوان، مشروط به یک امر بسیار عظیم و خطیری می‌باشد و آن؛ مسأله «تَبَرّی» است.

«تَبَرّی» یعنی؛ اعتقاد داشتن به ضلالت و گمراهی مخالفین اهل بیت علیهم السلام. در دل، با آنها دشمن و مُبغض بودن؛ در گفتار، اظهار تنفّر و انزجار نمودن از آنها؛ و در عمل، از راه و رسم و آیین و مذهبشان دوری و بیزاری جستن.

بدون «تَبَرّی»، «تَوَلّی» محقّق نخواهد شد؛ و بدون «تَوَلّی» هم، چنانکه مبین و واضح گردید، تدیّنی به وجود نخواهد آمد!^۱.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «کَمَالُ الدِّینِ وَ لَا یُثَنَّا وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا»؛ «کمال دین، ولایت ما و بیزاری از دشمن ماست».

عارف روشن بینی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده است؛ و او نیز، با پذیرش ولایت الهیة ائمه اطهار علیهم السلام دین خود را به کمال رسانده و خداوند

۱. ضیاء آبادی، سید محمّد «در جستجوی علم دین» تهران: نیک معارف، سوّم، ۱۳۸۴

/ صفحه ۱۴۹.

۲. بحار الاثوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۹.

متعال را با اخلاص کامل در دین پرستش می‌کند؛ هرگز نمی‌تواند با دشمنان خدا، رسول خدا ﷺ و اهل بیت رسول خدا ﷺ طرح دوستی بریزد. چنین شخصی در ادعای محبت خود به خدا، حضرت رسول ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام صادق است؛ و در دل، تنها محبت آن گرامیان و محبت دوستداران آنها را دارد. و نه تنها محبت دشمنان آن حضرات علیهم السلام را از دل خود بیرون کرده، بلکه؛ در عمل و در گفتار نیز، از آن گمراهان در راههای تاریکی بیزاری می‌جوید. زیرا، بر این عقیده استوار است که؛ «توئی باید همراه با تبرّی باشد، هیچ یک بدون دیگری کفایت نمی‌کند؛ نه با توئی محض می‌توان به سعادت رسید، و نه با تبرّی تنها می‌توان از شقاوت رهید»^۱.

روایت شده است، امام صادق علیهم السلام در پاسخ کسی که گفت: «فلانی ولایت شما را دارد، ولی نسبت به برائت از دشمنانتان سُست است»؛ فرمودند: «هیّهات!، کَذِبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَبَرَّءَ مِنْ عَدُوِّنَا»^۲؛ «آنکه مدّعی ولایت و محبت ماست، ولی از دشمن ما بیزاری نمی‌جوید؛ دروغ می‌گوید».

و امام باقر علیهم السلام از قول امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرمایند: «محبت ما و محبت دشمنان ما، در دل یک انسان جمع نمی‌شود؛ چون خداوند برای انسان، دو قلب قرار نداده که با یکی این را دوست بدارد و با یکی آن را دشمن بدارد. دوستدار ما، باید محبت خود را برای ما خالص سازد؛ همچنانکه طلا در دل آتش، خالص و بی‌آلایش می‌شود.

پس؛ هر که می‌خواهد محبت ما را بشناسد، دل خود را امتحان کند. اگر

۱. ادبِ فنای مقربان، ج ۱، ص ۶۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۸.

در دل او در کنار محبت ما، محبت دشمن ما هم باشد؛ از ما نیست، ما هم از او نیستیم»^۱.

امام رضا علیه السلام نیز می‌فرماید: «هر کس با کسانی که با ما اهل بیت علیهم السلام هیچ ارتباطی ندارند، ارتباط برقرار کند؛ از ما اهل بیت علیهم السلام نیست و ما نیز از او نیستیم. هر کس با کسانی که با ما اهل بیت علیهم السلام ارتباط دارند، قطع ارتباط کند؛ از ما اهل بیت علیهم السلام نیست و ما نیز از او نیستیم. هر کس، کسانی را که از ما اهل بیت علیهم السلام عیب جویی می‌کنند، مدح و تعریف کند؛ هرگز از ما نیست و ما نیز از او نیستیم. هر کس به مخالفین ما اهل بیت علیهم السلام احترام بگذارد، هرگز از ما نیست و ما نیز از او نخواهیم بود»^۲.

روایت نموده‌اند که، «اسماعیل جعفی» به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «شخصی محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل دارد، لیکن از دشمن او تبرّی نمی‌جوید و می‌گوید: علی علیه السلام نزد من محبوبتر است». امام علیه السلام فرمودند: «چنین کسی پریشان حال و آشفته خاطر است و دشمن محسوب می‌شود. پشت سر او نماز نگذار، او کرامت و ارزشی ندارد؛ مگر اینکه از او بررسی و مجبور به تقیه باشی»^۳.

و «امام رضا علیه السلام فرمودند: «عده‌ای هستند که محبت و مودّت ما اهل بیت علیهم السلام را دست‌آویز خود قرار داده‌اند، در صورتیکه خطر آنان برای شیعیان

۱. همان، ص ۵۱، ح ۱.

۲. شیعه کیست؟، ص ۱۳ و ۱۴، ح ۱۰. (ترجمه "صفات الشیعه" شیخ صدوق)

۳. حرّعاملی، محمد بن حسن «تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه» قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، اول، ۱۴۰۹ هـ. / جلد ۸، صفحه ۳۰۹، حدیث

ما از دَجَال بیشتر است». پرسیدند: «چگونه چنین چیزی ممکن است یا ابن رسول الله ﷺ؟». حضرت ﷺ فرمودند: «ایشان در ظاهر، مدعی محبت و ولایت ما اهل بیت ﷺ هستند؛ اما در واقع، با دشمنان ما ارتباط دوستی برقرار می‌کنند و نسبت به دوستان ما دشمنی می‌ورزند؛ و این رفتار دوگانه آنان، باعث می‌شود امر بر شیعیان ما مُشْتَبِه شود».^۱

پس؛ توّلّی باید همراه با تبّرّی باشد. «توّلّی و تبّرّی؛ همانند ایمان به خدا و کفر به طاغوت، دو بال برای سلوک به سوی کمال، تعالی و ترقّی است که هیچ یک به تنهایی کفایت از دیگری نمی‌کند، و با یکی از آن دو نمی‌توان صعود کرد. همانند دو چشم است که برای پیمودن راه حق و رسیدن به سرچشمه نور، باز بودن و به کار گرفتن هر دوی آن لازم است».^۲

«شخصی به امیر مؤمنان علی ﷺ عرض کرد: «من در کنار دوستی شما، فُلان کس را (نام یکی از دشمنان آن حضرت ﷺ را ذکر کرد) نیز دوست دارم». آن حضرت ﷺ در جواب فرمودند: «اکنون تو، آعور و یک چشم هستی که تنها فضائل ما را می‌نگری و به ما علاقه مندی. باید چشم دیگر تو باز باشد تا به وسیله آن، رذائل دشمنان ما را نیز ببینی و به آنان بغض و کینه داشته باشی؛ لیکن این وضع دوام نمی‌یابد، زیرا؛ حقّ و باطل، و نور و ظلمت در یکجا نمی‌گنجند. در آینده؛ یا هر دو چشم خویش را از دست می‌دهی و کور می‌گردی، یا چشم دیگرت بینا می‌شود و بغض و کینه دشمنان ما را نیز به دل خواهی گرفت»».^۳

۱. شیعه کیست؟، ص ۱۶، ح ۱۴. (ترجمه "صفات الشّیعه" شیخ صدوق)

۲. ادب فینای مقربان، ج ۱، ص ۶۱.

۳. بحار الاثوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۷.

مرحوم "شیخ صفوانی" که از أَجَلَّةُ علماء و از شاگردان مرحوم "شیخ کلینی" رضوان الله علیهما است، در این باب می گوید: «بدان که ولایت آل محمد ﷺ در حدّ تمام و کمال حاصل نمی شود، و محبتشان خالص نمی گردد، و مودّشان ثبات و استقرار پیدا نمی کند؛ مگر اینکه، برائت از دشمنشان تحقّق یابد؛ اعمّ از دور و نزدیک (از خویشاوندان و غیر خویشاوندان). بنابراین؛ مبدا رأفت و محبتی از آنان در دلت به وجود آید، که خداوند عزّوجلّ می فرماید: ﴿هیچ گروهی را نمی یابی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند و در عین حال، با دشمنان خدا و رسولش ﷺ دوستی کنند؛ هر چند پدران، یا فرزندان، یا برادران و یا خویشاوندانشان باشند﴾^۱».

بله!، کسی که به معرفت حقیقی خدا دست یافته باشد و او را با اخلاص کامل در دین بندگی کند؛ هرگز در کنار ولایت مطلقه الهی، ولایت غیر خدا را قرار نمی دهد؛ و به هیچ عنوان در دل، محبت غیر خدا را راه نمی دهد؛ و هیچ گاه تن پوش زرّین ایمان را، با ژنده لباسی از سست ترین و نامرغوبترین الیاف تعویض نمی کند. شناخت حقیقی، ایمان را در پی دارد. ایمانی سرشار از محبت و اطاعت؛ ایمانی که آلوده به هیچ گونه شرک، ناپاکی و کژی نیست. مؤمن ولایتمدار، با غبار روبی خانه دل از محبت اغیار و با دوری جستن از اعمال و رفتار آنها، راه بندگی حقیقی خویش را هموار می سازد و به مقام قرب الهی نائل می گردد.

«حضرت باقر عجلایه به "ابو حمزه" فرمودند: «آنکه خداوند را بشناسد، او را بندگی می کند. اما آنکه خدا را نشناسد، او را همین طور گمراهانه بندگی

۱. المجادلة (۵۸): ۲۲.

۲. در جستجوی علم دین، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

می‌کند». "ابو حمزه" عرض کرد: «جانم فدایت!، شناخت خداوند چیست؟». حضرت علیه السلام فرمودند: «تصدیق خداوند گرامی و بزرگ؛ و تصدیق فرستاده او؛ و دوستی حضرت علی علیه السلام، و پیروی از او و از امامان هدایتگر علیهم السلام، و بیزاری از دشمن ایشان. خداوند گرامی و بزرگ، اینگونه شناخته می‌شود».^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ای علی علیه السلام!، تو پس از من، مولا (و سرپرست) مؤمنان و حجت بر تمام مردم می‌باشی. هر کس تن به ولای تو در دهد، استحقاق بهشت می‌یابد؛ و هر کس با تو دشمنی ورزد، مستوجب رفتن به آتش می‌شود.

ای علی علیه السلام!، قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخته و از میان جمیع خلقم برگزیده است؛ اگر بنده‌ای خدا را هزار سال بندگی کند، از او پذیرفته نمی‌شود؛ مگر آنکه، (آن عبادتش) بر اساس ولایت تو و ولایت امامان علیهم السلام از فرزندان توانجام پذیرد!.

و حقیقت آنکه، ولایت تو هم مقبول (درگاه خدا) واقع نمی‌شود؛ مگر آنکه، با برائت از دشمنان تو و دشمنان امامان علیهم السلام از فرزندان تو همراه و قرین گردد!.

این، مطلبی است که جبرئیل علیه السلام (از سوی خدا) به من خبر داده است. حال؛ هر که می‌خواهد آن را بپذیرد و ایمان بیاورد، و هر که می‌خواهد آن را نپذیرد و کافر گردد. (و سرانجام؛ هریک در روز جزا، به پاداش و یا کیفر کردار خویش نائل شوند)^۲.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۴۶۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۶۳، ح ۲۲.

پس؛ ایمان راستین و بندگی حقیقی جز با پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و برائت از دشمنان آن بهانه های آفرینش محقق نمی گردد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطاب به "سُلَیم بن قیس هلالی" فرمودند: «اگر ولایت ما اهل بیت علیهم السلام را اجمالاً بپذیری، و از دشمنان ما اجمالاً برائت بجوئی برای کافی است. اگر خداوند، امامان علیهم السلام از ما که اوصیاء، علماء و فقهاء هستند را به توشناساند؛ تو هم آنان را شناختی و به اطاعت آنان اقرار کردی و از آنان اطاعت نمودی، در این صورت؛ مؤمن به خداوند و از اهل بهشت هستی. اینان افرادی هستند که بدون حساب وارد بهشت می شوند»^۱.

پذیرش ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و برائت از دشمنان آنها، مختصّ مؤمنین عارف از افراد بشر نیست؛ بلکه، ملائک نیز در اطاعت از ائمه اطهار علیهم السلام و برائت از دشمنان آن گرامیان علیهم السلام کوشا هستند؛ و از این طریق بندگی خداوند متعال را انجام می دهند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «در اطراف عرش، نود هزار ملائکه هستند که تسبیحی و عبادتی جز اطاعت علی بن ابیطالب علیه السلام و برائت از دشمنانش و طلب مغفرت برای شیعیانش ندارند. خداوند؛ جبرئیل علیه السلام، و میکائیل علیه السلام و اسرافیل علیه السلام را به اطاعت علی علیه السلام و برائت از دشمنان او و استغفار برای شیعیانش اختصاص داده است»^۲.

و برای شیعه ولایتمدار، چه افتخاری والاتر از این وجود دارد؟! از این

۱. اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۶۴۵.

۲. همان، ص ۵۵۲.

روست که، شیعه زائرِ فرزند تیغ دار علی علیه السلام - سیّد الشهداء، امام حسین علیه السلام - در زیارت آن مظلومی که خورش به ناحق ریخته شد و "خون خدا" نامیده شد، علاوه بر اینکه بر مقتدا، مولا، سرور و سالار خود سلام می دهد؛ بر فرزندان و یاران آن حضرت علیه السلام نیز سلام می دهد. و از سوی دیگر؛ نه تنها از یزید و یزیدیان برائت می جوید، بلکه؛ لعن می کند از اولین شخصی که پایه های ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برافراشت تا آخرین فرد آن را، و تا روز قیامت؛ همچنین، همراهان آنها را نیز از رحمت خداوند به دور می داند؛ و با همگی آن دشمنان که با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جنگند، در جنگ می باشد.

شیعه با ولایت و محبت ائمه اطهار علیهم السلام و با برائت از دشمنان آنها، به درگاه خداوند تقرّب می جوید؛ با دوستان آن حضرات علیهم السلام دوست است و با دشمنانشان دشمن؛ و در زیارت خود، این اعتقاد را به زبان می آورد و خدمت ائمه اطهار علیهم السلام عرض می نماید:

«دوست دار شما و (دوستدار) دوستان شما، و بغض دشمنانتان را در دل دارم و دشمن آنها. صلح با هر که با شما صلح کند، و در جنگ با هر کس که با شما در جنگ است.

پیرو شما، عارف به حق شما و اقرار به برتری شما دارم؛ و تسلیم شما و دلم نیز تسلیم شماست، و رأی من نیز تابع (رأی) شماست.

ایمان دارم به شما، و دوست دارم آخرین فرد شما را به همان دلیل که دوست دارم اولین شخص شما را؛ و بیزاری جویم به پیشگاه خدای عزّوجلّ از دشمنانتان، و از جبت و طاغوت (خلفای ناحق)، و شیاطین و پیروانشان (سایر غاصبین)؛ آن ستمکاران بر شما، و منکران حق شما، و بیرون روندگان

از زیر بار ولایت و زمامداری شما، و غصب کنندگان میراث شما، و شک کنندگان درباره شما، و منحرف شدگان از طریقه شما، و از هر همدم و وسیله ای غیر از شما، و هر فرمانروایی جز شما، و از پیشوایانی که مردم را به دوزخ می خوانند.

پس؛ خداوند پابرجایم بدارد همیشه تا زنده ام، بر موالات و دوستی و دین و آیین شما؛ و موقم دارد برای فرمانبرداری شما؛ و روزیم گرداند شفاعت شما را؛ و قرارم دهد از برگزیدگان دوستانتان، آنانکه تابع دعوت شما هستند»^۱.

پس؛ مؤمنی که به معرفت حقیقی دست یافته و محبت ائمه اطهار (علیهم السلام) را در دل دارد؛ هیچ گاه با دشمنان کسانی که آنها را به عنوان سرپرست و ولی نعمت خود می داند، ارتباط برقرار نمی کند؛ بلکه، از آنها دوری و بیزاری می جوید؛ و هم در عمل و هم در گفتار با آنها دشمن می باشد.

۱. مفاتیح نوین، ص ۶۳۵ - ۶۳۷، فراهایی از "زیارت جامعه کبیره".

فصل ششم:
نتایج

نتیجه‌گیری نهایی

با انجام این پروژه تحقیقاتی نتایج ذیل حاصل شد:

۱. معرفت در لغت به معنای، درک و شناخت چیزی است به وسیله تدبّر در آثار آن چیز؛ و در اصطلاح، همان باور قلبی و تسلیم شدن می‌باشد که از آن تعبیر به ایمان می‌شود.

۲. معرفت خدا، رسول خدا ﷺ و صاحبان امر الهی - ائمه اطهار علیهم السلام - به فیض و عنایت خداوند متعال می‌باشد؛ بندگان خدا پس از حصول معرفت باید آن را بپذیرند، یعنی؛ علاوه بر اقرار زبانی و تسلیم شدن قلبی، با عمل که همان اطاعت و پیروی از فرامین خدا، رسول خدا ﷺ و صاحبان امر الهی - ائمه اطهار علیهم السلام - است؛ آن را به اثبات برسانند تا ایمان آنها مشخص گردد.

۳. مؤمنین؛ خداوند متعال را به خدایی و یکتایی، رسول خدا ﷺ را به مقام شامخ رسالت، و ائمه اطهار علیهم السلام را به مقام منیع امامت و به فضائل والای ایشان که مهم ترینشان صاحب امر الهی بودن و مقام مفترض الطّاعه بودن است شناخته‌اند و تسلیم محض اوامرو نواهی ایشان شده‌اند. آنها می‌دانند که معرفت خدای تعالی، جدای از معرفت

رسول الله ﷺ و معرفت امام علی (ع) نمی باشد؛ بلکه، هر سه معرفت یکی است و تحقق ایمان و پذیرش اعمال عبادی را دربردارد.

۴. ولایت (به فتح واو) از کلمه "ولی" گرفته شده است، که در لغت به معنای؛ نزدیکی بدون فاصله، و در اصطلاح به معنای؛ سرپرستی، صاحب اختیاری و اولی به تصرف بودن می باشد. در حقیقت، ولایت یک نحوه قربی است که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود.

۵. ولی و سرپرست حقیقی کل عالم هستی، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است؛ اما خداوند متعال به خلیفه ها و جانشینان خود در روی زمین - حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار (ع) - حق ولایت، سرپرستی و اداره کردن امور بندگان خود را داده است تا جائیکه آنها را صاحب الامر و حجت های خود نامیده، ولایت آنها را با ولایت خود عجین نموده است؛ و هیچ یک از اعمال عبادی بندگان را بدون پذیرش ولایت مطلقه الهیه آنان مورد قبول قرار نمی دهد.

۶. ولایت مطلقه الهی؛ مخصوص خدا، رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار (ع) می باشد منتها؛ ولایت خدای تعالی حقیقی و بالذات است، و رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار (ع) ولی بالعرض و مظهر ولایت کلیه الهیه می باشند؛ همانگونه که مظهر تام اسماء و صفات الهی هستند.

۷. خدای تعالی دستور به اطاعت رسول ﷺ و ائمه اطهار (ع) داده است، زیرا آنان معصوم و پاک اند و به معصیت خداوند دستور نمی دهند. اطاعت از ائمه اطهار (ع)، همان اطاعت از رسول خدا ﷺ و اطاعت از خداوند متعال می باشد؛ و به همان اندازه که اطاعت از خدا واجب

است، اطاعت از رسول خدا ﷺ و اطاعت از ائمه اطهار علیهم السلام نیز واجب می‌باشد. در حقیقت؛ ملاک بندگی خدای تعالی، همین اطاعت بی‌چون و چرا از والیان امر الهی علیهم السلام و پذیرش ولایت و معرفت آن سروران کلّ عالم امکان می‌باشد.

۸. مَحَبَّت، ارتباطی است قلبی بین مُحِبّ و مَحْبُوب، که از معرفتِ مُحِبّ نسبت به محبوب حاصل می‌گردد؛ و به میزان شدّت معرفت، محبّت نیز افزایش می‌یابد و به تبع آن، پیروی و اطاعتِ محبّ از محبوب بیشتر می‌گردد.

۹. افراد با ایمانی که به معرفت حقیقی پروردگار دست یافته‌اند، قلب خود را مالا مالِ محبّت الهی می‌یابند؛ و بیشترین و بالاترین محبّتِ خویش را به یگانه معبود، اختصاص می‌دهند. تنها او را شایسته پرستش می‌دانند، و تنها از او پیروی می‌نمایند. و از آنجائیکه محبّ حقیقی، همه متعلقات محبوب را دوست دارد و به آنها محبّت می‌ورزد؛ مؤمنین ولایت‌مدار نیز، حضرت رسول اکرم ﷺ و خاندان طاهرینش علیهم السلام را به خاطر محبوبِ حقیقی دوست دارند. علاوه بر این؛ آن گرامیان علیهم السلام را شایسته محبّت یافته‌اند و به آنها و دوستداران آنها، محبّت می‌ورزند. زیرا؛ آن سرورانِ کلّ عالم امکان، عارف‌ترین اشخاص به مقام مَنیع الهی، مظهر تامّ اسماء و صفات حضرتش جلّ جلاله، محبوبین بالذات او و بهانه‌های آفرینش می‌باشند؛ و بیشترین محبّت و اطاعت را نسبت به خداوند جهانیان دارند، به طوریکه؛ در راه خشنودی و وصالِ آن یگانه، متحمّل رنجهای فراوان گشته، همه چیز خود را عاشقانه در طَبَقِ اخلاص گذاشته و فدایِ محبوب حقیقی نمودند.

لذا؛ خداوند، محبت و مودّت آن گرامیان علیهم السلام را بر بندگان خود واجب نمود؛ و آن را مایه خشنودی و جلب رضایت حضرتش جلّ جلاله، مَهر قبولی اعمال و معیار ایمان تک تک بندگان خود قرار داد.

۱۰. خدای تعالی؛ محبت به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و محبت نسبت به دوستداران آنها را، محبت به خود می داند؛ و اطاعت از آنها را، اطاعت از خود. به همین دلیل؛ مودّت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که همان، نشان دادن محبت قلبی به اعضا و جوارح است - را به عنوان پاداش رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از بندگان مؤمن خود، طلب کرد؛ زیرا آنها، تنها با مودّت فی القربی می توانند ولایتمدار بودن و نهایت بندگی خود را به اثبات برسانند و از منافع بسیار دُنوی و ثوابهای سرشار آخروی بهره مند گردند.

۱۱. مؤمن ولایتمداری که به معرفت حقیقی دست یافته و محبت ائمه اطهار علیهم السلام را در دل دارد؛ به هیچ عنوان با دشمنان کسانی که آنها را به عنوان سرپرست و ولی نعمت حقیقی خود شناخته است، ارتباط برقرار نمی کند و محبت آنها را به دل ندارد، حتی اگر نزدیکترین خویشاوندش باشند؛ بلکه از آنها به طور قلبی، زبانی و عملی بیزار می جوید؛ و با گفتار، رفتار و اعمال آنها دشمن می باشد.

۱۲. الحمد لله در سرزمینی پا به عرصه وجود نهادیم که مردمش بیگانه با خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت طاهرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیستند و محبت، مودّت و ولایت آن گرامیان در طول تاریخ تشیع رمز حیات این سرزمین پهناور بوده است؛ سرزمینی که در دامان پر مهر آن، علماء و عارفان جویای حقیقت پرورش یافتند؛ سرزمینی که یکایک فرزندان

غرور آفرینش، افتخار می نمایند به شیعه اثنی عشری بودن!.

بله!، خدا را هزاران هزار مرتبه سپاسگزاریم که نعمت معرفت، محبت و ولایت خود، حضرت رسول اکرم - محمد مصطفی ﷺ - و ائمه اطهار علیهم السلام را به ما ملت شریف ایران ارزانی داشته و قلوب ما را شیفته ایشان گردانیده؛ همچنین شیرینی معرفت و محبت ایشان را نیز به ما چشانیده است. الحمد لله!.

پس شایسته است ما نیز، به نوبه خود قدردان و سپاسگزار این بزرگترین نعمت الهی باشیم؛

کام نوزادانمان را با آب فرات و تربت کربلاء بازنمائیم، در گوششان اذان و اقامه بخوانیم، نام نیک ائمه اطهار علیهم السلام را بر آنها نهیم. آنها را با محبت و ولایت ائمه هدی علیهم السلام پرورش دهیم، و با فضائل و ویژگیهای والای ایشان آشنا نمائیم؛ تا کودکانمان از همان دوران کودکی آن گرامیان را الگوی زندگی خود قرار دهند. به فرزندان دلبندمان قرآن، احکام دین و حدیث اهل بیت علیهم السلام را آموزش دهیم؛ و با فرزندان خود به مسجد و اماکن زیارتی و حرمین شریفین ائمه اطهار علیهم السلام رویم. همچنین؛ در مراسمی که برای جشن و عزای آن گرامیان برگزار می شود، شرکت نمائیم. و در کل؛ زندگی خود را با خدا، قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام پیوند دهیم.

هیچ وقت از یاد نبریم که سرپرستان و ولی نعمتان واقعی ما چه کسانی هستند!.

دوران کودکی هر شخص، فصل تربیت دینی و ولایی اوست. این پدران و مادران هستند که فرزند را، مسلمان یا غیرمسلمان بار می آورند؛ پس بیائیم در تربیت فرزندانمان کوشا باشیم و قبل از آن، به تربیت خود بپردازیم؛ و در نهایت سعی نمائیم که زینت اهل بیت علیهم السلام باشیم!.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عنوانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)»^۱؛
 «سرلوحهٔ پروندهٔ مؤمن، دوستی علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَام) است».

باشد که با لطف و عنایت الهی، ما نیز جزو مؤمنین و دوستداران واقعی
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَام) و فرزندان ایشان - ائمهٔ اطهار (عَلَيْهِمُ السَّلَام) - باشیم.
 دوستداری که محبت آنان، او را مطیع آن حضرات معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَام) نموده و
 منجر به بندگی اختیاری خدای جهانیان - معبود سرمدی - گردانیده است،
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالیٰ!.

چون نامه اعمال مرا پیچیدند بردند و به میزان عمل سنجیدند
 بیش از همه کس گناه ما بود، ولی ما را به محبت علی بخشیدند^۲

۱. مناقب اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) از دیدگاه اهل سنت، ص ۳۰.

۲. هاشمی نژاد، سید حسین «نمک سفرهٔ ایجاد علی (عَلَيْهِ السَّلَام)» تهران: انتشارات آتلیه هنر،
 اوّل، ۱۳۷۴ / صفحه ۱۲.

فهرست منابع

الف - کتب:

- قرآن کریم (با استفاده از ترجمه آقايان: آيت الله مكارم شيرازي، بهرام پورو فولادوند).
- آمدی، عبد الواحد «غرر الحکم و درر الکلم» انصاری، محمد علی؛ قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر عجل الله فرجه، چهارم، ۱۳۸۵.
- ابن بابويه، محمد بن علی (شيخ صدوق) «التوحيد» سلطانی، محمد علی؛ تهران: ارمغان طوبی، سوّم، ۱۳۸۶.
- «الخصال» حسن زاده، صادق؛ تهران: ارمغان طوبی، اوّل، ۱۳۸۴.
- «شيعه کیست؟ (ترجمه "صفات الشّيعه")» سجّاد، سیّد محمد حسین؛ اصفهان: مهرثامن الاثمه ع، اوّل، ۱۳۸۷.
- «غیون اخبار الرضا ع» غفّاری، علی اکبر و حمید رضا مستفید؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، پنجم، ۱۳۸۹.
- ابن طاووس، علی بن موسی «ادب حضور (ترجمه "فلاح السائل")» روحی، محمد؛ قم: دفتر انتشارات انصاری، پنجم، ۱۳۸۵.
- ابن فارس بن زکریّا، أبی الحسین أحمد «مُعْجَم مَقاييسُ اللّغة» بیروت: دار احیاء التراث العربی، اوّل، ۱۴۲۲ هـ.
- ابن منظور «لسان العرب» بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوّم، ۱۴۱۳ هـ.
- اجالایان، مهدی «تمنای ابرار» قم: مؤسسه فرهنگی صاحب الامر عجل الله فرجه، دوّم، ۱۳۸۸.

إجیه، تقی «سلسله مباحث تاجشمة زلال غدیر» اصفهان: دار القرآن الکریم اصفهان، اول، ۱۳۸۵.

الراغب الإصفهانی، أبی القاسم الحسین بن محمد «المفردات فی غریب القرآن» عینانی، محمد خلیل؛ بیروت: دار المعرفة، پنجم، ۱۴۲۸ هـ.

السیوطی، جلال الدین «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» نجیب، نجدت؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۱ هـ.

آفرام البستانی، فؤاد «فرهنگ جدید عربی - فارسی (ترجمة "منجد الطلاب")» بندر ریگی، محمد؛ تهران: انتشارات اسلامی، بیستم، ۱۳۸۶.

امین، سیده نصرت (بانوی اصفهانی) «مخزن العرفان در تفسیر قرآن» تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.

أنصاری، محمد باقر «خطابة غدیر» قم: نشر مولود کعبه، سیزدهم، ۱۳۸۲.

«خطابة غدیر در آینه اسناد» قم: انتشارات دلیل ما، اول، ۱۳۸۵.

«گزارش لحظه به لحظه از واقعه غدیر» قم: انتشارات دلیل ما، چهل و هفتم، ۱۳۸۶.

بابا خواجه الحسینی البلخی القندوزی الحنفی، شیخ سلیمان ابن شیخ ابراهیم «ینایع المودة» بیروت: مؤتسه الأعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۱۸ هـ.

برخوردار فرید، شاکر «آداب الطلاب» تهران: مؤتسه انتشاراتی لاهوت، دوم، ۱۳۸۷.

برنجکار، رضا «حکمت و اندیشه دینی» تهران: انتشارات نبأ، اول، ۱۳۸۳.

«کلام و عقاید (توحید و عدل)» تهران: انتشارات سمت، دوم، ۱۳۸۸.

«معرفت فطری خدا» تهران: انتشارات نبأ، دوم، ۱۳۷۹.

بنی هاشمی، سید محمد «گوهر قدسی معرفت» تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، اول، ۱۳۷۸.

«معرفت امام عصر (عج)» تهران: نیک معارف، پنجم، ۱۳۸۶.

پابنده، ابوالقاسم «نهج الفصاحه (سخنان و خطبه های رسول الله ﷺ)» پیمانی، عبد الرسول و محمد امین شریعتی؛ قم: مؤتسه انتشاراتی پرهیزکار، سوم، ۱۳۸۵.

جعفرین محمد الصادق (عج) «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» مصطفوی، حسن؛ تهران: انتشارات قلم، اول، ۱۳۶۳.

جوادی آملی، عبد الله «ادب فنای مقربان (شرح زیارت جامعه کبیره)» صفایی، محمد؛ قم: مرکز نشر اسراء، چهارم، ۱۳۸۵.

- «امام مهدی عجل الله فرجه موجود موعود» قم: مرکز نشر اسراء، دّوم، ۱۳۸۷.
- «شمیم ولایت» قم: مرکز نشر اسراء، سوّم، ۱۳۸۵.
- «ولایت در قرآن» قم: مرکز نشر اسراء، پنجم، ۱۳۸۷.
- «ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت» قم: مرکز نشر اسراء، هشتم، ۱۳۸۷.
- حافظ شیرازی، شمس الدّین محمّد «دیوان حافظ» قزوینی، محمّد وقاسم غنی؛ تهران: نشر محمّد، ششم، ۱۳۷۸.
- خرّائی، ابو محمّد «تحف العقول» حسن زاده، صادق؛ قم: انتشارات آل علی علیه السلام، ششم، ۱۳۸۵.
- حرّ عاملی، محمّد بن حسن «تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة» قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، اول، ۱۴۰۹ هـ.
- «کلیات احادیث قدسی (ترجمه الجواهر السنّیة فی الأحادیث القدسیّة)» فیضی، کریم؛ قم: انتشارات آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، سوّم، ۱۳۸۶.
- حسینی بهارنچی، سیّد محمّد «مژده های رحمت در قرآن» قم: عطر عترت، اول، ۱۳۸۵.
- جموی، صبحی «المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة» بیروت: دار المشرق.
- خسروی حسینی، سیّد غلامرضا «ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن» تهران: انتشارات مرتضوی، اول، ۱۳۷۲.
- ذوفقاری، شهاب الدّین «خداشناسی» اصفهان.
- «مهدی شناسی» اصفهان: دار التعلیم القرآن الکریم، دّوم، ۱۳۸۶.
- «نردبان معرفت» اصفهان، ۱۳۸۱.
- ری شهری، محمّد «میزان الحکمة» قم: دار الحدیث الثقافة، اول، ۱۳۷۵.
- زمخشری، محمود بن عمر «الکشاف» بیروت: دار الکتب العربی، اول، ۱۴۲۷ هـ.
- سُبْحانی تبریزی، جعفر «پیشوائی از نظر اسلام» انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
- «کاشفیه پیرامون ولایت» قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، ۱۳۸۴.
- سعیدی مهر، محمّد «آموزش کلام اسلامی» قم: کتاب طه، چهارم، ۱۳۸۵.
- سلطان الواعظین، محمّد «شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیّع» تهران: آدینه ی سبز، دّوم، ۱۳۸۷.

- سُلیم بن قیس هلالی «اسرار آل محمد ﷺ» انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل؛ قم: انتشارات دلیل ما، یازدهم، ۱۳۸۶.
- شریف رضی، سید محمد «نهج البلاغه» دشتی، محمد؛ مشهد: شرکت به نشر، ششم، ۱۳۸۴.
- صفّار قمی، محمد بن حسن «بصائر الدرجات فی علوم آل محمد ﷺ» زکی زاده زنّانی، علیرضا؛ قم: انتشارات وثوق، سوّم، ۱۳۸۹.
- ضیاء آبادی، سید محمد «در جستجوی علم دین» تهران: نیک معارف، سوّم، ۱۳۸۴.
- «موعظه» تهران: انتشارات نبأ، پنجم، ۱۳۸۱.
- طباطبائی، سید محمد حسین «تفسیر المیزان» موسوی همدانی، سید محمد باقر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، بیست و چهارم، ۱۳۸۶.
- طبرسی، فضل بن حسن «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوّم، ۱۳۷۲.
- طیب، سید عبد الحسین «أطیب البیان فی تفسیر القرآن» تهران: انتشارات اسلام، دوّم، ۱۳۷۸.
- طیب، مهدی «مصباح الهدی» تهران: نشر سفینه، یازدهم، ۱۳۸۸.
- عبد الباقي، محمد فؤاد «المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم» اللّخام، محمد سعید؛ بیروت: دار المعرفة، پنجم، ۱۴۲۸ هـ.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه «تفسیر نور الثقلین» رسولی محلاتی، سید هاشم؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، چهارم، ۱۴۱۵ هـ.
- علی بن حسن السجّاد ؑ «صحیفة سجّادیه» بلاغی، صدر؛ تهران: برگ نگار، اوّل، ۱۳۷۹.
- فخر الدّین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر «مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)» بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوّم، ۱۴۲۰ هـ.
- فراهیدی، خلیل بن احمد «کتاب العین» قم: انتشارات هجرت، دوّم، ۱۴۱۰ هـ.
- فقیه ایمانی، مهدی «شناخت امام ؑ، راه رهایی از مرگ جاهلی» عطّار، چهارم، ۱۳۸۶.
- فولادگر، محمد «مبدأ تا معاد در نهج البلاغه (اصول اعتقادات در کلام امام علی ؑ)» اصفهان: انتشارات بوستان فدک، اوّل، ۱۳۸۷.

- فیض الاسلام الاصفهانی آل محمد الدیباج، سید علینقی «ترجمه و شرح نهج البلاغه» تهران: انتشارات فقیه، دوم، ۱۳۵۱.
- قرشی، سید علی اکبر «قاموس قرآن» تهران: دارالکتب الاسلامیه، یازدهم، ۱۳۸۶.
- قمی، شیخ عباس «کلیات مفاتیح الجنان» دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چهارم، ۱۳۷۰.
- کلینی رازی، محمد «اصول کافی» حسن زاده، صادق؛ قم: انتشارات قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، دوم، ۱۳۸۵.
- کمالی دزفولی، سید علی «عترت ثقل کبیر» تهران: انتشارات أسوه، دوم، ۱۳۷۶.
- کورین، هانری «تاریخ فلسفه اسلامی» طباطبائی، سید جواد؛ تهران: انتشارات کویر، ششم، ۱۳۸۷.
- مجلسی، محمد باقر «بحار الأنوار» بیروت: مؤسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ هـ.
- محدثی، جواد «عشق برتر: راههای ایجاد محبت اهل بیت علیهم السلام در کودکان و نوجوانان» قم: مؤسسه بوستان کتاب، پنجم، ۱۳۸۵.
- مدرس بستان آبادی، محمد باقر «شرح دعای عرفه» تهران: دارالکتب الاسلامیه، دوم، ۱۳۸۵.
- مشکاتی، حسن «پژوهشی در مبانی، اصول و روش های تعلیم و تربیت» اصفهان: دانشکده معارف قرآن و عترت علیهم السلام، اول، ۱۳۸۸.
- مصطفوی، حسن «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، اول، ۱۳۸۵.
- مطهری، مرتضی «جاذبه و دافعه علی علیه السلام» تهران: انتشارات صدرا، چهل و چهارم، ۱۳۸۳.
- _____ «مجموعه آثار استاد شهید مطهری» تهران: انتشارات صدرا، چهاردهم، ۱۳۸۶.
- مفضل بن عمر «توحید مفضل (شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق علیه السلام)» میرزایی، نجفعلی؛ قم: مؤسسه انتشارات هجرت، شانزدهم، ۱۳۸۶.
- مکارم شیرازی، ناصر «تفسیر نمونه» تهران: دارالکتب الاسلامیه، چهل و هشتم، ۱۳۸۴.
- _____ «مفاتیح نوین» رسولی محلاتی، هاشم؛ قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب علیه السلام، دوم، ۱۳۸۷.
- موسوی اصفهانی، سید محمد تقی «مکیال المکارم (در فوائد دعا برای حضرت

قائم علیه السلام) «حائری قزوینی، سید مهدی؛ قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، پنجم، ۱۳۸۵.

موسوی، سید فخرالدین «علی علیه السلام پیشوای روسفیدان» قم: انتشارات محدث، اول، ۱۳۸۱.

نراقی، احمد «معراج السعادة» قم: مؤسسه انتشارات هجرت، یازدهم، ۱۳۸۴.
 هاشمی شافعی، محمد طاهر «مناقب اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت» مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۷۸.
 هاشمی نژاد، سید حسین «نمک سفره ایجاد علی علیه السلام» تهران: انتشارات آتیه هنر، اول، ۱۳۷۴.

ب- مجلات:

بهشتی، احمد «آیا هر چه آن خسرو کند، شیرین بود؟» در سهایی از مکتب اسلام (دینی- علمی و اجتماعی) شماره ۴، سال ۳۸؛ تیرماه ۱۳۷۷.
 بیابانی اسکویی، محمد «معرفت فطری در احادیث» سفینه - فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث (علمی- ترویجی) شماره ۱۴، سال چهارم؛ بهار ۱۳۸۶.
 قدردان قراملکی، محمد حسن «نقد نظریه برهان ناپذیری وجود خدا» قبسات - شماره ۳۵، سال دهم؛ بهار ۱۳۸۴.

ج- دیگر:

نرم افزار «جامع تفاسیر نور ۲ (دائرة المعارف چند رسانه ای قرآن کریم)» قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
 نرم افزار «جامع الأحادیث نور ۲ (بزرگترین کتابخانه احادیث اهل بیت علیهم السلام)» قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.